



CHE GUEVARA

چاپ سوم

# اسطوره‌ی عصیان

چه‌گوارا سخن می‌گوید

بیه کوشش جوزف هننس

ترجمه: اسدالله امیری

اسطوره‌ی عصیان

«چه گوارا» سخن می‌گوید

این اثر ترجمه‌ای است از:

Joseph Hansen

*Che Guevara Speaks*

Pathfinder Press, New York

First edition, 1967.

Second edition, 2000.

Second printing, 2001.

# اسطوره‌ی عصیان

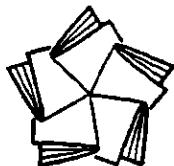
«چه گوارا» سخن می‌گوید

به کوشش:  
جوزف هنسن

ترجمه:  
اسدالله امرایی

ویراستار:  
غلامحسین سالمی

چاپ سوم



نشرگل آذین

Che Guevara Ernesto

چه گوارا، ۱۹۲۸ - ۱۹۶۸ - .

اسطوره‌ی عصیان «چه گوارا» سخن می‌گوید / به کوشش جوزف هنسن / ترجمه اسدالله امرابی؛ ویراستار غلامحسین سالمی  
تهران: گل آذین، ۱۳۸۳. ۲۲۸ ص

فهرستنامه براساس اطلاعات فیبا. ۱-۱۶- ۷۷۰۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸ ISBN

عنوان اصلی: Che Guevara Speaks: selected speeches and writings

۱. سیاست جهان - ۱۹۵۵ - ۱۹۶۵ - ۲. کوبا - تاریخ - ۱۹۵۹

الف. امرابی؛ اسدالله. ۱۳۳۹ - مترجم ب. عنوان

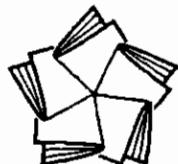
۹۷۲/۹۱۰۶۴۰۸

F ۱۷۸۸

م ۸۳ - ۳۸۳۰۲

۵ الف ۹ ج /

کتابخانه ملی ایران ۱۳۸۳



نشرگل آذین

■ اسطوره‌ی عصیان ■

■ «چه گوارا» سخن می‌گوید ■

به کوشش: جوزف هنسن

متجم: اسدالله امرابی

ویراستار: غلامحسین سالمی

چاپ اول: ۱۳۸۴

چاپ دوم: ۱۳۸۴

چاپ سوم: ۱۳۸۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

طرح روی جلد: سعید راشکانی

حروف نگاری و صفحه‌آرایی: نشر گل آذین

لیتوگرافی: هنر چاپ و گرافیک

چاپ: نشانه

شابک ۱ - ۱۶ - ۹۶۴ - ۷۷۰۳ - ۱۶ - ۱ - ۹۷۸ - ۹۷۸ - ۷۷۰۳ - ۹۶۴

E-mail: GOL\_AZIN@YAHOO.COM

WWW.GOLAZINPUB.COM

© حق چاپ محفوظ و متعلق به نشر گل آذین و انتشارات پت‌فایندر است.

آدرس: تهران: خ. انقلاب، خ. لبافی نژاد، پ ۱۴۶ تلفکس: ۰۲۱-۶۶۹۷۰۸۱۶-۶۶۹۷۰۸۱۷

## فهرست

۷	این مرد ژنده کیست
۱۱	مقدمه
۱۵	مصاحبه‌ای قدیمی و چاپ نشده
۲۳	سفر فیدل به نیویورک
۲۷	ایدئولوژی انقلاب کوبا
۳۵	انگیختن توده‌ها برای مقابله با تهاجم
۳۹	آیا کوبا استثناست؟
۴۹	برنامه اقتصادی کوبا
۶۵	در پوتادل استه
۷۵	کوبا و طرح کندی
۸۵	کادرهای حزب نو
۹۳	سخنرانی روز کارگر
۱۰۳	جنگ چریکی به مثابه روش مبارزه
۱۲۷	کامیلو
۱۳۵	در سازمان ملل متحد
۱۴۱	مصاحبه با خانم ژوزی فانون
۱۴۷	در کنفرانس آسیایی - آفریقا

## ۶ □ اسطوره‌ی عصیان

۱۶۳ .....	مصاحبه با لیبراسیون
۱۷۷ .....	انسان و سوسيالیسم در کوبا
۱۹۱ .....	نامه خداحافظی با فیدل
۱۹۵ .....	نامه‌ی خداحافظی به پدر و مادر
۱۹۷ .....	ویتنام و مبارزه جهانی برای آزادی
۲۱۹ .....	درختان در تو می‌ایستند! (شعر)
	محمود معتقدی

## این مرد ژنده کیست؟

این مرد ژنده کیست. این عاصی، این اسطوره‌ی عصیان که نامش پرچم هر مبارزه‌ای شده است. اسطوره‌ای که تصویرش بر پیراهن‌های سرخی نقش بسته که جوانان معتبرض بر تن می‌کنند بی آنکه گاه از اندیشه‌های انقلابی او خبر داشته یا حتی جهان‌بینی او را پذیرفته باشند.

او که آرامش و آسایش پزشکی را داشت که می‌توانست در گوشه‌ای از دنیا مطب دایر کند و بعدها که به ریاست وزارت رسید و می‌توانست خوش‌چین زحماتِ خود و دیگران باشد، به همه چیز پشت پازد تا در کنج گمنامی در گوشه‌ای از کره‌ی خاکی به اسارت درآید و تیرباران شود و قاتلانش سرمست از پیروزی بر جنازه‌اش برقصدن.

انقلاب کویا جنبشی را در سراسر جهان به راه انداخت که الگوی بسیاری از مردان انقلابی شد که از بسیاری از آنان فقط نامی به جا مانده است. اما شرح مردانگی‌ها و رشادت‌هایشان به اسطوره و افسانه بدل شد. امروز ادبیات امریکای لاتین و دیگر نقاط دنیا سرشار از اشارات مختلف به این وقایع است، که نمونه‌ای از آن را در انتهای کتاب آورده‌ایم. شعری از آفای محمود معتمدی، شاعر معاصر، در رثای چه گوارا.

آنچه شاید در ارزش‌گذاری این اثر مهم باشد ارج گذاشتن به صداقت و

خصوصیه‌ی فداکاری چه گواراست. ارزش تاریخی چنین نوشته‌هایی شاید راه‌گشای مورخان باشد. جهانی آرمانی که چه گوارا و امثال او در ذهن می‌پروراندند آنگونه نشد که می‌خواستند، اما عدالت‌خواهی خصیصه‌ای است که بشر هرگز آن را از یاد نمی‌برد.

ارنستو «چه» گوارا در ۱۴ ژوئن ۱۹۲۸ در روساریو آرژانتین به دنیا آمد. پیش از آنکه در سال ۱۹۵۳ از دانشکده‌ی پزشکی فارغ‌التحصیل شود و پس از آن بارها در امریکای لاتین سفر کرده بود. زمانی که در گواتمالا بود، در سال ۱۹۵۴ در مبارزه‌ای سیاسی درگیر شد که به مخالفت با تلاش سازمان سیا در سرنگونی دولت خاکوبو آربنс آغاز شده بود. به دنبال سرنگونی آربنс، گوارا به مکزیک گریخت. در تابستان ۱۹۵۵ فیدل کاسترو او را به عنوان سومین عضو تیم شناسایی جنبش ۲۶ ژوئیه کوبا برگزید، جنبشی که قصد براندازی دیکتاتور فولخنسو باتیста را داشت.

در اوخر نوامبر ۱۹۵۶ گروه شناسایی هشتاد و دو نفره از جمله کاسترو و گوارا از توکسین مکزیک سوار بر قایق گرانما راهی کوبا شد. نیروهای انقلابی در دوم دسامبر در جنوب شرقی کوبا در سواحل استان اوریبته به خشکی پا گذاشتند و جنگ انقلابی خود را از کوه‌های سیرا ماسترا در شرق کوبا آغاز کردند. گوارا که در اصل پزشک گروه بود در ژوئیه ۱۹۵۷ به فرماندهی ستون دوم ارتش انقلابی یا ستون شماره ۴ منصوب شد. اوخر ماه اوت ۱۹۵۸ او ستون هشتم را به طرف استان لاس‌ویاس در مرکز کوبا هدایت کرد. جنگ‌های لاس‌ویاس به تسخیر سانتا کلارا سومین شهر بزرگ کوبا منجر شد و سرنوشت دیکتاتور را رقم زد. به دنبال سرنگونی باتیста در اول ژانویه ۱۹۵۹ گوارا مسؤولیت‌هایی را در حکومت انقلابی نوپا پذیرفت. از جمله می‌توان به ریاست بانک ملی و وزارت صنایع در کنار مسؤولیت‌هایش در مقام افسر نیروهای مسلح کوبا اشاره کرد. او چندین بار در مجامع بین‌المللی از جمله در

## ۹ این مرد ژنده کیست؟ □

سازمان ملل به عنوان نماینده‌ی کوبا شرکت کرد. به عنوان رهبر جنبش ۲۶ ژوئیه به سازماندهی مجدد نیروهای سیاسی مشغول شد که در سال ۱۹۶۵ به تاسیس حزب کمونیست کوبا انجامید.

گوارا در اوایل سال ۱۹۶۵ از کلیه سمت‌های رسمی حزبی و دولتی و از جمله نظامی خود استعفا کرد و برای یاری رساندن به انقلابیون و جنبش ضدامپریالیستی و ضد سرمایه‌داری که در برخی از کشورهای امریکای جنوبی شدت گرفته بود از کوبا خارج شد. در آغاز همراه با تعدادی از داوطلبان که بعدها در بولیوی از او حمایت می‌کردند به کنگو رفت تا به جنبش ضدامپریالیستی پاتریس لومومبا کمک کند. از نوامبر ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۷ او جنبش چریکی را علیه دیکتاتوری نظامی بولیوی به راه انداخت. در ۱۸ اکتبر ۱۹۶۷ در عملیاتی به رهبری سازمان جاسوسی سیا، خبر رسید که گوارا را در بولیوی زخمی کرده‌اند و سپس به گلوله بسته‌اند. دست او را قطع کردند و برای اثبات مدعای خود به نمایش گذاشتند. جسد او را در فرودگاه متروکه‌ای به خاک سپرده‌ند. پس از سی سال بقایای او را به سانتی‌کلارا کوبا انتقال دادند و طی مراسم با شکوهی دوباره دفن کردند.

اسدالله اهرافی



## مقدمه ۴

احساسات بین‌المللی که مرگ ارنستو گوارا، معروف به «چه» برانگیخت و شرایط اندوه‌بار آخرین نبردهایی که او در آن شرکت داشت، اهمیت واقعی این رهبر دلاور جنگ‌های چریکی را در مقام عنصری سیاسی تحت تأثیر قرار داده است. به نظرِ نسل قدیم که خود را پای بند گذشته کرده و توانایی آغاز ابتکاری نو و حتی نگاه به آینده را ندارد، گوارا خیال‌پردازی ناامید است. یک دون کیخوت (کیشوت). عنصری پیچیده که تنها انگیزه‌اش خودکشی است.

جوان‌ها او را بهتر درک می‌کنند. او در نظر آن‌ها نمونه‌ای تحسین‌برانگیز از تعهد تمام و کمال و سرسپردگی کامل به آرمان‌های انسانی است که می‌تواند در وجود آدمی خلاصه شود. جوانان پیش رو «چه» را از آن خود می‌دانند به همین دلیل «چه» زمان‌های درازی زنده می‌ماند و به کمک آرمان‌های جوانان و نسل نو می‌آید که امید جهان به آن‌هاست.

این همه تنها مختصراً از مفهوم سیاسی صعود «چه» به قله‌های رفیع شهرت جهانی است. چیزی بزرگ‌تر از «چه» را باید در نظر بگیریم و آن هم انقلاب کوباست و نقش آن در حل اساسی ترین معضل بشریت. رهبری جنبشی که راه بروز رفت از نظامی اقتصادی را فراروی جامعه می‌گذارد، جامعه‌ای که تا مغز استخوان پوسیده و فاسد است.

جوانانی که انقلاب کوبا را به راه انداختند، مثل نسل‌های پیش از خود، فقر، گرسنگی و شرایط فلاکت بار زندگی، سرکوب و جهنمی را که در کشور ایجاد شده بود درک می‌کردند. آن‌ها می‌دیدند که چقدر بی معنی است که جامعه چنین باشد و علم و فن آوری نوین چگونه می‌تواند جامعه را از صدر تا ذیل متحول کند. آن‌ها هم مثل نسل پیش از خود به تضادهای موجود بین آنچه هست و آنچه مطلقاً تحمل ناپذیر است پی برده بودند.

مثل کسانی که بعد از آن‌ها آمدند دریافتند که با در نظر گرفتن نظام حاکم و پشتیبانان جهانخوار آنان، تنها راه چاره‌ی پایان دادن به رنج‌ها و آلام موجود و گشودن چشم‌اندازهای نوین انقلاب است.

اما برخلاف بیشترین فعالانِ دهه‌های پیشین، آن‌ها راه چاره را تنها در اتکای به خود جست و جو می‌کردند و در قضاوت‌ها و اقدامات‌شان به هیچ کس جز خود متکی نبودند. آن‌ها در دو دام‌چاله‌ی موجود و رایج نیفتادند. آن‌ها نه حاضر بودند رهبری بخش به اصطلاح مترقی بورژوازی ملی کشورشان را پذیرند و نه حاضر شدند به دامان دیوان سالارانی بیفتند که بر حزب کمونیست حکم می‌رانند.

ویژگی یاد شده از جمله جنبه‌های مهم انقلاب کوبا به شمار می‌آید. کلید اصلی موققیت همین بود زیرا توanst حزب کمونیست را خلع سلاح کند که مانعی عمده در برابر انقلاب موفق به شمار می‌رفت، زیرا از زمان رهبری بلاس روکا سیاست «همزیستی مسالمت‌آمیز» و حتی همکاری با دیکتاتوری باتیستا و دولت روزولت را در پیش گرفته بود.

برای چه‌گوارا و فیدل کاسترو انقلاب اعتباری بود که بدون در نظر گرفتن عواقب آن باید عملی اش می‌کردند. این رهبران و گروهی که آن را پدید آورده‌اند پیشگامان نهضتی شدند که در جهان سیاست انقلابی پدید آورد. ظهور نسل جدیدی از مبارزان انقلابی که نه حاضر بودند زیر چتر مسکو بروند و نه

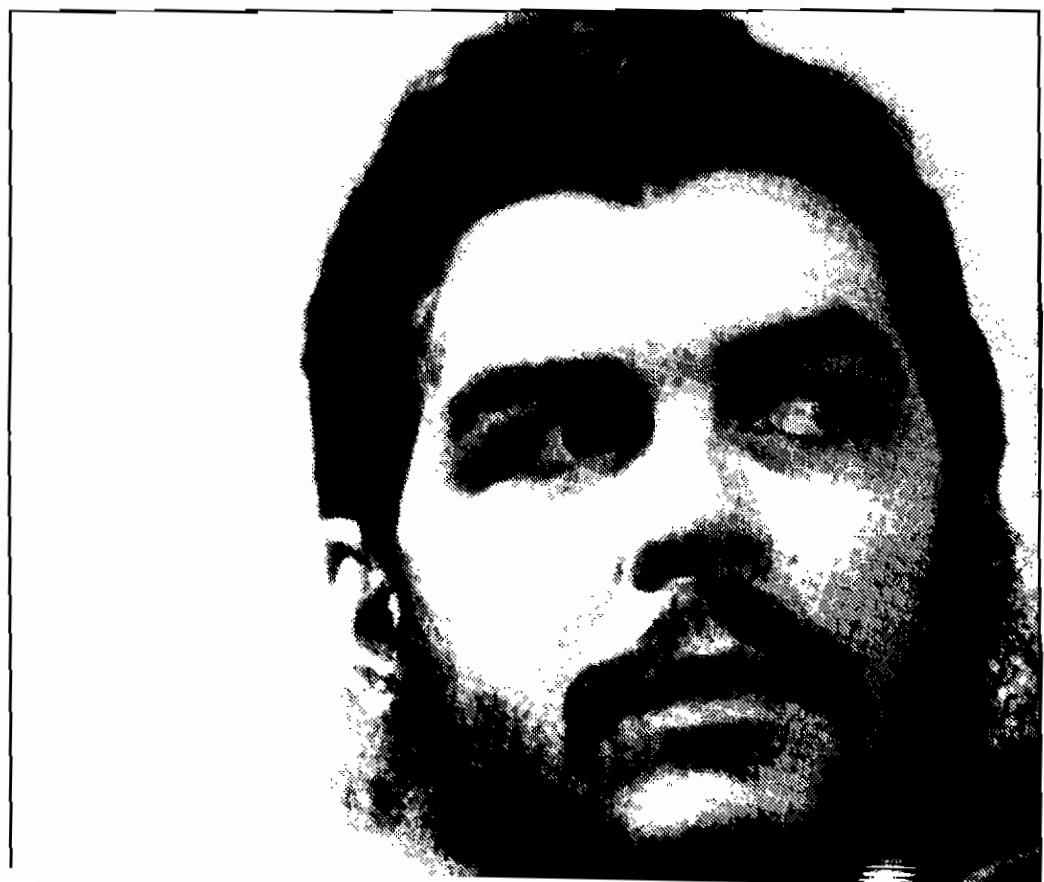
رهبری پکن را می‌پذیرفتند، هیچ مرکز ثقل و اتیکان گونه‌ای را به رسمیت نمی‌شناختند که تئوری و عمل انقلابی را اخته می‌کرد.

بنابراین از دیدگاه سیاسی، عمدۀ مسائلی که پیرامون چه‌گوارا مطرح می‌شود، خط فکری و عملکردی است که او را از سطح یک شورشی خوده بورژوا به رهبری مقندر و متعهد به آرمان سویالیستی می‌رساند و در این فرایند نقطه‌نظراتش به سنت‌های کلاسیک انقلابی مارکسیستی که در پس انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه قرار دارد، نزدیک می‌شود. چگونه است که «چه» از دانشجویی آرمان‌گرا و ماجراجو به عنصری با قابلیت رهبری انقلاب بدل می‌شود؟ این سؤال بی‌تردید ده اذهان بسیاری از دانشجویان و پژوهشگران مسائل انقلاب پدید آمده است. پاسخ را بی‌توان در اعمال «چه»، خاطرات دوستانش و رفقاء و نوشته‌های خود او پیدا کرد.

مجموعه‌ی حاضر بخشی از آن سوابق است. شامل سخنرانی‌ها، مقالات، مصاحبه‌ها و نامه‌هایی است که از سال ۱۹۵۹ آغاز می‌شود و تا چند ماه پیش از آنکه در بولیوی به دست عمال دیکتاتوری نظامی به قتل برسد، ادامه می‌یابد. مؤلفان این مجموعه در گزینش مطالب کوشیده‌اند که بازتاب وفادارانه‌ای از «چه» را ارائه دهند. همانگونه که بوده است. یا به همان ترتیبی که متحول شده او را نشان دهند. برای شناخت دیدگاه‌های عملی «چه» از جمله خطاهای او در برآوردها و قضاوت‌هایش لازم است که بررسی دقیقی از او داشته باشیم.

این مجموعه برای آشنایی بیشتر با «چه‌گوارا» فراهم شده نه صرفاً به عنوان یک نمونه و الگوی انقلابی که به خودی خود اهمیت ویژه‌ای دارد، بلکه به عنوان نماینده‌ی نوع جدیدی که قرار بوده تکثیر شود، نوعی به نام عمل انقلابی و این کتاب ارزش خود را نشان خواهد داد. شاید به نظر عده‌ای «چه» این متن را به عنوان نمونه‌ی مفیدی از آنچه نوشته و گفته و انجام داده پسندید.

**جوذف هنسن**



## مصاحبه‌ای قدیمی و چاپ نشده

دو روزنامه‌نگار کمونیست چینی در ۱۸ آوریل سال ۱۹۵۹ در خانه‌ی چه گوارا با او مصاحبه‌ای انجام دادند. کونگ مای و یینگ آن به مناسبت ۱۰۸ شب پس از پیروزی انقلاب این مصاحبه را انجام دادند. رادیو پکن و خبرگزاری چین نو در لندن خلاصه‌ای از آن و یکی دو نقل قول مستقیم را مخابره کرد. مصاحبه در هیچ کدام از سه روزنامه‌ی مهم پکن به چاپ نرسید و در ۵ ژوئن ۱۹۵۹ در یکی از روزنامه‌های محلی گمنام به اسم شی چیه چی شی (دانش جهانی) منتشر شد.

این مصاحبه در کوبا هم منتشر نشد و از چینی به زبان دیگری نیز ترجمه نگردید، تا آنکه ویلیام راتلیف نسخه‌ی کامل آن را به زبان انگلیسی به شکلی مستند با حاشیه‌نویسی و پانویس در اوت ۱۹۶۶ در مجله بررسی‌های تاریخی امریکای اسپانیایی زبان به چاپ رساند.

اصلاحات ارضی مورد اشاره‌ی گوارا که با زمان آینده طرح شده بود در ۱۷ مه ۱۹۵۹ یعنی در فاصله‌ی بین انجام مصاحبه و انتشار آن در چین به صورت قانون درآمد. متن زیر بخشی از آن مصاحبه است که راتلیف ترجمه کرده بود.

گزارشگر: ممکن است لطف بفرمایید و بگویید کوبا چگونه به پیروزی در انقلاب دست یافت؟

گوارا: البته با کمال میل. اجازه می‌خواهم از زمانی شروع کنم که در مکزیک به جنبش ۲۶ ژوئیه<sup>۱</sup> پیوستم. پیش از نفوذ به گرانما اعضا دید دیگری به جامعه داشتند. خوب به خاطر دارم که در یک بحث صمیمانه‌ی درون‌گروهی، در مکزیک گفتم که باید برای مردم کوبا برنامه‌ای انقلابی تعریف کنیم. هرگز فراموش نمی‌کنم که یکی از حمله‌کنندگان به قرارگاه ارتش مونکادا در پاسخ من چه واکنش تندی نشان داد. به من گفت: «عملیات ما خیلی ساده است. ما باید کودتا کنیم. باتیستا کودتا بایی کرد و یک روزه قدرت را در دست گرفت. ما هم باید کودتا کنیم و او را به زیر بکشیم... باتیستا صدها برای امریکایی‌ها کرده و ما صد و یکی را می‌کنیم». من همان موقع که با او بحث می‌کردم گفتم کودتا کردن اصولی دارد، باید بدانیم اگر کودتا کردیم بعد از به دست گرفتن قدرت چه برنامه‌ای داریم. این طرز فکر عضوی از جنبش ۲۶ ژوئیه بود. کسانی که بر دیدگاه‌های خود پای می‌فرشدند، بعدها جنبش انقلابی ما را ترک کردند و راه دیگری در پیش گرفتند.

از همان زمان سازمان کوچکی که به گرانما نفوذ کرد با مشکلات مکرر روبرو شد. علاوه بر مزاحمت‌های بی‌پایان دولتمردان مکزیکی، مشکلات و درگیری‌های درون‌گروهی هم بود، ماجراجویانی که با خواست‌های گوناگون وارد جنبش شده بودند، با همین پیش‌فرض آن را ترک کردند و از شرکت در مأموریت نظامی سر باز زدند. سرانجام در زمان حرکت به سوی گرانما تنها هشتاد و دو نفر در سازمان ماندند.

۱. ر.ک: زنان در انقلاب کوبا، به کوشش ماری آلبس واترز، ترجمه علی اصغر بهرامی، نشر گل‌آذین، تهران، ۱۳۸۲. ناشر.

افکار ماجراجویانه در آن زمان نخستین خطری بود که جنبش را تهدید می‌کرد و در طول روند خیزش انقلابی بر آن خلل وارد می‌آورد. ما از ضربه‌هایی که خوردیم صدمه دیدیم. دوباره در سیرا ماسترا دور هم جمع شدیم. سبک زندگی در کوهستان خیلی نامنظم و عجیب بود. از قله‌ی کوهی به قله دیگر می‌رفتیم بی‌آنکه قطره‌ای آب به همراه داشته باشیم. حفظ موجودیت خودمان به اندازه‌ی کافی دشوار بود.

دهقانانی که تحت ستم نیروهای مسلح باتیستا قرار داشتند، کم‌کم نظرشان نسبت به ما عوض شد. به واحدهای ما پناه می‌آوردنند تا در یکان چریکی مان به عملیات پردازنند. از زمانی که دهقانان وارد مبارزه‌ی مسلح‌انه برای آزادی و عدالت اجتماعی و حقوق مدنی شدند، ما شعار درست اصلاحات ارضی را مطرح کردیم. این شعار توده‌های تحت ستم کوپایی را ترغیب می‌کرد که پیش بیایند و برای گرفتن زمین بجنگند. از آن زمان به بعد نخستین برنامه‌ی اجتماعی بزرگ ما اصلاحات ارضی شد و شعار و نشانه‌ی گسترش جنبش مان هم بود.

با کشته شدن رفیق فرانک پاتیس در سانتیاگو دوکوبا ضایعه عظیمی متحمل شدیم. کشته شدن او در جنبش انقلابی ما به نقطه عطفی تبدیل شد. مردم خشمگین سانتیاگو دوکوبا به صورت خودجوش به خیابان‌ها ریختند و نخستین اعتصاب عمومی سیاسی را سازمان دادند. هر چند سازماندهی و رهبری منسجمی در حرکت یادشده وجود نداشت، اما تمامی استان اورینته را تکان داد و فلجه کرد. حکومتِ دیکتاتوری به شدت به سرکوب قیام پرداخت. درسی که از این حرکت گرفتیم این بود که شرکت طبقه‌ی کارگر در مبارزه برای آزادی حیاتی است! بعد از آن به تبلیغ و فعالیت مخفی در میان کارگران پرداختیم تا مقدمات اعتصاب عمومی دیگری را فراهم کنیم که به کمک ارتش انقلابی بیایند و سرانجام قدرت را به دست بگیریم.

فعالیت مخفی و آشکار همراه با موقفیت ارتش انقلابی تمام کشور را به حرکت درآورد و با رهبری جنبش یکپارچه‌ی مردم به اعتصاب عمومی نهم آوریل سال گذشته منجر شد. اعتصاب به دلیل نبود ارتباط بین رهبران و توده‌های کارگری به شکست انجامید. رهبران جنبش<sup>۲۶</sup> ژوئیه درس‌های ارزشمندی از تجربه‌های خود گرفتند؛ انقلاب نباید فقط به این قشر یا آن قشر خاص تعلق داشته باشد و باید همه‌ی مردم کوبا را دربرمی‌گرفت. این نتیجه‌گیری باعث شد که اعضای جنبش تلاش کنند که هم در کوهستان و هم در دشت بر فعالیت‌های خود بیفزایند.

آموزش‌های تئوریک و اعتقادی را در میان نبردهای انقلابی مان آغاز کردیم. به این ترتیب می‌بینیم که جنبش انقلابی از رشد چشمگیری برخوردار شده و به بلوغ سیاسی نیز نزدیک شده است.

هر کدام از اعضای ارتش انقلابی در سیرا ماسترا و سایر نقاط وظیفه خود را می‌دانست و به آن آگاهی کامل داشت: بهبود وضع دهقانان، شرکت در مبارزه برای مصادره‌ی زمین و ساختن مدارس. قوانین کشاورزی برای اولین بار به اجرا درآمد، با استفاده از روش‌های انقلابی اموال مقامات دولتی حکومت دیکتاتوری را مصادره می‌کردیم و بین دهقانان مناطق تحت حاکمیت دولت توزیع می‌کردیم. در این زمان جنبش دهقانی مرتبط با زمین و شعار اصلاحات ارضی شکل گرفته بود.

اجرای کامل قانون لغو نظام مالکانه دغدغه‌ی اصلی توده‌های دهقانی است. وضع فعلی قانون ارضی مبتنی بر پرداخت خسارت مالی زمین‌های مصادره شده با دشواری همراه است. حالا پس از پیروزی انقلاب، دهقانان که به آزادی دست یافته‌اند باید به صورت دسته‌جمعی و دموکراتیک خواستار لغو نظام مالکانه و اجرای اصلاحات ارضی گسترده و واقعی باشند.

## گزارشگر: انقلاب کوبا حالا با چه مشکلاتی روبروست و مسؤولیت‌های آن چیست؟

گوارا: نخستین مشکل ما این است که اعمال فعلی و اقدامات ما بر مبنای قوانین سابق شکل می‌گیرد. رژیم ضد مردمی کوبا و ارتش دیکتاتوری از بین رفته، اما هنوز نظام اجتماعی و روابط و بنیادهای اقتصادی آن پابرجاست. برخی از افراد قدیمی هنوز در ساختار ملی فعالیت می‌کنند. به منظور حفظ دستاوردهای انقلاب و توسعهٔ مداوم آن باید گام‌های موثرتری برداریم و دولت را تقویت کنیم. دوم آنکه دولت انقلابی در واقع ویرانه‌ای را تحويل گرفته است. زمانی که باتیستا از کشور گریخت خزانه‌ی ملی را خالی کرد و مشکلات جدی زیادی را در اقتصاد کشور به جا گذاشت. سوم آنکه نظام ارضی کوبا به گونه‌ای است که مالکان یا لاتیفوندیستاهای زمین‌های زیادی در اختیار دارند و در عین حال بسیاری از مردم بیکارند. چهارم آنکه تبعیض نژادی در جامعه وجود دارد که با تلاش‌های دولت برای وحدت داخلی در تضاد است. پنجم آنکه میزان اجاره‌بهاei منازل در کشور ما خیلی بالاست و خانواده‌ها مجبورند بیش از یک سوم درآمد خود را بابت اجاره‌بها بپردازنند. در یک جمع‌بندی کلی باید بگوییم که اصلاح مبانی اقتصادی جامعه‌ی کوبا بسیار دشوار است و به زمان طولانی نیاز دارد.

در تأسیس نظام جامعه و میل به مردم‌سالاری در سطح ملی، حکومت جدید معیارهای مثبتی را در نظر گرفته و به کار بسته است. تلاش فراوانی کرده‌ایم که اقتصاد ملی را سر و سامان ببخشیم. به عنوان مثال دولت طی یک اقدام ضربتی اجاره‌بهاei خانه‌ها را تا پنجاه درصد کاهش داده است. دیروز قانونی از تصویب گذشت که به سامان‌دهی پلازها می‌پردازد و حق ویژه تعداد محدودی از افراد برای مالکیت بر

زمین‌های ساحلی را الغو می‌کند.

مهم‌ترین برنامه‌ی دولت انقلابی قانون اصلاحات ارضی است که به زودی عملی خواهد شد. به علاوه‌ی بنیاد اصلاحات ارضی ملی را بنا خواهیم کرد. اصلاحات ارضی در کشور ما خیلی گسترده نیست، دست‌کم مثل اصلاحات ارضی چین نیست. اما از همه کشورهای امریکای لاتین جلوتر هستیم.

**گزارشگر:** کوبا چگونه می‌تواند با نیروهای داخلی و دشمنان خارجی و ضدانقلاب مبارزه کند؟ چشم‌اندازهای انقلاب و مزیت‌های آن کدام است؟

گوارا: انقلاب کوبا انقلاب طبقاتی نیست، بلکه جنبش آزادی‌بخشی است که حکومت مستبد و دیکتاتور را سرنگون کرده. مردم از ته دل با رژیم دست نشانده‌ی امریکا مخالف بودند و آن را سرنگون کردند. حکومت انقلابی از حمایت گسترده‌ی همه‌ی فشرهای مردم برخوردار است، زیرا سیاست‌های اقتصادی دولت همه‌ی نیازهای مردم را در نظر گرفته و به رفاه و وضع معیشتی آنان توجه دارد. دشمنان انقلاب سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ هستند. آن‌ها با اصلاحات ارضی مخالف‌اند زیرا با منافع شان در تضاد است. این نیروهای ارتجاعی داخلی با نیروهای خارجی و ارتجاع جهانی تقویت می‌شوند و به احتمال زیاد در یک ائتلاف به حکومت انقلابی حمله می‌کنند.

تنها دشمنان خارجی که با انقلاب کوبا مخالفت می‌ورزند کسانی هستند که سرمایه را در انحصار خود دارند و عوامل شان در وزارت امور خارجه امریکا به توطئه‌چینی مشغول‌اند. پیروزی و تداوم انقلاب کوبا مثل خاری است در چشم آن‌ها و آرام و قرارشان را برهم می‌زند. آن‌ها به هیچ وجه حاضر نیستند داوطلبانه شکست را پذیرند و به همین علت

به هر کاری دست می‌زنند تا بار دیگر نفوذ خود را بر حکومت کو با برقرار کنند و اقتصاد آن را فلجه کنند و مانع از تأثیر انقلاب کو با بر سایر خلق‌های امریکای لاتین شوند...

انقلاب ما سرمشق بسیاری از مبارزان دیگر کشورهای امریکای لاتین شده است. تجربه‌ها و درس‌های انقلاب ما نقل هر محفلي است و در قهوه‌خانه‌ها و کافه‌ها مثل دود پیچیده است. ما ثابت کردہ‌ایم که هر قیامی ولو با گروه اندک و تجهیزات ناچیز تنها به اتکا اراده‌ی انسان‌هایی مبارز و نترس می‌تواند به هدف‌های خود برسد به شرط آن که بتواند حمایت مردم را به دست بیاورد و با همین حمایت مردمی می‌توان در نهایت ارتش منظم و منسجم وابسته به حکومت را از پا درآورد. اصلاحات ارضی هم از ضروریات است. این تجربه‌ای است که برادران ما در کشورهای امریکای لاتین باید به هر نحوی که شده درک کنند. آن‌ها در جبهه‌ی اقتصادی و ساختار کشاورزی درست مثل خود ما هستند.

شرایط حاضر به گونه‌ای است که برای دخالت در کو با و از بین بردن انقلاب کو با زمینه‌سازی می‌کنند. دشمنان کهنه کار شیطان صفت روش قدیمی خود را به کار می‌بندند. ابتدا جبهه‌ای سیاسی می‌گشایند و با تبلیغات گسترده می‌گویند که مردم کو با با کمونیسم مخالف هستند. این رهبران دموکراسی قلابی می‌گویند که ایالات متحده نمی‌تواند کشوری کمونیستی را در همسایگی آب‌های ساحلی خود تحمل کند. همزمان با چنین تبلیغاتی حملات اقتصادی خود را تشدید می‌کنند و باعث می‌شوند که انقلاب کو با دچار بحران اقتصادی شود. بعد از این مقدمه چینی برای حل بحران دست به دامان سازمان‌های بین‌المللی می‌شوند که تحت سلطه و نظارت خودشان قرار دارد تا اهداف پلیدشان را علیه مردم کو با دنبال کنند. از حمله همسایگان کوچک و دیکتاتور خود ترسی نداریم، بلکه

می‌ترسیم که کشور بزرگ خاصی با استفاده از ابزارهای فشار بین‌المللی و مقدمه‌چینی از سازمان‌های بین‌المللی بهره بگیرد و انقلاب کوبارا زمین‌گیر سازد...

## سفر فیدل به نیویورک

متن زیر خلاصه‌ای از نطق گوارا است که در ۱۷ سپتامبر سال ۱۹۶۰ ایراد شد.

هر چه نیروهای امپریالیست که از خارج عمل می‌کنند و نیروهای ارتجاعی داخلی که هم‌پیمان و مزدور خارجی‌ها هستند بر فشار خود به انقلاب کوبا می‌افزایند انقلاب با تکیه بر پایگاه مردمی و پاسخ به ندای آنان بیشتر، تعمیق می‌یابد... هنوز جوهر گازت ما خشک نشده است که تازه اعلامیه‌ی شماره دو را منتشر کرده‌ایم و همه بانک‌های امریکایی را ملی کردیم.

در حالی که هنوز مرکب چاپ روزنامه خشک نشده، رفیق فیدل کوله‌بار خود را می‌بندد و راهی نیویورک می‌شود. از واژه‌ی کوله‌بار استفاده می‌کنم، زیرا بحث، بحث مبارزه است و جا دارد از صناعات ادبی هم بهره بگیریم. او کوله‌بار می‌بندد زیرا امپریالیست‌های امریکایی مایل بودند او را از حقی محروم کنند که همه کشورهای عضو سازمان ملل متحد از آن بهره مند بودند، از حق استقرار و اسکان در جایی که مقر سازمان ملل است، یعنی ایالات متحده امریکا. فیدل آشکارا اعلان کرد

که کوله‌پشتی اش را برمی‌دارد و ننویش را در کیسه‌ی پلاستیکی می‌گذارد و اگر فردا عکس هیأت کوبایی را دیدیم که در سترال پارک نیویورک چادر زده و نتو بـه درخت بـسته تعجب نکنیم زیرا در میان وحشی‌ترین قوم دنیا هستیم.

خوب منطقی هم بود. ما زمانی که در کوهستان‌ها بودیم توی کیسه خواب می‌خواهیدیم، زمانی که کوبا اسیر و حشیان بود و ما برای آزادی آن مبارزه می‌کردیم. بنابراین امروز هم می‌توانیم در سترال پارک، در مرکز این قوم خشن اردو بزنیم و از حق مردم برای دست یافتن به آزادی، حق برخورداری از استقلال کامل اقتصادی و حق تعیین سرنوشت و مسیر زندگی دفاع کنیم.

اما فیدل با در پیش گرفتن راه مبارزه و معیارهای تازه که به تعمیق مبارزه می‌انجامید و در عین حال مشکلات اقتصادی به همراه می‌آورد تصمیم گرفت راه دفاع از شرف و آزادی میهـن را برگزیند. امپریالیسم سال‌هاست که قدرت اقتصادی را بر پول استوار کرده، بر بانک‌ها و به تدریج دارایی‌های مردم را از چنگ شان درآورده و آن‌ها را به زوائد اقتصاد بزرگ‌تر تبدیل کرده است.

صنعت قند و شکر فعلی ما بر مبنای همین روابط توسعه یافت، نه از آسمان آمد و نه دل امریکایی‌ها برای ما ساخته بود. آن‌ها بر صنایع عظیم و کارخانه‌های بزرگ قند و شکر که سهم عظیمی در تولید و سودآوری داشت، مسلط بودند. تمام بازار در انحصارشان بود و به ما قیمت ترجیحی می‌دادند. آن‌ها این کار را کردن تا بتوانند در پناه آن به کشور ما نفوذ کنند و با قانونی قلابی به اسم قانون حمایت از مصرف کننده انحصارزا بـی کنند. این کار را می‌کردند زیرا در شرایط انحصار رقابت کشورهای تولید کننده امکان نداشت.

اما راه و رسم امریکایی‌ها به توطئه و زد و بند نیاز داشت و پیچیده‌تر بود. آن‌ها دیگر نمی‌توانستند مثل زمان امپراتوری روم باستان لژیون‌های خود را به کشورهای مغلوب بفرستند و کنسولی را به نمایندگی از امپراتوری بر سر کار بگمارند. آن‌ها البته که به کنسول نیاز داشتند، به کسی که شرایط و ویژگی‌های خاص داشته باشد و ضمن آنکه خود را در قالب مدرن جا می‌زند به اقتضای زمانه نوکر صفتی اش را هم نشان دهد. این کنسول‌ها گاهی سفیر بودند، گاه روسای بانک و گاهی سران هیأت‌های نظامی، اما همیشه به انگلیسی صحبت می‌کردند.

دقیقاً در دوران تاریک بحران شکر نقش بانک‌ها آشکار شد، چه توده‌ی مردم با پوست و گوشت خود بحران را حس می‌کردند و از آن رنج می‌بردند. بحران زمانی آغاز می‌شود که انحصارهای بزرگ در آمدهای کلان را به جیب می‌زنند و امپراتوری شان تقویت می‌شود و همه‌ی صنایع خرد را می‌بلعند، در دریای مبارزه اقتصادی آن‌ها درست مثل ساردين‌های کوچک صید می‌کنند. درست در همان دوران بانک‌های امریکایی نقش مهم خود را ایفا کردند. نقش آن‌ها طبق قانون توقيف صنایع در مقابل بدھی صاحبان آن‌ها بود، زیرا بسیاری از صنایع کوچک توان تحمل بحران اقتصادی را نداشتند. بانک‌ها به سرعت ابتکار عمل را به دست گرفتند و امپراتوری خود را گسترش دادند و استحکام بخشیدند. بانک‌ها همواره پیش قراول گروه‌های مالی بزرگ هستند که در ایالات متحده به قدرت تمایل دارند.

آن‌ها به راکفلرها، ملون‌ها و مورگان‌ها تعلق دارند و به همه آن‌هایی که در سه شاخه‌ی قوی که قدرت اقتصادی ایالات متحده را تشکیل می‌دهد، نفوذ دارند: ارتش، تجارت و برادر کوچک‌شان دولت. زیرا دولت ایالات متحده نماینده‌ی منافع اقتصادی کشور است و ارتش هم پشتیبان

آن. طبیعی است که این منافع اقتصادی به همه‌ی مردم امریکا تعلق ندارد، آن‌ها نماینده‌ی گروه اندک انحصارهای مالی هستند. آن‌ها مالک و نماینده‌ی صاحبان پول و سرمایه‌اند، کسانی که حتی مردم امریکا را هم استثمار می‌کنند. البته مردم ایالات متحده را مثل مردم نژادهای فرودست، مستیسوهای امریکای جنوبی، افریقا و آسیا استثمار نمی‌کنند، زیرا ما از موهبت پدر و مادری موطلایی و آنگلوساکسون برخوردار نبوده‌ایم. اما خود امریکایی‌ها هم به یک سان مورد بهره‌کشی قرار نمی‌گیرند. آن‌ها به سیاه و سفید، زن و مرد، اتحادیه‌ای و غیر اتحادیه‌ای، بی‌کار و شاغل تقسیم شده‌اند.

به همین علت در نخستین مرحله‌ی امپریالیسم، جداسازی و تفرقه به طور کامل جا افتاده است. نباید از رنگ پوست خود خجالت بکشیم. دیگر لازم نیست که بترسیم به علت وضع اقتصادی یا جنس خود از دستیابی به کار محروم شویم، یا شغلی با درآمد پایین‌تر پیدا کنیم. زمانی که طبقه‌ی کارگر متحدد است و زمانی که کشاورزان کشور اتحاد خود را حفظ کنند، نخستین گام به سوی آزادی برداشته می‌شود. هنوز اصل کهن و شعار قدیمی تفرقه بینداز و حکومت کن مثل دیروز اساس استراتژی امپریالیستی را تشکیل می‌دهد.

## ایدئولوژی انقلاب کوبا

گوارا «یادداشت‌هایی برای مطالعه‌ی ایدئولوژی انقلاب کوبا» را برای شماره‌ی ۱۵ اکتبر ۱۹۶۰ بردۀ اولیبو مجله‌ی نیروهای مسلح کوبا نوشت.

انقلابِ ماکه در قالب اندیشه‌های بنیادین جنبش‌های انقلابی نمی‌گنجد، انقلابی بی‌نظیر است و از الگوی لنین پیروی نمی‌کند. لنین اعتقاد داشت بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی صورت نمی‌پذیرد، باید متذکر شوم که تئوری انقلابی در قالب بیان حقایق اجتماعی بر تارک آن می‌درخشد. به عبارت دیگر می‌توان انقلاب کرد به شرط آنکه واقعیت تاریخی درست درک و تفسیر شود و نبردهای انقلابی به درستی مورد استفاده قرار گیرند در این صورت بدون دانستن تئوری انقلابی هم می‌توان کار کرد.

در هر انقلابی همیشه نیروهایی شرکت دارند که از طبقات مختلف مردم هستند و بر اقدام عاجل و اهداف مشترک توافق دارند. بدیهی است که اگر رهبران انقلاب دانش کافی داشته باشند و پیش از هر گونه اقدامی پیامدهای آن را بسنجند، بسته به این که تئوری‌های طرح شده با واقعیت بخوانند، بسیاری از خطاهای اجتناب پذیر می‌شود.

بازیگران اصلی این انقلاب هیچ دیدگاه منسجمی نداشتند. البته معنی این حرف آن نیست که آن‌ها نسبت به مفاهیم گوناگون تاریخ، جامعه، اقتصاد و مباحث انقلابی در جهان امروز، بیگانه باشند. دانش عمیق نسبت به واقعیت، ارتباط نزدیک با مردم و قاطعیت در هدف و تجربه‌ی عمل انقلابی برای رهبران انقلاب فرصتی پیش آورد که مفاهیم انقلاب را در زمینه‌های نظری شکل دهند و خود را تقویت کنند.

آنچه گفتیم پیش زمینه و مقدمه‌ای است برای توضیح این پدیده‌ی بی‌نظیر که جهان را تکان داده است. پدیده‌ای به اسم انقلاب کوبا. چرا و چگونه گروهی کوچک در رویارویی با ارتشی مقتدر و تابن دندان مسلح و مجهز توانستند دوام بیاورند، بعد قدرت بگیرند و بعد از آن در مرحله‌ای دیگر در مناطق جنگی از دشمن قوی‌تر شوند و به حوزه‌ی اقتدار دشمن نفوذ کنند و سرانجام دشمن را به نبردی کور بکشانند؟ این کار کارستان ارزش آن را دارد که در تاریخ معاصر جهان مطالعه و بررسی شود.

طبعی است ما که به نظریه پردازی چندان اهمیتی قائل نمی‌شویم حقیقت انقلاب کوبا را چندان تبلیغ نمی‌کنیم. تمام تلاش ما این است که مبانی را توضیح دهیم تا حقیقت انقلاب کوبا روشن شود و بتوانیم تفسیر درستی از آن ارائه کنیم. در حقیقت انقلاب کوبا باید به دو مرحله تقسیم شود که تفاوت‌های بنیادی دارند: عملیات نظامی تا اول ژانویه‌ی ۱۹۵۹ و تغییرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بعد از آن.

حتی این دو مرحله هم به مراتب پایین‌تری تقسیم می‌شود. ما از دیدگاه روایت تاریخی به آن نگاه نمی‌کنیم، بلکه ارزیابی ما از نقطه نظر تکاملی تفکر انقلابی رهبران آن در تماس با مردم صورت می‌گیرد.

از قضا، در اینجا باید به گرایش عمومی به یکی از رایج‌ترین و

مناقشه برانگیزترین مفاهیم دنیای نو اشاره کنیم، یعنی به مارکسیسم. زمانی که از ما سؤال می‌شود آیا مارکسیست هستیم موضع ما مثل فیزیکدانی است که از او پرسند پیرو نیوتن است یا از زیست‌شناسی پرسند پاستور را قبول دارد یا نه.

حقایق آنقدر آشکار است و مردم همه می‌دانند که بحث درباره آن بی‌فایده به نظر می‌رسد. یک نفر می‌تواند «مارکسیست» باشد با همان سرشنی که پیرو نیوتن بودن و طرفداری از پاستور در فیزیک و طب جلوه می‌کند. اگر در نظر بگیریم که حقایق تازه مفاهیم نو را عرضه می‌کند، مفاهیم نو نمی‌تواند آن بخش‌هایی را که پیش‌تر وجود داشته نفی کند. نمونه‌ی دیگر مقایسه‌ی فرضیه‌ی نسبیت انسیستین یا نظریه‌ی کوانتم پلانک در مقایسه با کشف‌های نیوتن است. این دیدگاه‌ها بی‌تردید از بزرگی دانشمند انگلیسی نمی‌کاهم. علم فیزیک بخشی از پیشرفت خود را مدیون نیوتن است و مفاهیم جدید فضایی بعد‌ها کشف می‌شود. کشف‌های دانشمند انگلیسی سکوی پرتاب و گام اول لازم و ضروری این پیشرفت به شمار می‌آید.

بدیهی است که می‌توان به اشتباہات مارکس در مقام یک متفکر و محقق نظام اجتماعی جامعه‌ی سرمایه‌سالار که در آن زندگی می‌کرد اشاره کرد. ما امریکای لاتینی‌ها به عنوان مثال نمی‌توانیم با تفسیر او از بولیوار موافق باشیم یا با تحلیل او از مکنزیکی‌ها که به عنوان واقعیت مسلم پذیرفته شد. در حالی که بسیاری از نظریه‌ها درباره‌ی نژاد و ملیت امروزه قابل پذیرش نیست. اما این مردان بزرگ که حقایق درخشنانی را کشف کردند به رغم اشتباہات جزیی‌شان زنده‌اند و اشتباہات جزیی‌شان هم نشانه‌ی آن است که انسان هستند. بشر جائز الخطأ حتی در میان مردان بزرگ و غول‌های حوزه‌ی اندیشه هم وجود دارد. به همین دلیل

مارکسیسم را به عنوان بخشی از بدنی‌دانش فرهنگی و علمی بشر می‌دانیم. ما آن را پدیده‌ای می‌دانیم که آنقدر طبیعی است که جای بحث ندارد. پیشرفت‌های علوم سیاسی و اجتماعی و سایر زمینه‌ها به روندی تاریخی تعلق دارد که مثل زنجیره‌ای طولانی به هم پیوسته است و هر بار بر آن افزوده شده و به تکامل رسیده است. در تاریخ بشر اولیه ریاضیات چینی، عرب یا هندو وجود داشت. امروزه ریاضیات هیچ پیش‌تازی ندارد. فیثاغورث یونانی، گالیله ایتالیایی، نیوتون انگلیسی، گاؤس آلمانی، لو با چفسکی روس و اینشتین و غیره هر کدام در تاریخ بشر جای ویژه‌ی خود را دارند. در زمینه‌ی علوم اجتماعی و سیاسی هم فهرست طولانی متغیران از دموکریت تا مارکس تحقیقات ابتکاری خود را انجام داده‌اند و تجربه‌ی اندوخته‌اند و نظریه‌های خود را عرضه کرده‌اند.

مزیت مارکس در جایی آشکار می‌شود که او ناگهان در تاریخ تفکر اجتماعی تغییرات کیفی ایجاد می‌کند. او تاریخ را تفسیر می‌کند، به درک دینامیک آن می‌رسد و آینده را پیش‌گویی می‌کند. علاوه بر پیش‌بینی‌ای که تعهد علمی اش محقق می‌کند به بیان مفهومی انقلابی می‌پردازد: تفسیر جهان کافی نیست باید آن را تغییر داد. انسان دیگر برده و ابزار محیط خود نیست و به معمار سرنوشت خود بدل می‌شود. در آن لحظه مارکس خود را در موقعیتی قرار می‌دهد که هدف حمله، مناسب کسانی می‌شود که به نظم کهن چسبیده‌اند - همان که بر سر دموکریت آمد که افلاطون و شاگردانش آثار او را سوزانندند که نظریه پردازان اشرافیت برده‌داری آتن به حساب می‌آمدند. بر پایه‌ی اندیشه‌ی انقلابی مارکس گروهی سیاسی تشکیل می‌شود که عقاید سیاسی مشخصی دارد که با الگوبرداری از دو غول بزرگ حوزه‌ی اندیشه، مارکس و انگلیس شکل می‌گیرد و در مراحل بعدی با افرادی نظیر لنین، استالین، مائوتسه تونگ و سایر رهبران چین و

شوری توسعه می‌یابد و دکترین معینی را تعریف می‌کند که می‌توان گفت  
الگویی برای سایرین می‌شود.

انقلاب کوبا مارکس را از نقطه‌ای انتخاب می‌کند که علم خود را کنار  
می‌گذارد و سلاح انقلابی اش را برمی‌دارد. او را نه در موضع  
تجددیدنظر طلبی بلکه در مبارزه با پدیده‌هایی که پس از مارکس مطرح شد  
می‌بینیم، تلاش می‌کنیم که مارکس «خالص» را بیرون بکشیم و او را در  
موقع مبارزه قرار دهیم، زیرا تا آن نقطه مارکس دانشمند بیرون از تاریخ  
مورد بررسی قرار گرفته و پیش‌بینی شده است. از آن به بعد مارکس  
انقلابی به عنوان بخشی از تاریخ مبارزه را دنبال می‌کند.

ما انقلابیون در عمل، با آغاز مبارزه‌مان به قوانینی جان می‌بخشیم که  
مارکس متفسّر پیش‌بینی کرده بود. در آن مسیر انقلاب با مبارزه علیه  
ساختار قدیم قدرت، با قرار گرفتن در کنار توده‌های مردم و نابودی آن  
ساختار و ایجاد رفاه برای عامه‌ی مردم به عنوان پایه‌ی مبارزه،  
پیش‌بینی‌های مارکس دانشمند را محقق می‌کنیم. یعنی این که خواه  
ناخواه باید تاکید کنم که قوانین و اصول مارکسیسم در واقع انقلاب کوبا  
حاکم است، این موضوع ربطی هم به اقرار رهبران انقلاب یا دانش  
ثوریک آن‌ها ندارد.

هر یک از لحظه‌های تاریخی کم اهمیت جنگ چریکی مفاهیم  
خاصی از انقلاب کوبا و واقعیت آن را به صورتی متفاوت به تصویر  
کشیده است. آن‌ها افکار رهبران نظامی انقلاب را شکل داده‌اند که به  
موقع خود را رهبر سیاسی هم به حساب آورده‌اند.

پیش از پیاده شدن در گرانما ذهنیت حاکم انقلابیون طوری بود که تا  
حدود زیادی ذهنی می‌نمود: اعتماد کورکورانه به انفجار و خیزش  
مردمی، و ایمان به سرنگونی باقیستا از طریق قیام خودجوش و وارد کردن

ضربه‌های انقلابی همزمان با آن و سقوط اجتناب ناپذیر دیکتاتور... پس از پیاده شدن در ساحل شکست پیش آمد و نیروها تقریباً از هم گسیخت و نوبت سازماندهی دوباره‌ی گروه‌های چریکی شد. گروه اندک بازماندگان، بازماندگانی که اراده‌شان بر مبارزه قرار داشت متوجه شدند که طرح شورش‌های همزمان و خیزش انقلابی در سرتاسر جزیره فرضیه‌ای نادرست است. آن‌ها دریافتند که مبارزه به این سادگی‌ها نیست و مدت زمان زیادی طول می‌کشد و مشارکت دهقانان در مبارزه الزامی است. طی این دوره، نخستین گروه دهقانان به ارتش چریکی پیوستند. ضمناً دو درگیری محدود پیش آمد که هر چند از نظر تعداد نیروهای مبارز اهمیت زیادی نداشت، اما ارزش روانی و تاثیر آن بر روحیه مبارزان خیلی زیاد بود و ناراحتی هسته‌ی مرکزی چریک‌های عمدتاً شهری را از روستاییان از بین برد. دهقانان از یک طرف به گروه اعتماد کافی نداشتند و از طرف دیگر از واکنش سرکوب و حشیانه‌ی حکومت می‌ترسیدند. در مرحله‌ی یاد شده دو موضوع روشن شد. نخست آنکه دهقانان دریافتند درنده‌خویی ارتش و همه‌ی تعقیب و سرکوب‌ها کارساز نیست و نمی‌تواند چریک‌ها را از اهداف خود باز بدارد، بلکه فقط خانه‌های کشاورزان، محصولات و خانواده‌شان را از بین می‌برد. راه حل مناسب توسل به ارتش چریکی بود که دست کم در پناه آن جان خود را حفظ می‌کردند. چریک‌ها هم در عوض به لزوم همراه کردن توده‌های دهقانی با جنبش پی بردن.

به دنبال شکست تهاجم عمدتی ارتش علیه شورشیان، جنگ ویژگی تازه‌ای پیدا کرد. رابطه‌ی نیروهای انقلاب محکم‌تر شد و موازنی قوا به نفع انقلاب شد. طی یک ماه و نیم دوستون کوچک هشتاد و صد و چهل نفره که مدام در محاصره‌ی ارتشی مجهرز قرار داشت از دشت‌های کاماگویی

گذشتند و به لاس ویاس رسیدند و جزیره را به دو بخش تقسیم کردند. شاید عجیب به نظر برسد یا حتی غیرقابل درک باشد که دو ستون به این کوچکی، بدون تجهیزات مخابراتی، وسائل حمل و نقل با اسلحه‌ای مبتدی، به آن خوبی از پس ارتش مجهز برآید. بحث اساسی، ویژگی هر کدام از گروه‌ها بود. چریک مسلح هر چه امکانات رفاهی کمتری داشت، در طبیعت مستحیل می‌شد و بیشتر احساس (احتی می‌کرد، اخلاقیات او رو به رشد بود و احساس امنیت بیشتری به او دست می‌داد. در عین حال چریک تحت هر شرایطی جان به کف آماده بود تازندگی اش را به قمار بیازد. در کل هر چریک مرگ و زندگی خود را در نبرد چندان با اهمیت نمی‌دانست و در نتیجه‌ی نهايی مبارزه کم ارزش به حساب می‌آورد.

سر باز دشمن که در اینجا مثال کوبایی اش مد نظر است، به واقع رفیق جیره خوار دونپایه‌ی دیکتاتور به حساب می‌آید. او کسی است که ریزه خوار آخرین ذرات باقیمانده‌ی انگل‌هایی است که از زنجیره‌ی غذایی درازی تغذیه می‌کند که از وال استریت آغاز و به او ختم می‌شود. او آماده است تا از منافع و مزایای خود دفاع کند، اما درست تا جایی که ارزش دارد. حقوق و مزایای او ارزش کمی سختی کشیدن را دارد، اما ارزش زندگی اش را ندارد. اگر قرار بیاشد دست از جان بشوید، تسلیم می‌شود و عقب‌نشینی می‌کند و در مقابله با چریک‌ها جان خود را ترجیح می‌دهد. از همین اخلاقیات و برخوردها بود که تفاوت‌ها آشکار شد و اوج

بحران ۳۱ دسامبر سال ۱۹۵۸ پیش آمد.

برتری ارتش سورشیان به وضوح تمام ثابت می‌شد. از آن گذشته ورود ستون‌های ما به لاس ویاس محبوبیت روزافزون جنبش ۲۶ ژوئیه را در مقایسه با سایر گروه‌ها نشان داد. دایره‌ی انقلابی، جبهه‌ی دوم لاس ویاس، حزب سوسیالیستی خلق، و برخی از گروه‌های چریکی سازمان

انقلابی از جمله‌ی گروه‌های فعال بودند. بخش عمدت‌های از محبوبیت مدیون رهبری مقندرانه و شخصیت با جذبه‌ی فیدل کاسترو بود، اما بخش اعظم آن به درستی راه پیش رو بستگی داشت.

در اینجا قیام به پایان رسید. اما مردانی که پس از دو سال تلاش و مبارزه‌ی مستمر به هاوانا وارد شدند، آن‌ها که در کوه و دشت‌های اورینته، آن‌هایی که در دشت‌های کاماگویی و کوه و دشت‌ها و شهر لاس ویاس مبارزه کرده بودند جهان‌بینی کسانی را نداشتند که در سواحل لاس کلروDas پیاده شدند یا هم فکر کسانی نبودند که در مرحله‌ی اول مبارزه به صفوف آن وارد شدند. بی‌اعتمادی شان به دهقانان به اعتماد و احترام عمیق به کارآیی آن‌ها بدل شده بود. ناگاهی مطلق شان از زندگی روستایی به درک عمیق از نیاز دهقانان بدل شد و بحث‌های عقیدتی و بازی با آمار و ارقام و تئوری‌ها، به سیمان سفت عمل.

با تعیین شعار اصلاحات ارضی که از سیرا ماسترا آغاز می‌شود، این مردان به مقابله با امپریالیسم می‌پردازنند. آنان می‌دانند که اصلاحات ارضی پایه‌ای است برای ساختن دوباره‌ی کوبا. آنان می‌دانند که اصلاحات ارضی زمین‌های مستعد کشاورزی را در اختیار افراد نیازمند قرار می‌دهد و آن‌ها از چنگ زمین‌داران و مالکانی که تنها غذایی بخور و نمیر در اختیار دهقانان می‌گذاشتند، بیرون خواهد آورد. از این نکته هم غافل نبودند که عمدتی غاصبان زمین‌های کشاورزان افرادی با نفوذ در وزارت امور خارجه یا دولت ایالات متعدد هستند. یاد گرفتند که بادل و جرأت بر مشکلات زندگی چیره شوند. از همه بالاتر حمایت مردم روشنی بخش بود. آن‌ها از هم اینک روى حمایت‌های مردمی سرمایه‌گذاری کرده‌اند. انگار از همین حالا آینده‌ی آزادی را می‌بینند که فراسوی رنج و حرمان انتظار مان را می‌کشد...

## انگیختن توده‌ها برای مقابله با تهاجم

متن زیر بخشی از سخنان چه گوارا در جمع کارگران کارخانه‌ی قند و شکر ساتناکلار است که در ۲۸ مارس سال ۱۹۶۱ بیست روز پیش از حمله‌ی خلیج خوک‌ها ایراد شده بود.

... نباید از یاد بیریم که هر لحظه در جنگ هستیم. در جنگی که آن را جنگ سرد می‌نامند. ما در جنگی قرار داریم که هیچ جبهه و خط مقدمی ندارد و بمبارانِ مداوم صورت نمی‌گیرد. اما دو دشمن در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند. در یک طرف این قهرمان نحیف کارائیب قرار دارد و در طرف دیگر کفتار عظیم جهانخوار. رو در رو ایستاده‌اند و می‌دانند یکی در پایان از پا درخواهد آمد.

کامپانیوس! امریکایی‌ها می‌دانند، خیلی خوب هم می‌دانند، که پیروزی انقلاب کوبا فقط یک شکست ساده برای امپراتوری نیست، فقط یکی از زنجیره‌های شکست‌های بی‌شمار سیاست سرکوب و قلدربی علیه مردم جهان نیست که در سال‌های اخیر با آن رو به رو بوده. پیروزی انقلاب کوبا مظهر مجسم اراده‌ای است که امریکای جنوبی را آماده‌ی خیزش و قیام می‌کند تا خود را از بند و چنگال این دیو پلید رها کنند و به

استقلال دست یابند. انقلاب کوبا به معنی پایان سلطه‌ی استثمارگران در امریکای لاتین است و آغاز فروپاشی گریزناپذیر امپریالیسم امریکا. برای همین امپریالیست‌ها کوتاه نمی‌آیند. به همین علت مبارزه تا پای جان است. به همین علت نمی‌توانیم یک قدم هم عقب‌نشینی کنیم. زیرا کافی است که یک گام پس بگذاریم تا زنجیره‌ای از عقب‌نشینی آغاز شود. بر ما همان می‌رود که بر رژیم‌های خائن رفته است و بر مردمی که در یک مقطع تاریخی خاص فرصت مقاومت در برابر فشار امپریالیسم را از کف داده‌اند.

برای همین باید با تمام قوا به پیش برویم و بی‌امان و خستگی ناپذیر بر امپریالیسم بتازیم. باید از همه‌ی درس‌های جهان بھره بگیریم. باید از قتل لومومبا درس بگیریم.

قتل پاتریس لومومبا مثالی است از آنچه سلطه‌گران در مقابل جنبش مستمر و مداوم مردم در پیش گرفته‌اند. باید ضربات پی در پی بر پوزه‌ی امپریالیسم وارد شود. تنها راه رسیدن به استقلال واقعی مردم همین است.

یک گام هم نباید پس برویم. یک لحظه سستی هم نباید نشان بدیم! هر بار که شرایط به گونه‌ای باشد که ما را وسوسه کند اگر با امپریالیسم نجنگیم وضع مان بهتر می‌شود باید به یاد بیاوریم که ملت کوبا چه رنج‌ها و مرات‌ها و شکنجه‌هایی کشیده تا به استقلال دست یابد. یادمان نرود که چقدر دهقانان استثمار شده‌اند و کارگران به قتل رسیده‌اند. اعتصاب‌هایی را که پلیس در هم شکسته از یاد نمی‌ریم. همه‌ی مظاهر سرکوب طبقاتی را که حالا در کوبا از بین رفته است... یادمان باشد که انقلاب چگونه به پیروزی رسیده است. پیروزی به آسانی به دست نیامده، پیروزی مامدیون آمادگی مردم و آگاهی انقلابی شان است، با وحدت و با تلاش برای دست یابی

به اهداف و با اسلحه‌ای که در دست داریم. انقلاب به این ترتیب پیروز شده است...

باید یک نکته را از یاد نبریم و مدام بر آن اصرار و تاکید کنیم. پیروزی مردم کوبا نمی‌تواند صرفاً با تکیه بر کمک‌های خارجی محقق شود. حال هر قدر هم این کمک‌ها سخاوتمندانه باشد و همبستگی مردم جهان هر قدر با ما محکم باشد فرقی نمی‌کند. زیرا با وجود همبستگی و همدلی همه خلق‌های جهان با پاتریس لومومبا و مردم کنگو وقتی شرایط داخلی به غلط رقم خورد و رهبران حکومت نتوانستند شرایط را درست درک کنند و یاد نگرفتند بی‌رحمانه بر امپریالیسم ضربه وارد کنند و عقب‌نشینی کردند، مبارزه را باختند. مبارزه را هم نه برای یک سال و دو سال بلکه برای همیشه باختند و معلوم نیست بتوانند در زیر این ضربه قد راست کنند. این شکستی بود برای همه مردم جهان.

ما باید از این تجربه درس بگیریم و آگاه باشیم که پیروزی انقلاب کوبا به موشك‌های شوروی وابسته نیست و همبستگی جهان سوسیالیست و همه‌ی جهان ربطی به آن ندارد. پیروزی انقلاب کوبا در وحدت کار، تلاش و ایثار مردم آن خلاصه می‌شود.



## آیا کوبا استثناست؟

متن زیر گزیده‌ای است از مقاله‌ی گواراکه تحت عنوان «کوبا: استثنای تاریخی یا پیشتأزمبارزه علیه استعمار؟» در شماره ۹ آوریل سال ۱۹۶۱ مجله یادداشت اولیو، ارگان نیروهای مسلح کوبا به چاپ رسید.

... برخی از جناح‌ها با اعتقاد قلبی یا نیش و کنایه به استثنایی در انقلاب کوبا و ریشه‌ها و مشخصه‌های آن اشاره می‌کنند و از سر تصنیع و تکلف قصد دارند از اهمیت تعیین‌کننده‌ی آن بکاهند و آن استثنای را عمدۀ کنند. آن‌ها استثنای مورد کوبا را در مقایسه با قاعده‌ی برنامه‌های اعلام شده‌ی سایر احزاب پیش‌رو امریکای لاتین طرح می‌کنند.  
آن‌ها در پایان نتیجه می‌گیرند که راه و روش انقلاب کوبا منحصر به فرد است و در سایر کشورهای امریکای لاتین وضع به گونه‌ای دیگر رقم خواهد خورد و روند تاریخی مردم تفاوت خواهد داشت.

ما قبول داریم که استثنایی وجود داشته که به انقلاب کوبا ویژگی‌های خاصی می‌بخشد. این واقعیت روشن و آشکار است که هر انقلابی عوامل خاص مشترکی دارد، اما هیچ قاعده و قانون معینی هم وجود ندارد که همه‌ی انقلاب‌ها از قاعده‌ای خاص تبعیت کنند که جامعه

برنمی‌تابد. باید عوامل این استشنا را تجزیه و تحلیل کنیم.

نخستین و شاید مهم‌ترین و اصلی‌ترین عامل استشنا، نیرویی است که فیدل کاسترو در رأس آن باشد که طی یکی دو سال ابعادی تاریخی یافت. آینده ثابت خواهد کرد که قابلیت‌های نخست وزیر ما جای خود را یافته است. و برای ما ارزشی برابر با همه‌ی قهرمانان تاریخی امریکای لاتین دارد. شرایط استشنایی که شخصیت فیدل کاسترو را شکل می‌دهد کدام است؟ ویژگی‌های مختلفی در زندگی و شخصیت او وجود دارد که باعث می‌شود سروگردانی بالاتر از همه‌ی هم‌زمان و پیروان باشد. فیدل مردی است با چنان شخصیت محکم و خلل ناپذیر که در هر حرکتی و هر جنبشی به راحتی رهبری را به دست می‌گیرد. به همین علت هم توانسته است از دوران دانشجویی تاروزگار نخست وزیری اش مردم کشورمان و ستم دیدگان امریکای لاتین را به خود جلب کند. او ویژگی‌های رهبری بزرگ را دارد و به این همه باید شجاعت، دلاوری، سخنوری و مردم‌دوستی فوق العاده‌ی او را افزود که دمی از مشکلات مردم غافل نمی‌ماند. چنین ویژگی‌هایی او را به مقام رفیعی رسانده است که امروز بین مردم دارد. اما او کیفیت‌های مهم دیگری هم دارد، توانایی ترکیب دانش و تجربه به منظور درک بهتر شرایط بدون چشم‌پوشی از جزئیات و ایمان او به آینده و توانایی اش برای پیش‌بینی وقایع و آمادگی اش که او را از سایر هم‌زماش شاخص‌تر می‌کند. فیدل کاسترو با عشق و علاقه‌ای که به مردم دارد و با همه قابلیت‌هایش برای متعدد ساختن مردم و مبارزه و رویارویی با تفرقه و باورش به آینده‌ی روشن، بیش از هر کسی به انقلاب کوبا خدمت کرده است تا از هیچ، بنایی رفیع بسازد.

با این همه کسی نمی‌تواند بگوید که شرایط سیاسی و اجتماعی کوبا با سایر کشورهای امریکای لاتین از اساس فرق داشته و این تفاوت‌ها باعث

شده که انقلاب صورت بگیرد. از طرف دیگر باز هم کسی نمی‌تواند بگوید که فیدل کاسترو به رغم آن تفاوت‌ها انقلاب کرده است. فیدل که رهبری مقتدر و قابل است انقلاب کوبا را به موقع و در مسیر درست هدایت کرد و با درک و تفسیر شرایط سیاسی، خیزش عمومی مردم را در مسیر انقلاب کشاند و آنان را به پیروزی رهنمون شد. علاوه بر این‌ها شرایط ویژه‌ای هم وجود داشت که مختص کوبا نبود، اما سایرین نمی‌توانستند از آن بهره بگیرند، زیرا امپریالیسم در رویارویی با نبردهای انقلابی دیگر از اشتباهات خود درس گرفته بود.

یکی از شرایط استثنایی این بود که امپریالیسم امریکا نتوانسته بود به عمق و گستره‌ی انقلاب کوبا پی ببرد. این موضوع در گزارش‌های ضد و نقیض اصل چهار ایالات متحده به روشنی مشهود بود. انحصارات حاکم بر ایالات متحده طبق معمول در چنین شرایطی که به نارضایتی عمومی از باتیستا پی برد بودند به دنبال جایگزینی برای او می‌گشتند که البته این جایگزین نباید از نیروهای انقلابی انتخاب می‌شد. چه چیزی بهتر از این بود که با ضربه‌ای هوشمندانه از شر دیکتاتوری دست‌نشانده خلاص شوند و «آدم‌های تازه»‌ای را به جای او بنشانند که در عین حال از منافع امپریالیسم هم حمایت کند؟ امپراتوری با این ورق مدتی بازی کرد اما باخت و باخت مفتضحانه‌ای داشت. آن‌ها پیش از پیروزی به ما مشکوک بودند، اما ترسی از ما به خود راه نمی‌دادند، بلکه با همه تجربه‌ای که از پیش داشتند و با توجه به اعتمادی که به پیروزی خود داشتند با دو دست ورق بازی می‌کردند. در موقعیت‌های مختلف هیأت‌های وزارت امور خارجه‌ی امریکا در قالب روزنامه‌نگار به کشور ما می‌آمدند تا انقلاب روسی‌ای ما را بینند، اما هیچ کدام خطر جدی آن را احساس نکردند و گزارش ندادند. زمانی که امپریالیسم می‌خواست واکنش نشان بدهد و

دریافته بود که گروهی جوان بی تجربه پیروزمندانه در خیابان‌های هاوانا رژه می‌روند و از عزم راسخ سیاسی و اراده‌ی آهنین آن‌ها آگاهی یافت دیگر دیر شده بود. بدین ترتیب در ژانویه ۱۹۵۹ نخستین انقلاب اجتماعی در حوزه‌ی کارائیب و عمیق‌ترین انقلاب در امریکای جنوبی طلوع کرد. ما باور نداریم که انقلاب ما استثنایی باشد که بورژوازی یا حداقل بخشی از آن از جنگ انقلابی علیه استبداد در مرحله‌ای حمایت کرد و جنبش را به سمت و سویی سوق داد که بتواند با مذاکره جای باتیستا را بگیرد و باروی کار آوردن برخی عناصر انقلاب را محدود کند.

با در نظر گرفتن شرایطی که مبارزه‌ی انقلابی آغاز شده بود و پیچیدگی گرایش‌های سیاسی که با استبداد مخالفت می‌کردند، دور از انتظار نبود که مالکان برخی کارخانه‌ها و کشتزارها در مقابل نیروهای انقلابی موضع انفعالی بگیرند یا دست کم از موضع غیرخصوصانه بخوردار باشند. موضع بورژوازی ملی که تحت فشار امپریالیسم و استبداد قرار داشت و نیروهای نظامی شان دارایی‌های آن‌ها را مصادره کرده بودند، قابل درک بود وقتی که می‌دیدند سورشیان جوان کوهستانی بازوی مسلح امپریالیسم و ارتش مزدور را گوشمالی می‌دهند، با آن‌ها همدلی نشان می‌دهند.

بدین ترتیب نیروهای غیرانقلابی کمک کردن ترا راه نیروهای انقلاب هموار شود.

کمی پیشتر که برویم، عامل استثنایی دیگری را هم باید در نظر بگیریم. در بسیاری از مناطق کوبا دهقانان تحت تاثیر الزامات کشاورزی نیمه‌ماشینی کشاورزی سرمایه‌داری، پرولتریزه شده بودند و به مرحله‌ی سازماندهی رسیدند که آگاهی طبقاتی شان را افزایش داد.

این نکته‌ای است که باید به آن اذعان کرد. اما برای آنکه غلو نکرده باشیم باید بگوییم که نخستین مناطق عملیاتی ارتش انقلابی که از

بازماندگان ستون‌های درهم شکسته‌ای تشکیل می‌شد که به سوی گرانما حرکت کرده بودند منطقه‌ای دهقانی بود که ریشه‌های آنان با دهقانان مناطق نیمه صنعتی و کشاورزی متمرکز فرق داشت.

در واقع سیراماسترا صحنه‌ی حضور نخستین ستون انقلابیون، جایی است که دهقانان با دست خالی در مقابل سیستم کشاورزی صنعتی صف آرایی کرده و در آن پناه گرفته بودند. آن‌ها در محل به جستجوی قطعه زمینی بودند که بتوانند از دولت یا مالکان حریص به غنیمت بگیرند تا نان بخور و نمیری درآورند. مجبور بودند علیه اخاذی سربازان که دست در دست زمین‌داران داشتند، مبارزه کنند. سربازانی که به کمتر از مصادره‌ی زمین و محصول رضایت نمی‌دادند. سربازانی که به گروه اول ارتش چریکی دهقانی ما تعلق داشتند از این طبقه‌ی اجتماعی بودند و علاقه‌ی فراوانی به تملک زمین نشان می‌دادند و به عبارت دیگر تمایلات خردۀ بورژوازی آن‌ها را بر ملا می‌کرد. دهقان می‌جنگید زیرا زمین می‌خواست - برای خودش و فرزندانش تا ضمن اداره و فروش محصولات آن به ثروتی دست یابد که حاصل کار خودش است.

دهقانان دریافتند که نمی‌توانند عطش خود را برای کسب زمین - که عادتی خردۀ بورژوازی بود - بدون درهم شکستن سیستم کشاورزی موجود، فرو بنشانند. اصلاحات ارضی انقلابی تنها اصلاحاتی است که دهقان را صاحب زمین می‌کند، با منافع امپریالیست‌ها، زمین‌داران و قطب‌های شکر و گله‌داران برخورد می‌کند. بورژوازی از مبارزه با آن‌ها در هراس بود. اما پرولتاپیا ترسی به خود راه نمی‌داد. کارگران و دهقانان در انقلاب با هم متحده شدند. کارگران از خواسته‌های دهقانان در مقابل صاحبان مزارع حمایت کردند. دهقانان فقیر به زمین دست یافتند و از نیروهای کارگری حمایت به عمل آوردند و در مقابل امپریالیسم و

نیروهای ضد انقلابی آن را تنها نگذاشتند.

به نظر ما هیچ عامل استثنایی دیگری را نمی‌شود دخیل دانست. به حد کافی از آن‌ها اسم بردہ‌ایم.

حالا باید ریشه‌های دائم همه‌ی پدیده‌های اجتماعی امریکای لاتین و تضادهایی را که در بطن جوامع حاضر به بلوغ می‌رسید در نظر بیاوریم که تغییراتی عمده را بر می‌انگیزد که به پیروزی حادثه‌ی بزرگی مثل انقلاب کوبا می‌انجامد.

نخست آنکه در مسیر تاریخی و نه ترتیب و توالی اهمیت تیول‌داری و سیستم زراعی قرار دارد. سیستم زراعی بنیاد قدرت اقتصادی طبقه‌ی حاکم بود که در تمام دوره‌ی بعد از انقلاب ضد استعماری آزادی خواهانه قرن گذشته به حکومت خود ادامه دادند. اما طبقه‌ی اجتماعی تیول‌دار که در تمام دنیا وجود دارد، معمولاً از توسعه‌ی اجتماعی که جهان را تکان می‌دهد، عقب می‌ماند. در برخی از کشورها عقلای جناح تیول‌دار از خطرات پیش رو آگاهی می‌یابند و سرمایه‌ی خود را در بخش‌های دیگر به کار می‌اندازند و در کشاورزی مکانیزه سرمایه‌گذاری می‌کنند و ثروت خود را به بخش صنعتی می‌برند یا به دلال بنگاه‌های اقتصادی مربوط به انحصارات تبدیل می‌شوند. در هر صورت انقلاب آزادی بخش بنیاد زمین‌داری را از بین نبرد که همواره نیرویی ارتجاعی به حساب می‌آمد و بر دگری روی زمین را حفظ کرد. این پدیده‌ی مشترک همه‌ی کشورهای امریکای لاتین بود. زیربنای همه‌ی ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌هایی بود که از زمان سلطنت پادشاه اسپانیا آغاز شد که تیول زمین‌های وسیعی را در اختیار کانکوئیستادورهای وفادار خود قرار داد. کانکوئیستادورها همان فاتحان امریکای جنوبی بودند. در کوبا پادشاه برای کریول‌ها و مستیسوها که بومیان محلی بودند باریکه‌های زمینی را

بخشید که در تقاطع سه تیول دایره‌ای شکل فرار می‌گرفت.

در بیشتر کشورها صاحبان مزارع دریافتند که به تنها ی قادر نبیستند ادامه زندگی دهنده و برای ماندن با انحصارات هم پیمان شدند که قوی‌ترین و بی‌رحم‌ترین استثمارگران مردم امریکای لاتین بودند. سرمایه‌ی امریکای شمالی از راه رسید تا زمین‌های بکر را آباد کند و به ثمر بنشاند تا پس از مدتی همه‌ی منابع مالی را که «سخاوتمندانه» بخشیده بود، به اضافه‌ی چندین برابر سرمایه‌ای که در کشور «ذینفع» سرمایه‌گذاری کرده بودند، با خود ببرد.

امریکای لاتین صحنه‌ی مبارزات امپریالیست‌ها بود. جنگ بین کستاریکا و نیکاراگوا، جدا ای پاناما از کلمبیا، رسوایی بزرگی که در اختلاف بین پرو و اکوادور بر سر اکوادور آوردند، جنگ بین پاراگوئه و بولیوی به واقع چیزی نبود جز نبرد بزرگ انحصارات و کنسرسیوم‌ها که به نفع ایالات متحده تمام می‌شد که پس از جنگ جهانی دوم و انحصارات آن جان تازه‌ای گرفته بود. از آن زمان به بعد امپراتوری ایالات متحده همه تلاش خود را در راه تحکیم بنده‌ای استثمار به کار زد تا مانع از دخالت رقبای جدید و قدیم و سایر کشورهای امپریالیست شود. حاصل، اقتصاد کج و کوله‌ی به هم ریخته‌ای بود که اقتصاد دانان شرمنگین با شرمندگی تمام تعریف می‌کردند و عباراتی را به کار می‌بردند که معلوم می‌شد دل‌شان برای ماموجودات پست می‌سوزد. «سرخپوست‌های بیچاره» عبارتی است که برای سرخپوستان استثمار شده و درمانده و بیچاره‌ای به کار می‌بردند که فریاد بد‌بختی شان را سر می‌دادند. «رنگین‌پوست» اصطلاحی بود برای سیاهان و دورگه‌ها که در حق شان ظلم و تبعیض می‌شد. این اصطلاح را در حالت انفرادی به صورت ابزار و در حالت جمعی به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد تفرقه در صفوف توده‌های زحمتکشی به کار

می‌رفت که برای آینده‌ی خود تلاش می‌کردند. برای ما مردم امریکای لاتین عبارت محترمانه و مؤدبانه‌تری ابداع کرده بودند: «توسعه نیافته»

### «توسعه نیافتنگی» چیست؟

کوتوله‌ای با سری عظیم و سینه‌ای باد کرده «توسعه نیافته» است. پاهای ضعیف یا دست‌های کوتاهش با باقی آناتومی او جور در نمی‌آید. او حاصل شکل‌بندی‌ای غیرطبیعی است که تکاملی ناموزون دارد. این موجود که «توسعه نیافته» می‌نامندش، ماییم، اما در حقیقت، مستعمره، نیمه‌مستعمره یا وابسته هستیم. ماکشورهایی هستیم که امپریالیسم اقتصاد ما را پیچانده و به شکلی غیرطبیعی شاخه‌هایی از صنعت یا کشاورزی را رشد داده که به عنوان مکمل اقتصاد پیچیده خود لازم دارد. «توسعه نیافتنگی» یا توسعه‌ی ناموزون، تخصیص خطرناک مواد خام، خطر گرسنگی مردم را به دنبال دارد. ما «توسعه نیافته»‌هاکشورهایی تک محصولی هستیم که یک بازار بیشتر نداریم. محصولی تک که فروش آن در بازاری منحصر به فرد با شرایط ثابت و تحمیلی خریدار صورت می‌پذیرد. فرمول سلطه‌ی اقتصاد امپریالیستی بر آن بازار حاکم است. حکم ازلی و همواره جوان روم باستان را هم باید به آن اضافه کرد: تفرقه بینداز و حکومت کن!

زمین‌داری از طریق ارتباط با امپریالیسم به اصطلاح توسعه‌نیافتنگی را شکل می‌دهد که نتیجه‌اش دستمزدهای پایین و بی‌کاری است. پدیده‌ی دستمزدهای پایین و بی‌کاری دایره‌ای معیوب است که به دستمزدهای پایین‌تر و بی‌کاری بیشتر دامن می‌زند، زیرا هر چه تضادهای سیستم آشکارتر می‌شود و شدت می‌گیرد در موقع بحرانی تورم‌های ادواری خود را نشان می‌دهند. این وضعیت همه‌ی مردم امریکای جنوبی است که

از ریو براوو و به قول امریکایی‌ها ریوگرانده تا قطب جنوب پراکنده‌اند. وجه مشترک همه‌ی ما که باید با حروف درشت بنویسم که نقطه‌ی هزینت تجزیه و تحلیل این پدیده خواهد بود گرسنگی مردم همین شعار است. این گرسنگی شامل خستگی از استثمار سرکوب و تعقیب، خستگی از فروش ارزان به ثمن بخس نیروی کار است. نیروی کاری که از ترس بیکار شدن تن به ذلت می‌دهد. در چنین فضایی حداکثر سود از جسم انسان به دست می‌آید، سودی که بعدها در مجالس عیش و نوش صاحبان سرمایه خرج می‌شود.

پس می‌بینیم که وجه مشترک بزرگ گریزناپذیر مردم امریکای لاتین همین است. نمی‌توانیم بگوییم که ما از این عوامل منجر به وضع فلاکت‌بار: گرسنگی مردم، معاف و مبرا هستیم. زمین‌داری خواه به عنوان شکل بدوي استثمار یا انحصار سرمایه‌داری زمین خود را با شرایط جدید ولق می‌دهد و متعدد امپریالیسم می‌شود. امپریالیسم شکلی از استثمار به دست انحصار سرمایه‌داری و پول خارج از مرزهای ملی است. هدف ایجاد استعمار اقتصادی است که در لفافه «توسعه نیافتگی» خوانده می‌شود و حاصل آن بی‌کاری، کمبود کار و دستمزد پایین است یعنی همان گرسنگی مردم. در کوبا هم چنین وضعی حاکم بود. اینجا هم گرسنگی بود. درصد بی‌کاری در اینجا یکی از بالاترین ارقام امریکای لاتین بود. امپریالیسم در اینجا خشن‌تر و بی‌رحم‌تر از بسیاری از کشورهای دیگر امریکای لاتین عمل می‌کرد. زمین‌داری هم از سایر کشورهای خواهر قوی تر بود.

ما برای رهایی خودمان از پدیده‌ی امپریالیسم با حکام دست نشانده در هر کشور و ارتش مزدوری که وظیفه‌ی حمایت از عروسک‌های خبیمه‌شب‌بازی و سیستم اجتماعی پیچیده‌ی استثمار انسان از انسان را

بر عهده دارند چه کردیم؟ ما فرمول خاصی به کار بردیم که در موارد قبلی به عنوان داروی موثر برای دردهای بزرگ امریکای لاتین محبوب‌مان کشف کرده بودیم، دارویی شفابخش که خیلی زود جایگاه خود را در حقیقت علم می‌یافتد.

شرایط عینی مبارزه که گرسنگی مردم فراهم می‌کند، واکنش آن‌ها به آن گرسنگی، و حشمتی که برای درهم شکستن واکنش مردم ایجاد می‌کنند و موج نفرتی که بر اثر سرکوب ایجاد می‌شد اهمیت بسیار داشت. امریکای لاتین شرایط ذهنی را نداشت. مهم‌ترین آن آگاهی نسبت به امکان پیروزی در مبارزه علیه قدرت‌های امپریالیستی و متعددان داخلی شان بود. این شرایط از راه مبارزه‌ی مسلحانه که نیاز به تغییر را مسجل می‌کند فراهم می‌شود. باید به این نکته هم اشاره کنیم که مبارزه باید در روستاهای صورت پذیرد. ارتش روسیایی با هدف کسب و تقسیم زمین مبارزه می‌کند و شهرها را به محاصره در می‌آورد و تصرف می‌کند. طبقه‌ی دهقانان امریکای لاتین با تکیه بر ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر که متفکران بزرگ آن قوانین اجتماعی حاکم بر ما را کشف کرده‌اند، ارتش آزادی‌بخش بزرگ آینده را ایجاد می‌کند، درست همان‌گونه که قبلاً در کوبا این کار را انجام داده است. ارتش دهقانی که در روستاهای تشکیل شده بود، شرایط ذهنی برای قبضه‌ی قدرت را داشت، پس خود را آماده‌ی تصرف شهرها کرد و با طبقه‌ی کارگر متعدد شد و خود را از نظر ایدئولوژیک تقویت کرد. این ارتش باید ارتش سرکوبگر را در عملیات اولیه‌ی این‌ای و غافل‌گیر کننده شکست دهد و در پایان کار آن را در نبرد نهایی از بین ببرد. حالا دیگر ارتش کوچک چریکی به ارتش آزادی‌بخش خلقی تبدیل خواهد شد. یک مرحله اتحاد نیروهای انقلابی پایان کار ارتش قدیمی را رقم می‌زند...

## برنامه اقتصادی کوبا

دانشگاه خلق نام برنامه‌ای تلویزیونی در کوباست که سخنرانی و برنامه‌های آموزشی پخش می‌کند. این دانشگاه در سی ام آوریل سال ۱۹۶۱ به طور رسمی توسط گوارا افتتاح شد. هنوز قیل و قال تهاجم شکست خورده فروکش نکرده بود که گوارا در تلویزیون ظاهر شد و سخنرانی مهمی در باره‌ی برنامه‌های اقتصادی کشور ایجاد کرد. در این برنامه او از نقشه و نمودار و سایر عناصر تصویری بهره گرفت.

... واقعیت آن است که تملک دولت بر وسائل تولید از دو مسیر کم و بیش موازی صورت می‌گیرد. یکی روش منطقی و آگاهانه و اهداف تعریف شده دولتی است که با تصویب لوایح و قوانین صنایع عمده را ملی کرده است و دیگری نتیجه‌ی سلاح جمعی طبقه‌ی مغلوب و اجماع سیاسی است که طی دو سال گذشته بی وقفه ادامه داشته است.

برخی قوانین از جمله قوانین وزارت دارایی که از سوی معاونت استردادِ اموال اعمال می‌شد، ابتدا ثروت‌های نامشروع و غیرقانونی را مصادره کرد و در این راه به کمیت اموال توجهی نشان نداد. در حال حاضر هم اموال کسانی را که علیه امنیت ملی اقدام می‌کنند مصادره می‌کند.

به همین دلیل زمانی که شکاف عظیم در خردببورژوازی پیش آمد بخش عظیمی از آن که آگاهتر، ایدئولوژیک‌تر، میهنپرست‌تر و شجاع‌تر بود و هیچ ابزار تولیدی در اختیار نداشت به طرفداری از دولت و انقلاب و خلق پرداخت و خود را هم سو با انقلاب در آن پیوند زد. بخش دیگر هم با خوش خدمتی به بورژوازی گرایش پیدا کرد که در سراشیب سقوط و شکست قرار گرفت. این بخش در توطئه برای گریز از کشور نقش فعالی ایفا می‌کرد. در این میان وزارت دارایی منابعی را به دست آورد که آن‌ها را در راه استغلال‌زایی برای کارگران هزینه می‌کرد.

این روند مدام بود. متاسفانه به رغم همه‌ی تلاش‌ها و تضمین‌های ما، تبلیغات ایالات متحده گسترده‌تر است و جذایت‌هایی دارد که رشته‌های ما را پنهان می‌کند. صنایع کوچک و بازرگانان گاه با وسوسه‌ی این که در نقش فاتحان برگردند و گاه از ترس، گاهی هم به انگیزه‌ی سودجویی و یافتن رگه‌ی طلایی در کوه یا کارهای زیرزمینی دست به کار می‌شوند. آن‌ها در فعالیت‌های توطئه‌آمیزی شرکت می‌کنند که در برابر سازمان اطلاعات عظیم ما که همان مردم کوبا باشند، لو می‌روند.

در نتیجه هدیه‌ای دریافت می‌کنیم که به واقع هدیه‌ای ارزشمند است، سرپناهی با هفت کارگر بدون امکانات بهداشتی، بدون وسائل ماشینی و حتی کوچکترین سازماندهی. بالطبع این هفت کارگر باید کار کنند و خانواده‌شان را تامین نمایند. آن‌ها را به بهترین وجه در پناه خود می‌گیریم و سعی می‌کنیم صنعت‌شان را تجهیز کنیم. [گوارا با استفاده از یک نمودار توضیحات خود را تکمیل می‌کند و نقش وزارت صنایع را نشان می‌دهد.] بسیار خوب. ما به تمام و کمال ویژگی‌های سازنده‌ی این سازمان را تجزیه و تحلیل کردیم. اگر کاستی هم بوده به دلیل کمبود وقت و دانش سخنران است، وزارت صنایع برنامه‌ریزی را هم به عهده دارد که شامل

پیش‌بینی نیازها و تامین آن‌هاست. برای تامین منابع آتی هم باید برنامه‌ریزی کرد. سؤالی که پیش می‌آید این است که برنامه‌ریزی چیست؟ قصد ندارم درباره‌ی کم و کیف برنامه صحبت کنم، یا این که به مقابله‌ی مسایل نظری بپردازم. بحث از برنامه‌ریزی در یک کشور سوسیالیستی است. درباره‌ی پیش شرط‌های برنامه سخنی می‌گوییم. اولین پیش شرط، طراحی برنامه‌ای برای مهار کردن ابزار تولید است. پیش شرط مطلق برنامه‌ی اقتصادی، نه تنها آن است که دولت بخش همده‌ی ابزار تولید را در اختیار بگیرد، بلکه، در صورت امکان، کلیه ابزار تولید را هم در خدمت و تحت نظر خود بیاورد.

برنامه، برنامه‌ی اقتصادی واقعی و برنامه دولتی مرکز بر مبنای مفهوم اقتصاد سوسیالیستی است. اما این همه شاید به سادگی گام اول باشد که در کشور ما چنین بود. حالا کنترل ابزار تولید در اختیار ماست. آیا می‌توانیم با در اختیار داشتن ابزار تولید به تنها‌ی برنامه‌ای بریزیم؟ این کار ممکن نیست. برای برنامه‌ریزی باید تصویری روشن از واقعیت ملی داشته باشیم. یعنی باید آماری دقیق و حساب شده از کلیه‌ی عوامل اقتصادی در دست داشته باشیم و مشکل این جاست. زیرا همه‌ی ما در کوبا می‌دانیم، مهمانان خارجی ما هم می‌دانند که ویژگی اقتصاد استعماری و همچنین سرمایه‌داری آنارشی است. بنابراین مشکل اساسی نبود داده‌های آماری صحیح است که مانع شکل‌گیری تصویری واضح از اقتصاد کشور می‌شود. حکومت انقلابی با استفاده از ابزار حاکمیت و دولت فعالانه به تکمیل این مرحله پرداخت که مرحله‌ی آمارگیری دقیق است و آن را به پایان رسانده. حالا پس از کسب اطلاعات دقیق آماری و در اختیار گرفتن ابزار تولید باید اهداف خود را تعیین کنیم. باید هدفِ روشن و تصویر روشنی از اهداف پیش‌رو داشته باشیم، بدانیم کجا می‌رویم و با چه سرعتی و با چه

وسیله‌ای می‌خواهیم به این اهداف برسیم. همه‌ی این عوامل هم که موجود باشد باید ترازنامه‌ای مناسب فراهم آوریم. زیرا واقعیت موجود است.

با تعیین مصداق‌ها راحت‌تر می‌توان درک کرد. می‌گوییم این تعداد مدرسه بسازیم تا ظرف پنج سال دیگر به مدرسه نیازی نداشته باشیم. فلان قدر خانه بسازیم تا ظرف پنج سال دیگر به خانه‌ی اضافی نیاز نباشد. یک ناوگان تجاری بسازیم تا در طی پنج سال به کشتی دیگر نیاز نداشته باشیم. فلان تعداد هواپیما بسازیم تا دیگر در ظرف پنج سال هواپیمای خارجی وارد نکنیم.

می‌توانیم برنامه‌هایی از این دست را طرح‌ریزی کنیم، اما وقتی بحث ترازنامه پیش بیاید یعنی همه‌ی آنچه را که می‌خواهیم با چیزهایی که می‌توانیم بسازیم مقایسه می‌کنیم، در می‌یابیم که عملی نیست. زیرا در عمل امکان‌ندارد که ظرف پنج سال همه‌ی نیازهای مردمی را که طی قرن‌ها برای تکه‌ای نان لده زده‌اند، به یک باره برآورده کنید.

بعد نوبت تعیین اولویت‌ها می‌رسد و این که همه چیز را روی کاغذ بررسی کنیم، چیزی را از اینجا بزنیم، چیزی را از آنجا، و مطمئن شویم که برنامه تاکیدهای لازم را که ذکر کردم دارد. یعنی چهارمین نکته‌ای که روی نمودار نشان دادم ایجاد صنایعی که ابزار تولید بیشتری فراهم کند. اما نباید از سایر نقاط صرف نظر کرد و به ایجاد ابزار تولید و به عبارت دیگر خرید ابزار تولید از خارج حتی اگر به قیمت کاستن از سرعت توسعه صنعتی کشور باشد، پرداخت.

وقتی همه‌ی این عوامل گرد هم می‌آیند، هنوز هم برنامه‌ای در کار نیست. دست کم دو ماده‌ی مهم دیگر لازم است. یکی آن که هدایت برنامه را به عهده دارد. به هر حال در جامعه‌ی سرمایه‌داری، از هم

گسیختگی مانع برنامه‌ریزی است. وقتی دو بازرگان بر سر بازاری با هم می‌جنگند و همه چیز را فدای این بازار می‌کنند که بازاری داخلی است، نمی‌توان برنامه‌ریزی کرد. برنامه‌الزاماً باید وحدت سمت و سو و استحکام رهبری داشته باشد. در این کشور این وحدت را هیأت برنامه‌ریزی مرکزی به عهده دارد که ریاست آن با نخست وزیر است و معاون او معاون نخست وزیر، فرمانده رائول کاستروست. به عبارت دیگر بالاترین مقامات سیاسی این کشور نظارت بر برنامه‌ریزی و هدایت آن را بر عهده دارند وحدت رویه را در اجرای آن تامین می‌کنند.

باز این نکته را یادآوری می‌کنم که ما هنوز در مراحل اولیه‌ی طرح هستیم. این برنامه از سال ۱۹۶۲ آغاز می‌شود. در حال حاضر مشغول گردآوری داده‌ها هستیم تا دقیقاً بدانیم چه می‌خواهیم و چه گونه می‌توانیم در چارچوب خطوط کلی خود به آن دست یابیم.

دیگر آن که هنوز یک عامل نهایی وجود دارد که بدون آن برنامه‌ی توسعه‌ی اقتصادی در نظام سوسیالیستی غیرممکن است و آن درک و پذیرش و حمایت مردم از آن برنامه است. برنامه پذیرده‌ای مکانیکی نیست که حاصل تلاش و کار علمی خشک و شبه متافیزیکی عده‌ای در آزمایشگاه یا اداره باشد که آن را به جامعه منتقل می‌کنند. برنامه پذیرده‌ای زنده است که هدف اساسی آن یافتن منابع و ذخایر معطل مانده‌ی کشور و به کار انداختن شان در مسیر تولید است. برای انجام این مهم باید عامل اصلی تولید یعنی مردم را در نظر گرفت. مردم باید درک کنند ما چه می‌خواهیم، باید در هر زمان اهداف ما را به چالش بکشند و اگر مخالفتی دارند ابراز کنند و زمانی که آن‌ها را درک کردند و پذیرفتند برنامه به پیش خواهد رفت و عملی خواهد شد. روند طبیعی و خط سیر آن از بالا به پایین است اما از آنجا هم رو به بالا بر می‌گردد.

به عبارت دیگر رهبران حکومتی که با مردم خود یک دل و از خود آن‌ها هستند در نظر می‌گیرند چه چیزی برای مردم بهتر است و بر مبنای منطق و عقل آن را به عدد و رقم بیان می‌کنند. آنگاه از بالا به پایین می‌فرستند. به عنوان مثال هیأت مرکزی برنامه‌ریزی به وزارت صنایع اعلام می‌کند و وزارت صنایع اصلاحات لازم را در آن انجام می‌دهد زیرا از سایر ادارات و وزارتخانه‌ها به واقعیت ملموس تزدیک‌تر است. از وزارت صنایع به سمت مجتمع‌ها می‌رود که پس از برخی اصلاحات در اختیار کارخانه‌ها قرار می‌گیرد که اصلاحاتی در آن صورت می‌دهند. در آنجا هم کارگران هستند که باید پذیرش نهایی برنامه را اعلام کنند و حرف آخر را می‌زنند.

اجرای عمیقاً دموکراتیک برنامه همین است که روح آن را تشکیل می‌دهد. در برنامه‌ریزی طرح توسعه در این کشور یا هر کشور دیگری که عدالت اجتماعی در آن حاکم است، هیچ کس توسعه به منظور افزایش و کسب درآمد شخصی را پیش نمی‌کشد. توسعه برای بهبود وضع کشور در نظر گرفته می‌شود تا تک افراد به درآمد و زندگی بهتر دست یابند. اگر چنین برنامه‌ای ارائه شود، همه‌ی افراد جامعه در آن مشارکت می‌کنند و منافع خود را در آن می‌یابند. پس باید با ذکر جزئیات در اختیار همه قرار گیرد تا ضمن مطالعه و بررسی به تصویب برسد، نه این که به صورت مکانیکی تعیین شود.

نمونه‌ی تصویب مکانیکی پیشنهادها را در اینجا ذکر می‌کنم. البته شاید به برخی از هم‌زمان بر بخورد اما اگر به روح سازنده‌ی حرف من توجه شود جای نگرانی نیست، زیرا مثال خوبی است و آنتی تز برنامه خواهد بود. این را هم بگوییم که چنین خطایی بر اثر شوق و شور پیروزی و تزدیکی روز جهانی کارگر و غیره ابراز شده. اما با در نظر گرفتن برنامه

چنین اظهاراتی آنتی تر به حساب می‌آید.

چند روز پیش رفقاء فدراسیون شکر شعار «شش میلیون تن شکر تا روز اول ماه مه» را طرح کردند. وقتی ده دوازده روز پیش گزارش آن را خواندم حیرت کردم، زیرا می‌دانم برداشت نیشکر چه گونه انجام می‌شود. مدیر کل مجتمع شکر را که رئیس صنایع سراسری شکر بود احضار کردم. رفیق منندس گفت پیشنهاد کارگران بوده و پیش از مشورت نباید اعلان عمومی می‌شد. چنین رقمی قابل تحقق نیست. امروز سی ام آوریل است و فردا اول ماه مه. برای رسیدن به رقم شش میلیون تن همین امروز باید چهارصد هزار تن تولید داشته باشیم. این امری محال است.

چرا این خطأ صورت گرفته است. این برنامه هر چه بوده در اختیار توده‌ها قرار نگرفته. زیرا وقتی می‌گویند شش میلیون تن و حساب و کتاب می‌کنند، پاسخ می‌شنوند بسیار خوب، پنج و نیم میلیون تن موجودی داریم و نیم میلیون تن دیگر باید تولید کنیم. هر کارخانه‌ی شکر چه قدر باید تولید کند؟ پس از آن حساب می‌کنند که هر کارخانه باید چه مقدار تولید کند. موضوع که به کارخانه‌ی شکر اعلام می‌شود کارگران می‌گویند از حالا تا اول ماه مه تولید آن مقدار غیرممکن است.

این برنامه را باید دور بیندازید. خوب این در دن‌آک است که انقلاب و کارگران که سخنگوی اصلی انقلاب هستند حرفی زده‌اند و شعاری داده‌اند که اجرای آن ممکن نیست و همین باعث می‌شود به این تصور دامن بزنند که در بیانیه‌های دولت خوش‌خيالی و ساده‌اندیشی وجود دارد...

البته برنامه، برنامه‌ای اقتصادی است و اقتصاد کل جامعه را در بر می‌گیرد. صنعتی کردن کشور بخشی از برنامه است. صنعتی کردن بر پایه‌های استواری قرار دارد.

در اینجا هم باید درباره‌ی انواع مختلف صنعتی شدن بحث کنیم و به احتمال زیاد فرضیه‌ای هم درباره‌ی صنعتی شدن وجود دارد. اما ما آدم‌های عمل‌گرایی هستیم. هر چه یاد گرفته‌ام از عمل آموخته‌ام. بنابراین تحقیقات تفصیلی نظری را به کسانی وامی‌گذارم که عاقل‌تر هستند و تجربه‌ی بیشتری دارند. می‌دانیم که صنعتی شدن در کشورمان چه معنایی دارد و مبانی آن کدام است. مبانی صنعتی شدن در کشوری با اقتصاد سوسیالیستی و برنامه‌ی توسعه...

[گوارا نقشه‌ای را نشان می‌دهد که در آن مناطقی که باید صنایع کوشا آنجا متمرکز شود، معین شده است.]

این چشم‌انداز کشور ماست و آنچه قصد داریم در سال‌های آتی بسازیم. برنامه از دیدگاهی خوش‌بینانه طرح شده، و با این تصور که کشورمان در صلح و آرامش توسعه می‌یابد.

برنامه‌ی ما همین است و اراده‌ی ما بر آن استوار شده. اما باید بدانیم که واقعیت به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. در تجزیه و تحلیل مشکلات خود در راه صنعتی شدن یکی از عوامل مطرح تهاجم امپریالیسم است. آن تهاجم تا چه حد گسترش می‌یابد؟ نمی‌توانم بگویم.

حرف‌های آقای کندی پر از اتهامات ناروا و کاملاً یک سویه است، سخنانی مشحون از کینه و عداوت و خشم و قلدri است، زیرا برای اولین بار نتوانسته در امریکای لاتین نقشه‌هایش را به راحتی اجرا کند. به همین دلیل از برخوردهای آتی ایالات متحده خبر نداریم.

نقش سازندگی صنایع هم اهمیت فوق العاده‌ای دارد، زیرا مجبوریم علاوه بر سازندگی کشور به بازسازی آن‌ها هم پردازیم. تردید نداریم که پیروزی از آن ماست، اما نمی‌دانیم عمق خرابی‌هایی که تهاجم امپریالیست‌ها به بار می‌آورد، چه قدر است...

در کوبا افزارمندان بایستی در زمینه‌ی کار خود کیفی‌ترین نیرو باشند. در ایالات متحده آن‌ها زمینه‌ای جداگانه دارند، آن‌ها بین توده‌ی عظیم استثمار شده و گروه اندک استثمارگران قرار می‌گیرند. آن‌ها در این خوان یغما، لفت و لیس بیشتری دارند و سهم‌شان هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت چرب‌تر است.

شاید به همین علت ما سعی می‌کنیم پدیده‌ای کاملاً تازه ایجاد کنیم. انسانی نو که از طبقه‌ی کارگر و از میان دهقانان بر می‌خیزد و محصول انقلاب است. کودکانی که از سیراما استرا بیرون آمدند و برق را نمی‌شناختند امروزه به افزارمندان قابل و آزموده‌ی ادوات کشاورزی تبدیل شده‌اند که در مدارسی نظیر کامیلو سیپن فوئگوس آموزش دیده‌اند. آن‌ها پایه‌ی افزارمندان آینده‌ای را تشکیل می‌دهند که خود را از مردم می‌دانند و با آن‌ها یکی می‌شوند. بی‌تر دید خود را نه برتر از کسی می‌دانند و نه کسی را به برتری می‌پذیرند.

درست است که افزارمندان عیب و ایرادهایی دارند، اما به رغم همه‌ی کاستی‌ها و این واقعیت که افزارمندان نوع قدیم، مطلوب ما نیستند وجود چنین کسانی را بهتر از هیچ می‌دانیم. در موارد زیادی مجبور شده‌ایم به این وضع تن بدھیم. زیرا افراد فنی کارآزموده یا نداریم یا داشته‌ایم و رفته‌اند و هر روز عده‌ی دیگری می‌روند، آن‌هم در شرایطی که به طور معمول افراد کارآزموده و قابل بسیار کمتر از حد نیاز هستند. بر کسی پوشیده نیست که همه روزه عده‌ای راه‌گریز و تبعید در پیش می‌گیرند، حالا یا آن‌ها را خریده‌اند و تطمیع کرده‌اند یا آنکه نمی‌توانند در «هوای» کوبا که هوای تازه است دم بزنند. فکر نمی‌کنم برخلاف آنچه بسیاری می‌پندارند، راه همواری باشد، اما به هر حال واقعیتی است که نمی‌توان انکارش کرد.

پس می‌بینید که مشکلات فراوانی داریم. با وجود نداشتن دانش فنی و سطح پایین آگاهی ایدئولوژیک افزارمندان که تعدادشان آنقدرها هم زیاد نیست. پیشرفت اقتصادی دشوار بوده و همچنان دشوار می‌ماند. مجبوریم به آموزش یا آموزش نیم‌بند جمعی هم‌زمان و رفای خود پردازیم که دانش اندکی دارند. مجبوریم ابتدا به آن‌ها خواندن و نوشتند یاموزیم و پس از آنکه یاد گرفتند مسؤولیتی به عهده‌شان بگذاریم که دانش مناسبی لازم دارد که حداقل آن خواندن و نوشتند و فنونی است که در کار خود به آن‌ها نیاز دارند. همه چیز به همین ترتیب درست می‌شود. کار بازسازی اقتصاد کار بزرگی است. معجزه‌ای که مردم نشان می‌دهند زیرا فکر مقدس تولید جان آن‌ها را پر کرده است و روح بلند و جان گرفته‌شان به مدد آن‌ها می‌آید تا در شرایط بحرانی دنیای تازه‌ای را خلق کنند و با سرعت زیاد آن را می‌سازند. وضع ما همین است که گفتم...

علاوه بر آن با مشکل تحریم مواد خام روبه رو هستیم که امپریالیسم بر ما تحمیل کرده. به هر حال مواد خام هست، اما چنانچه گفتم این مواد خام با ماشین‌های ما سازگار نیست و باید آن‌ها را سازگار کنیم. چرا چنین است. زیرا امپریالیسم تحریم‌هایی را بر ما اعمال کرده است.

به عنوان مثال آمونیاک را به ما نمی‌فروشند و کارخانه‌ی کوبانیترو که تاسیسات تولید آمونیاک خود را هنوز تکمیل نکرده، اما سعی در تکمیل آن دارد، نمی‌تواند به یکباره از اتحاد شوروی وارد کند. امپریالیست‌ها که می‌دانند آمونیاک ماده‌ی صنعتی حیاتی است مانع رسیدن آن به ما می‌شوند. در نتیجه کوبانیترو فلنج شده است.

همین بلا بر سر سایر کارخانه‌های ما آمده است و برخی از آن‌ها با نیمی از ظرفیت اسمی خود کار می‌کنند. بدین ترتیب بسیاری از آرزوهای ما تحقق نیافته است. برنامه‌ی خود را بر مبنای برآورد و فرض داشتن

همه‌ی مواد خام و لوازم یدکی لازم طراحی کرده‌ایم. با شور و اشتیاق برنامه‌های تولیدی خود را پیش می‌بریم تا به اهداف طرح خود برسیم - طرحی که اعلام نشده است زیرا در مرحله‌ی مقدمات قرار دارد تا زمینه را برای طرح توسعه فراهم کند که از سال ۱۹۶۲ آغاز می‌شود.

در بخش شکر با مشکلاتی روبه رو هستیم که پیش از این برای رفقا و کارگران برشمردم. به توده‌ها مراجعه نکردیم و کار در حال حاضر مرحله‌ی آزمایشگاهی را می‌گذراند. ظرفیت‌های موجود را برآورد کرده‌ایم. تولید را حساب کرده‌ایم. آنچه را توانسته‌ایم افزایش دهیم در نظر گرفته‌ایم. این برنامه‌ی کاری ماست که امروز علنی کرده‌ام. اهداف آن اعلام نشده بود زیرا نیازمند بررسی‌های بیشتر بود. این عیب را داشت. عیبی که امروز به وضوح آن را می‌بینیم. توده‌ها در این برنامه‌ریزی شرکت ندارند. برنامه‌ای که در آن توده‌ی مردم مشارکت کنند، در معرض خطر سقوط قرار دارد.

تنها بیست و پنج درصد برنامه را تحقیق بخشیده‌ایم. یعنی یک چهارم طرح مورد نظر. یعنی اگر سال ۱۹۶۰ را بارقم ۱۰۰ مشخص کنیم، برنامه‌ای که یک چهارم آن تحقیق یافته ۱۷۵ می‌شود. برنامه‌ای که سه چهارم آن شکست خورده؛ بی تردید رقم ۷۵ درصد افزایش در یک سال رقمی افسانه‌ای است. از این موضوع چه درسی می‌گیریم؟ ظرفیت فوق العاده‌ای که در کوبا وجود دارد.

ما در تلاش برای استفاده از این ظرفیت شکست خورده‌ایم، زیرا اولاً مواد خام و اولیه کافی نداشته‌ایم در ثانی برای توجیه و بحث درباره‌ی برنامه‌مان به توده‌ها مراجعه نکرده‌ایم حتی درباره‌ی همین برنامه محدود خودمان هم با آن‌ها به اندازه‌ی کافی حرف نزدیم. همه‌ی این تجربه‌ها را در برنامه چهار ساله‌ی آینده به کار خواهیم برد.

تقریباً درباره‌ی همه‌ی مسائل صنعتی شدن بحث کرده‌ایم. حالا می‌خواهم درباره‌ی اهمیت رابطه‌ی با کارگران صحبت کنم. پیش از این نیاز جدی به رابطه داشتن با توده‌ها را دریافته‌ایم. اما، کوتاهی فقط با ما نبوده. تقصیر هر دو طرف است. طبقه‌ی کارگر هنوز به توانایی‌ها و قدرت خود آگاهی کامل ندارد و ظرفیت‌ها، وظایف و حقوق خود را نمی‌شناسد.

ما در دوره‌ای هستیم که انقلاب خود را سوسيالیستی اعلام کرده‌ایم و سوسيالیسم فقط یک اصطلاح نیست بلکه محصول کردارها و کنش‌های اجتماعی و خود آگاهانه به شمار می‌آید. به همین علت باید بر این جنبه تاکید بیشتری بکنیم.

به عنوان مثال ما آفرینش انقلاب را داریم - چند روز پیش خبرنامه‌ای را می‌خواندم که در اینجا چاپ می‌شود. البته ارزش بحث ندارد اما روزنامه‌ای با ایده‌های تروتسکی است که اسمش را درست به یاد نمی‌آورم. [صدایی از پشت سر می‌گوید ووس پرولتاریا] ووس پرولتاریا. روزنامه مقاله‌ای داشت که از دیدگاه تروتسکیستی کمیته‌های مشاوره‌ی فنی حاصل نفوذ تمایلات خرد بورژوازی در حکومت است که چیزی به توده‌ها ارایه کنند که می‌خواهند حق اداره کارخانه‌ها را به دست بیاورند و در واقع هیچ چیز به آن‌ها نمی‌دهند.

از دیدگاه نظری کاری بیهوده است و از دیدگاه عملی خطای در نهایت اشتباهی فاحش به شمار می‌آید. مشکل این کمیته‌های مشاوره فنی در این است که تحت فشار توده‌های خلق تشکیل نشده. آن‌ها از طریق دیوان‌سالاری از بالا تعیین شدند تا محمولی در اختیار توده‌ها قرار دهند که خود نخواسته‌اند و البته نخواستن تقصیر مردم است. ما یعنی «خرده بورژوازی فرصت طلب» به دنبال راهی بودیم که ما را قادر سازد تا

حرف مردم را بشنویم. بدین ترتیب کمیته‌های فنی مشاوره را ایجاد کردیم که با همه‌ی نقایص، ساخته و پرداخته‌ی خودمان بود. یعنی ساخته و پرداخته‌ی مردمی که در چنین زمینه‌هایی تخصص ندارند. آنچه به کل در این میان غایب است عدم حضور و مشارکت و فشار فعال توده‌هاست و من بر آن تاکید دارم، همین عدم حضور است. باید در همه‌ی زمینه‌ها حضور مردم پررنگ باشد، مردم باید بدانند که برنامه چیست، صنعتی شدن به چه معناست، هر کارخانه‌ای چه باید بکند، آن‌ها چه تعهداتی دارند و تعهدات خود را چگونه باید به انجام برسانند و نحوه‌ی افزایش و کاهش این تعهدات چگونه است و منافع طبقه‌ی کارگر در کارخانه‌ها به چه شکلی تامین می‌شود. همه‌ی مشکلاتی که بر شمردم باید توده‌ها را تکان دهد.

مردم باید مدام به حوادث و ماجراهای محیط کار خود حساسیت نشان دهند و بدانند در محیط کارشان چه می‌گذرد و آن‌ها را بازنده‌ی و رفاه جامعه پیوند بزنند.

قصد داریم بحث را ادامه دهیم تا کارآیی کمیته‌های مشاوره فنی را بالا ببریم زیرا امروز به علت تداخل آن با کمیته‌های قطعات یدکی بر اهمیت آن افزوده شده، کمیته‌هایی که آن‌ها هم از بالا تحمیل شده است. می‌خواهیم پیوندهایی برقرار کنیم که مردم بتوانند حرف‌های خودشان را بزنند و حرف‌های آنان در بالا به گوش مسئولان برسد. زیرا در یک نکته تردید وجود ندارد، کسی که در وزارت‌خانه‌ی درسته با تهویه مطبوع و باقی امکانات بر صندلی تکیه داده نمی‌تواند صدای بعض کارگران را بشنود. به همین علت ما به دنبال راه کاری برای بیان در دل‌های مردم می‌گردیم.

برای رسیدن به نقطه‌ی مطلوب خودمان هر راهی را که به نظرمان برسد

امتحان می‌کنیم تا طبقه‌ی کارگر در انقلاب خودش سهم بیشتری داشته باشد. دو برنامه‌ی خیلی مهم داریم تا به این هدف دست یابیم - برنامه‌ی اول را طی چند روز آینده به اطلاع عموم می‌رسانیم. برنامه‌ی ارتقا سطح ملی و برنامه‌ی آموزشی کارگران.

این برنامه‌ها چگونه است؟ تفنگ را کنار می‌گذارم. برنامه‌ی ارتقا ملی به دو مرحله تقسیم می‌شود. در مرحله‌ی دوم که پیشتر اعلان شده است، برنامه‌های فنی در نظر گرفته شده که به عادت‌های کاری مربوط می‌شود و همین عادات مزایای خاص خود را دارد. در کل هماهنگی کاملی بین تولید، حاصل‌افزایی و تشویق وجود دارد. این تشویق در اصل اخلاقی و معنوی است. البته مایه‌های مادی هم دارد.

مرحله‌ی اول برنامه که از اهمیت ویژه‌ای هم برخوردار است، مرحله‌ی سازماندهی است. برنامه ارتقا سطح کارگران پیرامون چه محوری دور می‌زند؟ کارخانه‌هایشان را تمیز نگه دارند، ماشین‌ها را در شرایط مناسب و عالی حفظ کنند، به فکر قطعات یدکی و جایگزین باشند و راه‌های ساخت آن‌ها را بیاموزند، به صرفه‌جویی در مواد خام بیندیشند و زمانی که واردات مواد خام قطع می‌شود به فکر جایگزینی آن‌ها باشند، از مراکز کار خود مراقبت کنند، این مراقبت صرفاً مراقبت از ادوات و ماشین‌ها نیست بلکه ممانعت از هرگونه خرابکاری در چرخه‌ی تولید را هم شامل می‌شود، پیوستن به انقلاب و سازمان‌های انقلابی که از انقلاب دفاع می‌کنند، افزایش کارآمدی و بالاتر از همه ارتقاء دانش فنی و به کار گرفتن دست و زبان و مغز در خدمت تولید مملکت است.

همه‌ی آنچه می‌گوییم در دو مرحله طرح گنجانده شده است. مرحله‌ی اول سازماندهی برنامه‌ی ارتقاست. مرحله‌ی دوم هم اگر دقیق‌تر بگوییم ارتقا فنی است.

برنامه آموزش از پایین ترین سطح شروع می‌شود. ما قصد طبقه‌بندی لداریم و به قول رفقای تروتسکیست عادت به خردۀ بورژوازی است. از پایین ترین سطح شروع می‌کنیم تا عالی ترین سطح توانایی‌های فنی.

مثالی بزنم، ما از حداقل مهارت فنی آغاز می‌کنیم. حداقل مهارت فنی چیست؟ توانایی راه‌اندازی ماشین‌های کارخانه. پس از آن مدارس ابتدایی، دیبرستان و دانشگاه تاسیس می‌شود که کارگران را در زنجیره‌ی بی‌وقفه‌ی آموزش قرار می‌دهد که کارگر ساده را به درجه‌ی مهندسی عالی مقام می‌رساند، یا حتی به ریاست جمهوری یا هر مقام دیگر. در برنامه‌ی آموزش مستمر کار و دانش کارگران از نظر فنی و دانش اجتماعی تربیت می‌شوند.

این وظیفه‌ی مهم فقط بر عهده وزارت صنایع نیست، وزارت صنایع تنها مقدمات طرح را به عهده دارد. یعنی کارگر کنجدکاو مشتاق یادگیری را می‌یابد و آموزش‌های او لیه را به او می‌دهد و مدارس فنی حرفه‌ای ابتدایی را ایجاد می‌کند. پس از آموزش‌های پایه نوبت به وزارت آموزش و پرورش می‌رسد یا به هیأت وزیران یا ادارات در سطح برنامه‌ریزی کلان مثل هیأت مرکزی برنامه که مطالعات خاص و پیشرفته را به عهده دارد.

همه‌ی این حرف‌ها روی کاغذ عالی به نظر می‌رسد. اما مثل هر برنامه‌ی دیگری در عمل چنانچه باید و شاید نتیجه نمی‌دهد. آن چه در همه‌ی برنامه، بنیادی به نظر می‌آید و نقش اساسی دارد دو عامل مهم است. اول عزم ملی و دوم کمک‌کشورهای سوسیالیستی. هر دو عامل به هم پیوسته و مرتبط هستند، زیرا از آنجاکه کشورهای سوسیالیستی عزم ما را در بهبود اوضاع و آزادی کشورمان در می‌یابند کمک‌های خود را دریغ نمی‌کنند. کشور ما هم با برخورداری از کمک‌کشورهای

سوسیالیستی با عزمی جزم احساس امنیت می‌کند و خود را برای برنامه‌های گسترده‌تر آماده می‌سازد. اما هر دو این عوامل کاملاً به هم وابسته‌اند.

مبازات و کش و قوس‌های جاری باعث شد که مردم کوبا از انقلاب آرمان‌های بلند پروازانه که تا چند ماه اول حرکت خطری برای امپریالیسم به حساب نمی‌آمد به انقلاب سوسیالیستی برسند که همه‌ی ابزارهای تولید و برنامه‌های اقتصادی را در اختیار خود گرفته است. راهی که پیموده‌ایم همین است. چنان درگیر شده‌ایم که نمی‌توانیم مراحل کارمان را از پیش بیندیشیم.

البته حالا زمان تعریف سوسیالیسم نیست. تا جایی که به ما مربوط می‌شود وظیفه و هدف وزارت صنایع است که بداند سوسیالیسم با تملک مردم بر ابزار تولید در خدمت مردم مشخص می‌شود. بالطبع باید درباره‌ی مرحله‌ی تاریخی جدیدی که در آن زندگی می‌کنیم بحث زیادی انجام دهیم. باید همه‌ی مسائل را توضیح دهیم و علاوه بر جنبه‌های اقتصادی صرف، به آگاهی هم پردازیم که اهمیت فراوانی دارد.

به شخصه امیدوارم که نخست وزیر یا هر رفیق مسؤول دیگری به این پرسش‌ها پاسخ دهد. تصور می‌کنم که ایشان این بحث‌ها را پس از مدتی جمع کند. اما تاکید می‌کنم نمی‌توانیم به اهداف خود دست یابیم مگر آنکه مردم را از حقوق و وظایف‌شان در این مرحله‌ی جدید تاریخی آگاه سازیم و گرنه قادر نخواهیم بود در آن جامعه‌ی سوسیالیستی مورد نظر خودمان کار و زندگی کنیم - جامعه سوسیالیستی دموکراسی مطلق است، یعنی طبق تعریف زیرا سنگ بنای آن بر نیازها و خواسته‌ها و آمال مردم نهاده شده است و مردم در همه‌ی تصمیمات نقش تعیین کننده دارند....

## در پوتفاصل استه

در اوت سال ۱۹۶۱ کنفرانس اجتماعی اقتصادی کشورهای امریکایی با حمایت سازمان دول امریکایی در پوتا دل استه اوروگوئه برگزار شد. دولت کندی که برای ترمیم چهره امریکا به دنبال شکست در خلیج خوک‌ها و ممانعت از گسترش انقلاب به سایر کشورهای امریکای لاتین بود، وزارت امور خارجه خود را مأمور کرد که برنامه‌ی کمک به پیشرفت را به کنفرانس ارائه کند که همه آن را به تصویب برسانند و رسمآ پذیرش آن را اعلام کنند. از آنجاکه دیپلماسی امریکا لحظه‌شماری می‌کرد که نفس کوبا را بند بیاورد - اما شش ماه طول کشید تا بتواند کوبا را از سازمان دول امریکایی اخراج کند - سی داگلاس دیلون نماینده ایالات متحده در کنفرانس پوتا دل استه مجبور بود حضور هیأت نماینده‌ی کوبا را به سرپرستی چه گوارا تحمل کند. متن ذیل گزیده‌ای از سخنان گوارا در کنفرانس است که در ۸ اوت ۱۹۶۱ ایراد شد.

باید بر این نکته تاکید کنم که از نظر کوبا این کنفرانس سیاسی است. کوبا قبول ندارد که سیاست و اقتصاد از هم جدا باشد و معتقد است که آن‌ها در کنار هم پیش می‌روند. به همین علت نمی‌توانید کارشناسی را پیدا کنید که وقتی جان مردم در خطر باشد از تکنولوژی حرف بزنند. توضیح

می‌دهم چرا این کنفرانس را سیاسی می‌دانم. سیاسی است زیرا همه‌ی کنفرانس‌های اقتصادی سیاسی است. سیاسی است زیرا علیه کو با شکل گرفته است، زیرا می‌خواهد به مقابله با کو با پردازد و مانع از پیروی سایر کشورهای امریکای لاتین از الگوی کو با شود.

اگر تردیدی هست باید بگویم که ژنرال دکر در فورت آمادر منطقه‌ی کانال [پاناما] در حالی که به گروهی از نظامیان جوان امریکای لاتین آموزش سرکوب می‌داد، از کنفرانس فنی مونته ویدئو صحبت می‌کرد و از لزوم حمایت از آن سخن می‌گفت.

این‌ها که گفتم چیزی نیست. در پیام افتتاحیه‌ی کنفرانس در ۵ اوت سال ۱۹۶۱، رئیس جمهور کندی به صراحةً می‌گوید: «همه‌ی شما که در کنفرانس حضور یافته‌اید در این بردهی حساس تاریخی حیات نیمکره حاضرید. این کنفرانس فراتر از کنفرانس اقتصادی با فنی است. عصاره‌ی این کنفرانس نمایش ظرفیت‌های ملل آزاد برای حل مشکلات مادی انسان در جهان امروز است.»

باز هم می‌توانم به نطق رئیس جمهور پرداز اشاره کنم که مدام از مضامین سیاسی سخن می‌گفت. برای آنکه حوصله‌ی هیأت‌های عالیرتبه و گرامی را سر نبرم، به مواردی نمونه‌وار اشاره می‌کنم و می‌گذرم. ببخشید که سخنرانی کمی طولانی است. اشاره می‌کنم به سخنان «کارشناسان» که در گیوه می‌گذاریم.

در ماده‌ی پنجم متن پیش‌نویس قطعنامه در آخر صفحه‌ی یازده به عنوان نتیجه‌گیری قطعی آمده است: «در سطح نیمکره‌ی غربی و در سطح ملی بایستی برنامه‌های مشورتی منظم با کمیته‌های مشاوره‌ی اتحادیه‌ای برقرار شود تا نقش موثرتری در تنظیم برنامه‌های سیاسی ایفا کند که احتمالاً در کمیته‌ی ویژه تصویب می‌شود.»

برای آنکه حرف خود را به کرسی بنشانم و ثابت کنم که جای هیچ تردیدی نیست و حق دارم که از مسایل سیاسی سخن بگویم - که به نام دولت کوبا این کار را خواهم کرد - می خواهم به صفحه‌ی ٧ همان گزارش در بند ٥ اشاره کنم:

«تاخیر در پذیرش مسؤولیت رسانه‌های آزاد که در دفاع از ارزش‌های اساسی تمدن ما نقشی ایفا می‌کنند، خسارات جبران ناپذیری به جامعه‌ی دموکراتیک وارد می‌کند و خطر محظوظ آزادی را در پی دارد که نمونه‌اش امروز در کوبا اتفاق افتاده... امروز در کوبا همه‌ی روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون و سینما تحت نظارت حکومت خودکامه اداره می‌شود.» نمایندگان محترم، به عبارت دیگر در این گزارش قرار است کوبا را از منظر سیاسی به محاکمه بکشیم. بسیار خوب کوبا هم از دیدگاه سیاسی و ایضاً اقتصادی حقایق را بیان خواهد کرد...

بسیار خوب همکاران گرامی، کارشناسان محترم، زمان آن رسیده که به بخش اقتصادی متن نیز بپردازیم. بند ١ خیلی گسترده‌تر است. کارشناسان بسیار زیده آن را تهیه کرده‌اند و هدف برنامه‌ریزی توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی امریکای لاتین است.

مایلم به برخی افاضات آقایان کارشناسان اشاره کنم تا از نظر فنی بطلان آن را ثابت کنم و سپس دیدگاه هیأت کوبا را درباره‌ی برنامه‌ی توسعه شرح دهم.

نخستین ناهمانه‌نگی را در فراز ذیل می‌یابیم:

«گاهی گفته می‌شود که ارتقا سطح اقتصادی جامعه و فعالیت‌های اقتصادی آن الزاماً به بهبود شرایط بهداشتی منجر می‌شود. گروه کارشناسان هم معتقدند که بهبود شرایط بهداشتی و سلامت جامعه نه تنها مطلوب بلکه پیش شرط جدایی ناپذیر و شاخص رشد اقتصادی است، پس

باید بخش اساسی برنامه‌ی توسعه‌ی متعلقه بر آن محور شکل بگیرد.» از طرف دیگر در ساختار وام‌های اعطایی بانک توسعه بین‌الدول امریکایی هم منعکس شده، به عنوان مثال در تجزیه و تحلیل وام ۱۲۰ میلیون دلاری در مرحله‌ی اول ۴۰ میلیون دلار و به عبارت دیگر ثلث آن به خانه‌سازی، زه‌کشی و آبرسانی تخصیص یافته است.

به نظرم یک کمی شبیه... نمی‌دانم شرایط استعماری است. گمان می‌کنم آن‌ها سرویس بهداشتی را موضوعی اساسی می‌دانند. تصور می‌کنند که شرایط اجتماعی برای سرخپوستان فقیر، سیاهان بیچاره و سایر انسان‌هایی که در شرایط اسف‌انگیز غیرانسانی زندگی می‌کنند با ساخت مستراح درست می‌شود. «باید برای آن‌ها مستراح درست کنیم و بعد از آنکه طرز استفاده از آن را یادشان دادیم از نتیجه‌ی کارمان لذت می‌برند.» آقایان نمایندگان محترم ملاحظه می‌فرمایید که هیچ بحثی از صنعتی شدن در میان نیست. برنامه‌ریزی آقایان کارشناس برنامه‌ریزی مستراح است. باقی اش هم معلوم نیست چه طور انجام می‌شود!

از جناب رئیس اجازه می‌خواهم مخالفت خود را به نمایندگی از طرف هیأت کوپایی و مراتب تأسف خود را بابت محرومیت از خدمات مشعشع این گروه کارشناسی به سرپرستی دکتر فلیپه پاسوس اعلام کنم. با هوش و ذکاوت و ظرفیت‌های کاری ایشان و با شور انقلابی ما ظرف کمتر از دو سال تمام کوپا بهشت مستراح‌ها می‌شود، حالا اگر یکی از ۲۵۰ کارخانه‌ای که طراحی کرده‌ایم به بهره‌برداری نرسد، یا برنامه‌ی اصلاحات ارضی مان معطل بماند چه باک.

از خود می‌پرسم، مهمانان گرانقدر، از خودم می‌پرسم آیا آقایان قصد ندارند مارادست بیندازند - ما که نه، چون کوپا از این برنامه محروم است، حتی یک سنت هم قرار نیست به کوپا وام بدهنند. زیرا برنامه‌ی همکاری

برای توسعه له کوبا نیست علیه آن است. آقایان، فکر نمی‌کنید می‌خواهند باقی نمایندگان را مسخره کنند.

آیا حس نمی‌کنید، حتی ذره‌ای پوست خربزه زیر پای شما می‌گذارند؟ به شما دلار می‌دهند که جاده بسازید، دلار می‌دهند بزرگراه بسازید، دلار می‌دهند که چاه فاضلاب بکنید. آقایان جاده را با چه درست می‌کنید، چاه را با چه می‌کنید، خانه را با چه چیزی می‌سازید؟ لازم نیست خیلی هوشمند باشید. چرا دلار نمی‌دهند که تجهیزات بخرید، چرا دلار نمی‌دهند که ماشین آلات بخرید، چرا دلار می‌دهند که ماکشورهای توسعه نیافته، همگی به کشورهای صنعتی - کشاورزی تبدیل شویم؟ در واقع باید بگوییم که اوضاع اسف‌باری است.

در صفحه‌ی ۱۰ آنجایی که درباره‌ی توسعه بحث می‌شود، ذیل ماده ۶ معلوم می‌شود نویسنده‌ی این برنامه چه کسی است. ماده ۶ می‌گوید: «ایجاد مبانی مستحکم تر برای اعطای کمک‌های خارجی و استفاده از اعتبارات، به خصوص فراهم آوردن معیارهای ارزشیابی پروژه‌های خاص».

قرار نیست ما مبانی مستحکم تر اعطای وام را ایجاد کنیم، زیرا قرار نیست ما وام اعطای کنیم، ما برای گرفتن وام به اینجا آمده‌ایم، نه برای اعطای وام. ما کوبایی‌ها تماشا می‌کنیم که ایالات متحده وام بدهد. پس ماده ۶ از طرف ایالات متحده مطرح شده است. توصیه‌ی ایالات متحده است و روح همان طرح ابتری است که در ماده ۱ ذکر شده.

اما می‌خواهم یک نکته را خاطرنشان کنم. درباره‌ی سیاست به اندازه‌ی کافی حرف زده‌ایم. توطئه‌های سیاسی را افشا کرده‌ایم. ما در مذاکرات مان با هیأت‌های محترم نمایندگی تاکید کرده‌ایم که کوبا حق دارد اعتراض کند، زیرا در ماده ۵ به صراحةً مورد حمله قرار گرفته

است. با این وجود کو با برخلاف ادعای روزنامه‌ها یا بنگاه‌های سخن پراکنی خارجی، برای خرابکاری و برهمن زدن اجلاس نیامده است. کو با آمده است تا آنچه را که از نظر اصول محاکوم کردنی است، محاکوم کند. همچنین کو با آمده است تا در صورت امکان همکاری کند که این طرح به بهترین شکل به بار بنشیند. کو با با همه‌ی هیات‌های محترم نمایندگی از در تعامل در می‌آید تا طرحی مفید و به درد بخور را برای همسایگان فراهم آورد.

جناب آقای داگلاس دیلون در سخنرانی خود به مسائل مالی اشاره کرد که مهم است. ما باید از تامین منابع مالی صحبت کنیم. اگر قرار باشد درباره‌ی توسعه حرف بزنیم، باید باکشوری حرف بزنیم که سرمایه دارد و قادر به تامین هزینه است.

آقای دیلون می‌فرمایند: «بانگاهی به آینده و سال‌های پیش رو و منابع تامین هزینه‌های خارجی -نهادهای بین‌المللی نظیر اتحادیه‌ی اروپا و ژاپن و ایالات متحده، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و سرمایه‌های بخش دولتی -اگر امریکای لاتین پیش شرط معیارهای داخلی لازم را پذیرد، از نظر منطقی می‌توان انتظار داشت که تلاش‌های آن...» (ملاحظه می‌فرماید، ایشان حتی نمی‌گویند: «اگر این معیارها را در نظر بگیرید، چه اتفاقی می‌افتد. می‌گویند فقط از نظر منطقی می‌توان انتظار داشت!» ...که با توجه به سراسر شدن دست کم بیست میلیارد دلار طی ده ساله‌ی آینده رقم چشمگیری است. بخش اعظم این پول از منابع رسمی تامین می‌شود. آیا همین مقدار موجود است. خیر، تنها ۵۰۰ میلیون دلار تصویب شده است. کل مبلغی که درباره‌اش چانه می‌زنیم. باید براین نکته تاکید کنیم، زیرا محور بحث و نقطه‌ی ثقل آن به حساب می‌آید. معنی اش چیست؟ به شما اطمینان می‌دهم که پرسش من برای روشن شدن موضوع

و به نفع همه است. معنی «اگر امریکای لاتین راهکارهای داخلی را در نظر بگیرد» چیست؟ «از نظر منطقی می‌توان انتظار داشت» یعنی چه؟ تصور می‌کنم که باید در کمیته‌های کاری با زمانی که نماینده‌ی ایالات متحده فرصتی دهد جزئیات مطلب را روشن تر کنیم زیرا رقم ۲۰ میلیارد دلار رقم جالبی است. رقمی که حدود دو سوم مبلغی که رئیس جمهور ما برای توسعه کل امریکای جنوبی پیش‌بینی کرده، با کمی مسامحه به رقم ۳۰ میلیارد دلار می‌رسیم. [صدای خنده] اما آن سی میلیون دلار باید دلار به دلار جرینگی وارد خزانه‌ی ملی هر کدام از کشورهای امریکای لاتین شود البته به استثنای این سیندلای مادرمرده که به احتمال زیاد چیزی گیرش نمی‌آید. [خنده حضار]

ما در اینجا می‌توانیم کمک کنیم البته نه از طریق تهدید و زورگیری زیرا پیش‌بینی شده است که: «کوبا غازی است که تخم طلایی می‌گذارد. کوبا وجود دارد و تا زمانی که کوبایی هست ایالات متحده حاتم‌بخشی می‌کند» نه، ما برای این به اینجا نیامده‌ایم. آمده‌ایم کار کنیم و بر مبنای اصول و اعتقادات خود بکوشیم تا در راه توسعه‌ی ملت خود مبارزه کنیم. زیرا همه یا تقریباً همه‌ی نمایندگان محترم گفته‌اند اگر پیمان توسعه شکست بخورد، هیچ چیزی نمی‌تواند مانع از موج جنبش‌های مردمی شود - این را به زبان خودم می‌گویم اما معنی حرف همه همین بوده است. هیچ چیزی نمی‌تواند مانع از جنبش مردمی شود. ما علاقه‌مندیم که شکست نخورد یعنی تا جایی که بهبود واقعی در زندگی جمعیت دویست میلیونی امریکای لاتین پیش آید. از صمیم قلب و با صداقت تمام می‌گوییم که این آرزوی قلبی من است.

ما تشخیص داده‌ایم و پیش‌بینی کرده‌ایم که انقلاب‌های اجتماعی در امریکای لاتین به وقوع می‌پیوندد، زیرا مسیر وقایع به گونه‌ای دیگر رقم

می‌خورد، زیرا می‌کوشند مردم را به زور سر نیزه عقب برانند. وای به زمانی که مردم حس کنند می‌توانند سر نیزه‌ها را بگیرند و علیه کسانی به کار بگیرند که رو به آن‌ها تیزشان کرده‌اند. در آن زمان کار سرنیزه به دست‌های قبلی تمام است. اما اگر راهی که مردم می‌خواهند با توسعه‌ی منطقی و هماهنگ پیش برود، یعنی با وام‌های بلند مدت و بهره‌ی کم چنانچه آفای دیلوں گفته‌اند با باز پرداخت پنجاه ساله ما هم با آن موافقیم. فقط می‌ماند یک مطلب. آقایان نمایندگان محترم، همه باید دست به دست هم بدهیم تا آن رقم مشخص شود و اطمینان حاصل کنیم که مجلس نمایندگان ایالات متحده آن را تصویب می‌کند. زیرا یادمان نرود که ما در اینجا با نظامی جمهوری طرف هستیم که ساختاری پارلمانیستی دارد و مثل کوبا «دیکتاتوری» نیست، که نماینده‌ی کوبا بلند می‌شود و به نام دولت کوبا حرف می‌زند و مسؤولیت را خود به عهده می‌گیرد. آنچه در اینجا گفته شد باید در آن جا تصویب شود و حضار گرامی به یاد دارند که وعده‌هایی در اینجا داده شده که در آنجا به تصویب نرسیده است. [صدای کف زدن]

خدمت شما نمایندگان عالی مقام عرض می‌کنم که هیأت نمایندگی کوبا از صمیم قلب می‌خواهد که با شرایط خود در خانواده‌ی کشورهای امریکای لاتین بماند. مایلم رشد شما را شاهد باشیم، با همان میزانی که خودمان رشد می‌کنیم، اما اگر شما به گونه‌ای دیگر و آهنگی متفاوت رشد کنید ما مخالفتی نداریم. آنچه می‌خواهیم ضمانت عدم تعرض به مرزهای ماست.

ما نمی‌توانیم آن طور که ایالات متحده می‌خواهد، مانع از صدور الگوی خودمان بشویم، زیرا الگو چیزی است که از مرزها فراتر می‌رود. اما ضمانت می‌کنیم که انقلاب‌مان را صادر نکنیم. تضمین می‌دهیم که

حتی یک تفنگ هم از کوبا خارج نشود و هیچ سلاحی برای جنگ در کشوری دیگر از کشورهای امریکای لاتین صادر نشد.

چیزی که نمی‌توانیم بابت آن ضمانتی بدھیم، ظهور اندیشه‌ی الگوی انقلاب کوبا در کشورهای دیگر امریکای لاتین است. در همین کنفرانس اعلان می‌کنیم که اگر اقدام اجتماعی بازدارنده‌ی عاجلی صورت نگیرد الگوی کوبا پیش روی مردم است و در بین آن‌ها ریشه می‌دواند. آنگاه بیاناتی که روزگاری مردم را به فکر فرو برد، حرف‌هایی تحقق می‌یابد که فیدل در ۲۶ ژوئیه بر زبان راند و به تهاجم تفسیر و تعبیر شد. فیدل گفت اگر شرایط اجتماعی به همین صورت باقی بماند «کوه‌های آند سیراماسترای امریکای لاتین خواهد شد.»

نمایندگان گرامی، ما خواستار پیمان توسعه هستیم، پیمانی برای توسعه‌ی خودمان، پیمانی صلح آمیز برای پیشرفت همه. نمی‌خواهیم به حذف خودمان از فهرست وام گیرندگان اعتراضی کنیم، اما معتبرضیم که از شرکت در زندگی معنوی و فرهنگی مردم امریکای لاتینی خودمان محروم می‌شویم که خودمان را از آن‌ها می‌دانیم.

آنچه به هیچ وجه زیر بارش نمی‌رویم محرومیت از تجارت و رابطه با خلق‌های جهان است. با تمام قوا علیه هرگونه تعرضی به مردم و کشور خودمان دفاع می‌کنیم، خواه این تعرض از طرف امپریالیسم باشد، خواه از یکی از کشورهای امریکای لاتین که می‌خواهد ما را محو کند.

برای ختم کلام، آقایان نمایندگان محترم، به اطلاع می‌رسانم که مدتی پیش در ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح انقلابی که من هم عضوی از آن هستم جلسه‌ای داشتیم. خبردار شده بودیم که قرار است حمله‌ای به کوبا صورت گیرد و درباره‌ی آن بحث می‌کردیم، اما نمی‌دانستیم که حمله کی یا کجا آغاز می‌شود. فکر می‌کردیم حمله‌ی گسترده‌ای خواهد

بود و در واقع حمله‌ی بزرگی هم بود. این ماجرا پیش از هشدار معروف صدر اتحاد جماهیر شوروی، نیکیتا خروشچف بود که اعلام کرد موشک‌های اتحاد جماهیر شوروی فراتر از مرزهای خود را هم می‌زنند. ما چنین درخواستی از اتحاد جماهیر شوروی نکردیم و نمی‌دانستیم آن کمک‌ها برای ما آماده شده است. اما می‌دانستیم قرار است به ما حمله شود تا با ما انقلابیون تسویه حساب کنند و ما را از روی زمین بردارند.

می‌دانستیم که اگر ایالات متحده به کوبا حمله کند، قتل عام راه می‌افتد اما اطمینان داشتیم که در پایان شکست می‌خوریم و از نقطه‌ی مسکون در کشور رانده می‌شویم. پیشنهاد کردیم که اعضای ستاد فرماندهی و فیدل کاسترو در نقطه‌ای امن در کوهستان پناه بگیرند و یکی از ما مسؤولیت دفاع از هاوانا را به عهده بگیرد. نخست وزیر و رهبر ما با کلامی که او را بیش از پیش نزد مردم عزیز کرد گفت اگر ایالات متحده به کوبا حمله کند و از هاوانا چنانچه باید و شاید دفاع شود صدها هزار زن و مرد و کودک با اسلحه یانکی‌ها کشته شوند مگر ممکن است رهبر مردم در پناهگاهی در کوهستان پنهان شود، در حالی که جای او در میان مردم به خون غلتیده است، او زمانی مأموریت خود را انجام شده می‌یابد که در میان مردم باشد و رسالت تاریخی خود را به انجام برساند.

آقایان نمایندگان محترم، آن حمله صورت نگرفت، اما ما روحیه‌ی سلحشوری خود را یافتیم. به همین دلیل می‌گوییم که انقلاب کوبا شکست ناپذیر است زیرا مردمی چنان و رهبری چنین دارد.

تمام حرف من همین است، نمایندگان محترم کشورهای همسایه.

## کوبا و طرح کنندی

متن زیر گزیده‌ای از گزارش چه گوارا در کنفرانس پوتنا دل استه است. این مطلب در فوریه سال ۱۹۶۲ در نشریه World Marxist Review چاپ شد.

ایالات متحده امریکا که از خفه کردن انقلاب کوبا عاجز شد تصمیم گرفت کوبا را در انزوا قرار دهد تا بعدها بتواند آن را تحت انقیاد خود درآورد. کنفرانس اجتماعی اقتصادی بین‌الدول امریکایی که در اوت ۱۹۶۱ در اروگوئه برگزار شد، مقدمه‌ی این در انزوا قرار دادن بود. هدف این بود که القا کند کوبا نیازی به رسمیت ندارد و فقط آمده است تا کنفرانس را بایکوت کند و «دستورات مسکو» را اجرا می‌کند تا مانع از اعطای وام سخاوتمندانه‌ی امریکای شمالی به کشورهای امریکای لاتین شود.

کنفرانس با نشست‌های مقدماتی درباره‌ی مسائل پیش‌پا افتاده‌ای آغاز شد که معمولاً در این کنفرانس‌ها مطرح می‌شود. به نظر ما فقط چهار سخنرانی ارزش توجه داشت به خصوص برای کسانی که وقایع امریکای لاتین را دنبال می‌کنند.

یکی از آن‌ها توسط نماینده‌ی بولیوی ایراد شد که نظام امپریوالیستی را

تا جایی که به وابستگی بولیوی به ایالات متحده برنخورد مورد حمله قرار داد. او ارقام و اعداد جالبی عرضه کرد و گفت که دولت متبعش قصد دارد طی چند سال آینده درآمد سرانه را سالانه تا ۵ درصد افزایش دهد. نطق دوم رانماینده اکوادور ایراد کرد و سیاست گذشته‌ی امریکا را در امریکای لاتین نقد کرد و به هیأت نمایندگی امریکا که در کنفرانس حضور داشت تاخت.

نطق به دردبور دیگر به دیلوں مربوط می‌شد که رئیس هیأت نمایندگی ایالات متحده بود، که می‌خواست بگوید چه خبر است. نطق او آنقدر مشوش و بی‌در و پیکر بود که حتی یک پاراگراف که بتوان چیزی از آن در آورد وجود نداشت.

«اگر دقیق‌تر نگاه کنیم و منابع خارجی سرمایه را مورد بررسی قرار دهیم در می‌یابیم که موسسات اعتباری بین‌المللی، کشورهای اروپایی، ژاپن و ایالات متحده و سایر بخش‌های خصوصی و دولتی تمایلی به سرمایه‌گذاری دارند. در صورتی که امریکای لاتینی‌ها نسبت به اصلاح امور داخلی خود اقدام کنند، طی ده سال آتی حداقل بیست میلیارد دلار سرمایه جذب می‌کنند.»

ملاحظه می‌فرمایید، در متن شرایط گذاشته‌اند اگر امریکای لاتینی‌ها شرایط داخلی خود را اصلاح کنند، حالا طبیعت این اصلاحات چیست، به هیچ وجه روشن نشده است. بنابراین تفسیر آن با یانکی‌هاست.

اشارات مختصری هم به اصلاحات ارضی (آلادا وشنگن) شده و هدف را هم توضیح دادند که امکان عقد قرارداد و خرید محصولات کشاورزی مثل قهوه و مواد معدنی مثل قلع بررسی می‌شود. باقی اش حرف مفت است.

نطق دیلوں تا حدودی مشخص کننده‌ی سیاست‌های جدید امریکا در

اصلاح شیوه‌های استثمار مردم امریکای لاتین است که درگذار از سیستم فنودالی به بخش‌های مختلف سرمایه‌داری زالوصفت قرار دارند. هدف کاهش نارضایتی عمومی در کشورهای امریکای لاتین است که با واگذاری امتیازاتی جزئی به مردم، خیل عظیم و عقب‌مانده جامعه را قربانی منافع بورژوازی ملی می‌کنند به شرط آنکه این کشورها از منافع خود دست بردارند و توسعه‌ی خود را رها کنند. این گرایش را می‌توان در به اصطلاح طرح کندي یافت که خود رئیس جمهور عنوان پُر طمطراق «اتحاد برای پیشرفت» را بر آن نهاده است. این کلام آخر سیاست امریکاست هر چند در حقیقت امر تفاوت چندانی در اساس سنت امپریالیستی آن صورت نگرفته است.

نمی‌توان گفت که این گرایش در ایالات متحده به طور کامل مسلط است. انحصارات امریکایی روش‌های کهنه‌ی استثمار را بسیار کارآمد می‌دانند. آن‌ها به خوبی با آن روش‌ها آشنا هستند و «نوآوری» را به آسانی نمی‌پذیرند که همان اهداف را دنبال می‌کنند اما گرگ‌هارا در لباس میش نشان می‌دهد.

باید به این نکته اشاره کنم که گردهم‌آیی پونتا دل استه امیدهای زیاد را برانگیخته است و نسبت به گردهم‌آیی‌های دیگر تازگی دارد و باید پذیریم که این نوآوری نشانه‌ی تغییرات سیاست امریکاست.

کوبا پس از بررسی چهار ماده‌ی کلیدی دستور جلسه اعلام کرد به چه دلایلی کنفرانس اقتصادی اجتماعی بین‌الدول امریکا را سیاسی می‌داند و این که در نهایت هدف آن متزوی کردن کوباست. ما بخش‌هایی از گزارش‌های محروم‌های امریکا را می‌خوانیم که از طریق دوستانمان به دست ما رسیده و حالا همه دنیا از آن خبر دارد. یکی از این مدارک دستورالعمل است و برای استفاده داخلی صادر شده. در این مدرک

نقشه‌های نیروهای امپریالیست و خشم آن‌ها نسبت به دولت ما و «بومیان» به روشنی بیان شده است.

سنده دوم تجزیه و تحلیل رسمی وزارت امور خارجه از شرایط قاره امریکا پس از شکست پلایا گیرون است. سنده به حد کافی گویاست، زیرا امپریالیست‌ها گاهی که سنده محترمانه تهیه می‌کنند می‌دانند چه بنویسند و لابلای آن حقایقی را طرح کرده‌اند که در کشان را از سیر وقایع آتی نشان می‌دهد. در سنده رسمی وزارت امور خارجه ذکر شده است که کوبا نمی‌تواند دولتی مهاجم باشد. حتی به وضوح اعلام کرده نیروهای نظامی کوبا و آمادگی‌شان خاصیت بازدارنده دارد و بیشتر برای مقابله با تهاجم دیگران است و هیچ خطری برای کشورهای هم جوار ندارد. خطر در الگوپذیری از کوباست، توانایی کاسترو و تبلیغ و فصاحت او در بیان برتری نظامی است که بر آن حکم می‌راند.

در سنده قید شده که مکانیزم عمل امپریالیسم چیست: در حال حاضر هدف تاکتیکی انزوای کامل کوباست زیرا آنچه اهمیت دارد الگوی کوباست؛ و باید کاری کنیم که این الگو و اهداف آن شکست بخورد تا شاهد بروز آن در بزریل و مکزیک نباشیم....

بعد هم می‌رسیم به پایان دستور کار اولیه و بحث‌های خسته کننده و بی‌ثمر کمیسیون‌ها آغاز می‌شود...

کوبا در همه‌ی کمیسیون‌ها طرح‌های ریشه‌ای پیشنهاد کرد که نه تنها به موضع ایالات متحده برمی‌خورد، بلکه در میان هیات‌های شرکت کننده نیز آشوبی می‌افکند. ترس از کوبا در بین همه بود. گاهی هم یک یا دو نماینده طرح‌هایی در پرده پیشنهاد می‌کردند که در اصل هیات کوبا مطرح کرده بود و اسمی از کوبا هم به میان نمی‌آمد. بعد کشورهای دیگر به مواضعی اشاره می‌کردند که نماینده‌گان این کشور و آن کشور طرح کرده

بودند بی آنکه به ياد بیاورند موضع اشاره شده به کوبا تعلق دارد. به هر صورت حالا که قضيه مطرح شده، مورد پذيرش واقع می شود، فقط نباید از جانب کوبا باشد.

در هر کدام از کميسيون‌ها با جان‌کندن مواضع خود را پيش برده‌ایم و البته به مسائل ايدئولوژيک هم کاري نداشته‌ایم. مجبور شده‌ایم که عليه مقررات و راه کارها، تفسيرهای غلط و عامدانه، تمایل به «فراموشی» برخی مواد که باید در قطعنامه گنجانده شود مبارزه کنيم. کوشیده‌ایم نمایندگان خود را در همه‌ی کميسيون‌ها و گروه‌های کار معرفی کنيم و مواطن باشيم که از نمایندگان هم برای نشست‌ها دعوت به عمل آيد. کوتاه سخن آنکه يك ريز حرف زده‌ایم و هیچ کدام از همراهان ما مخالفتی نکرده‌اند. آن‌ها گوش داده‌اند و رأى خود را اعلام کرده‌اند.

در پایان جلسه‌ی مقدماتی، نمایندگی کوبا از رای دادن به کل اسناد خودداری کرد و دلایل خود را از پشت تريبون اعلن کرد. گفتيم که کوبا نمی‌تواند در این «سياست پولي» سهیم باشد و اصول اقتصاد آزاد آمده در اين اسناد را پذيرد. خاطرنشان کردیم که سند نهايی به سياست انحصارات امپرياليستی که تمام بدمعتی‌های ما از آن‌هاست حمله نکرده و تهاجم به ما را هم محکوم نساخته است. از آن گذشته پاسخی هم به درخواست ما ندادند که آيا کوبا هم می‌تواند در «اتحاد برای پیشرفت» شرکت کند یا نه. سکوت پاسخ ما بود که ما آن را به جواب منفی تعبیر کردیم. به همين علت هم هيأت کوبا اعلن کرد که نمی‌تواند در پیمانی شرکت کند که هیچ چيزی برای ملت ما ندارد.

هيأت کوبا نتایج کنفرانس را چگونه ارزیابی می‌کند و امریکای لاتین چه انتظاری دارد؟ کوبا در عین آن که کنفرانس را به طور کامل شکست

خورد نمی‌داند، اما نمی‌تواند آن را به پیروزی بزرگ خلق‌های امریکای لاتین تعبیر کند.

امپریالیسم مجبور شده که ناتوانی کوبا را در برقراری صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز با سایر کشورهای امریکای لاتین تبلیغ کند و بگوید که در چارچوب OAS کوبا حاضر نیست با سایر کشورها به تعامل و تبادل نظر پردازد. اما در این قضیه موفق نشدند و مبارزه را باختند. با تحلیل سند محرمانه‌ی وزارت امور خارجه که هیأت کشورمان آن را قرائت کرد چنین برمی‌آید که امپریالیسم انتظار ندارد که بربزیل را قانع کند تا موضع خود را در مقابل کوبا تغییر دهد.

هر چند در متن نهايی عبارات تازه‌ای گنجانده شد که حاکمی از عدم پذیرش است، اما ایالات متحده توانست وضعیت را به گونه‌ای تغییر دهد که در بیانیه‌ی نهايی چنین القا شود که آن‌ها به واقع در حق ما امریکای لاتینی‌ها لطف می‌کنند، هر چند قوانین حاکم بر چنین لطفی پُر از عباراتی است که آن را بی‌ارزش می‌کند. به عبارت دیگر ایالات متحده بی‌آنکه رسم‌آمیز تعهدی را پذیرد، خود را در مقام منبع مالی بیست میلیارد دلاری دهه‌ی آتی جلوه می‌دهد. ایالات متحده توانست موضع خود را در سطح دولت‌های امریکای لاتین تثبیت کند، اما نه در میان مردم که روز به روز بر آگاهی سیاسی شان افزوده می‌شود و می‌فهمند که تنها راه چاره خلاصی از رشد امپریالیسم است. پیشنهادهای کوبا در اکثر موارد با بیست رأی مخالف در مقابل یک رأی موافق رد شد.

از این کنفرانس برای آینده چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ باید بگوییم که حتی در صورت تحقق این وعده‌های بیست میلیارد دلاری، «اتحاد برای پیشرفت» این مبلغ را برای پیشبرد برخی صنایع امپریالیستی تخصیص می‌دهد که به صورت مستقل یا سرمایه‌گذاری مشترک سودهای افسانه‌ای

سرشاری را نصیب آن‌ها می‌کند.

در هر صورت بهای مواد خامی که ایالات متحده خریدار عمده‌شان است سیر نزولی دارد. این پیش‌بینی از آنجا تضمین می‌شود که در بازار جهانی، مواد خام تولیدی امریکای لاتین (قهوه، پنبه، قلع و غیره) از میزان تقاضا بالاتر است. از جمله می‌توان به مزارع و کشت صنعتی قهوه در سایر مناطق اشاره کرد و به گسترش کشت قهوه در افریقا.

سود انحصارات امریکایی اهمیت صادرات دلارها را به خارج از کشور نشان می‌دهد. بالاتر از همه سیر نزولی بهای مواد خام ورود دلارهای کمتری را نوید می‌دهد. بنابراین تراز پرداخت به کشورهای امریکای لاتین رو به و خامت می‌گراید. از آن گذشته با اختلاف فراوان بین سرمایه‌گذاری و صادرات، سود افزایش می‌یابد.

معنی دیگر این موضوع توسعه نیافتنگی است. هر سال که می‌گذرد بر میزان بی‌کاری افزوده می‌شود و رقابت برای دستیابی به بازار شدت می‌گیرد. چنین رقابتی به ویژه در موقع بحرانی به خشونت می‌گراید.

در همین مرحله، زمانی که کشوری به کمک سازمان‌های مالی بین‌المللی نیاز پیدا می‌کند تا اقتصاد در هم ریخته‌اش را سامان دهد، صندوق بین‌المللی پول پا پیش می‌گذارد و «توصیه‌ها و نقطه نظرات» را بیان می‌کند و سلطه‌ی خود را بر اقتصاد آن کشور محکم‌تر می‌کند. اعتبارات داخلی محدود می‌شود و اقتصاد کشور در راستای منافع انحصارات سامان‌دهی می‌شود. این اتفاقی است که دیر یا زود در همه‌ی کشورهای امریکای لاتین به وقوع می‌پیوندد.

تنها یک راه حل وجود دارد. بورژوازی‌های ملی برای نجات کشور از فاجعه‌ی پیش‌رو، باید در سیاست تجاری خود تغییرات ریشه‌ای بدeneند. در انجام این کار، باید تلاش‌های دیپلماتیک را هم از یاد نبرند و

آن را دوباره گسترش دهنند. سرمایه‌داری ملی باید حداکثر تلاش خود را برای توسعه به کار بگیرد و بکوشد که شرایط موجود جامعه را دست کم تا مدتی اصلاح کند.

اما در صورت انجام این اصلاحات هم عامل مهم دیگری را باید در نظر بگیریم، عاملی که اهمیت حساس آن پس از کنفرانس پونتا دل استه در بربازیل آشکار شد. این عامل ارتش کشورهای امریکای لاتین است. ارتش به عنوان ابزار سرکوب الیگارشی زمین‌داران بزرگ قدیمی یا سرمایه‌داری وابسته نقش فعالی در جلوگیری از به قدرت رسیدن و اجرای سیاست بورژوازی ملی ایفا می‌کند در مقابل آن موضع می‌گیرد و بلاfaciale تلاش بورژوازی ملی را در نطفه خفه می‌کند. تقریباً در همه‌ی کشورهای امریکای لاتین نیروهای مسلح نسبت به کوچکترین حرکت استقلال طلبانه واکنش نشان می‌دهند زیرا حیات وابسته خود را به سیاه‌ترین نیروهای ارتجاعی امریکای لاتین و منافع انحصاری امریکایی گره زده‌اند.

یک نکته واضح و روشن است: بورژوازی ملی باید اقدامات عملی خود را برای رهایی نیروهای بالقوه‌ی داخلی آغاز کند و به پا خیزد. برای تدوین سیاستی اصولی در عرصه‌ی روابط بین‌الملل و تجارت خارجی فعالانه تلاش کند و حداقل سطح زندگی مردم را بالا ببرد. برای تحقق چنین امری دست کم لازم است که ارتش بی‌طرف باشد.

راه دیگری هم برای دولت‌های نیمه مستعمره وجود دارد. پیروی از سیاست‌های القایی صندوق بین‌المللی پول و پذیرش بوغ بندگی افزایش بدھی و بالا رفتن میزان بی‌کاری و سیر قهقرایی کشور... و مواجهه با خشم مردم.

دو راه محتمل وجود دارد. یکی راهی است که تعدادی از کشورهای

وابسته به ایالات متحده برگزیده‌اند که در عین حال به برخی قوانین و الزامات بورژوازی ملی هم اهمیت می‌دهند. بنابراین از طریق انتخابات آزاد یک حکومت به حکومت بعدی منتقل می‌شود. طبیعی است که جانشین در زمان تبلیغات انتخاباتی وعده‌هایی داده که باید عمل کند. نمونه‌اش رئیس جمهور ژانیوس کوادروس است که وعده‌هایی داده و سعی می‌کند آن‌ها را عملی سازد.

اما چه اتفاقی می‌افتد؟ بار دیگر بر سر دو راهی قرار می‌گیریم: یا باید ارتش سرکوبگر را محدود کنیم یا آنکه از خیر سیاست مستقل ملی در امریکای لاتین بگذریم. اما متأسفانه برای هر تغییری در ساختار نیروهای مسلح باید بجنگیم زیرا آن‌ها اسلحه در دست دارند. آن‌ها نماینده‌ی طبقاتی هستند که از نظر تاریخی محکوم به فنا هستند اما حاضر نمی‌شوند که بدون مبارزه از منافع خود دست بکشند.

امکان دیگری هم هست که دیکتاتوری نظامی تازه‌ای برقرار شود، یا دیکتاتوری‌های موجود منسجم‌تر از پیش به سرکوب آمال مردم پردازند، و استثمار انسان را توسط انسان تشبد کنند، چراول بورژوازی ملی و طبقات پایین را افزایش دهند و انحصارات خارجی را بر سرنوشت مردم مسلط گردانند. سرکوب و سرکوب و فشار تا آخرین حد تحمل مردم.

نیروهای کارگری در هر یک از کشورهای امریکای لاتین که تحت چنین نظام‌های سلطه‌گری زندگی می‌کنند روز به روز بر عزم خود پای می‌فرسند تا خود را از سرکوب برهانند. آن‌ها از دور نمونه‌ی کوبا را می‌بینند و حتی شاید نمونه‌های بزرگتری را که در کشورهای سوسیالیستی و به خصوص اتحاد شوروی به وقوع پیوست و نخستین گام در راه رهایی انسان برداشته شد. کارگران آرام و پر خشم پیش می‌روند تا آنکه روزی

فرا بر سد تا در جایی جرقه‌ای بزند و شعله‌ی انقلابی تازه روشن شود و امریکای جنوبی را بلرزاند. در این حرکت انسانی عظیم گام‌های تاریخی برداشته می‌شود و دور نیست که همه امریکای لاتین را در نوردد.

## کادرهای حزب نو

واژه‌ی فرانسوی «کادر» به معنای قاب و چارچوب به خصوص در بُعد نظامی افسران وظیفه‌ی یک واحد نظامی که پس از آموزش فشرده به استخدام در می‌آیند واژه‌ای است که در ادبیات نظامی اغلب کشورهای جهان و وارگان سیاسی جنبش‌های انقلابی دنیا جا افتاده.

برخلاف انقلاب‌های قبلی قرن، انقلاب کوبا مجبور بود حزب خود را پس از به قدرت رسیدن تشکیل دهد. در اینجا گوارا به مشکلات و مسائل پیش رو در انتخاب کادرهای حزبی می‌پردازد، از جمله به هسته‌ی مرکزی اعضای آموزش دیده، فعال و مسؤولیت‌پذیر که اعضای جدید را آموزش دهند و به انسجام و تداوم حضور حزب کمک کنند. متن زیر گزیده‌ای است از مقاله‌ی گوارا به نام «کادرها، ستون فقرات انقلاب»، که در سپتامبر ۱۹۶۲ در «کوبا سوسیالیست» به چاپ رسید.

لازم نمی‌بینم درباره‌ی ویژگی‌های انقلاب مان زیاد بحث کنم، راهی که در اصل با انقلاب آزادیبخش ملی آغاز شد و به انقلاب سوسیالیستی تغییر ماهیت داد. کاری به تغییرات سریع و پیشرفت‌های آن هم نداریم که همان مردمی آن را رهبری کردند که در حمله‌ی حماسی به پادگان

مونکادا شرکت داشتند و در گرانما پیاده شدند و بعدها ویژگی سوسيالیستی انقلاب کوبا را اعلام کردند. سمپات‌ها، کادرها و سازمان‌ها به ساختار ضعیف اولیه‌ی جنبش پیوستند تا سیل مردمی به راه افتاد که اینک حامی انقلاب ما هستند.

زمانی که معلوم شد طبقه‌ی جدید اجتماعی قدرت را در کوبا قبضه کرده، محدودیت‌های فراوانی را حس کردیم که به واسطه‌ی تحويل دولتی ناکارآمد با آن روبه رو بودیم. هیچ نیروی کارآمدی نداشتیم تا پست‌های خالی را در دستگاه دولت به عهده بگیرد و در سازمان سیاسی و جبهه‌ی اقتصادی مددکارمان باشد.

بلافاصله پس از قبضه‌ی قدرت، پست‌های دیوانی و اداری به یک «شاره‌ی انگشت» پر شد. در این زمینه با مشکل عمدہ‌ای مواجه نشدیم، زیرا ساختار قدیمی هنوز به هم نریخته بود. دستگاه دولت با حرکتی گند و یکنواخت و تقریباً بی جان پیش می‌رفت. اما دارای ساختار و سازمان مشخص بود و در چارچوب همکاری غیر موثر، اکراه خود را نشان می‌داد و در مقابل تغییرات سیاسی که مقدمه‌ی دیگرگونی اقتصادی بود مقاومت می‌کرد.

جنبش ۲۶ ژوئیه در مبارزه‌ی درون‌گروهی جناح چپ و جناح راست خود به شدت آسیب دیده بود و نمی‌توانست خود را وقف بازسازی کند. حزب سوسيالیست خلق هم که سال‌ها غیرقانونی و غیرعلنی بود و بخش زیادی از نیروهایش را در دوران مبارزه از دست داده بود، نمی‌توانست کادرهای حزبی خود را برای پذیرش مسؤولیت جدید آماده کند.

زمانی که نخستین دخالت‌های دولت در اقتصاد آغاز شد، یافتن کادر خیلی پیچیده نبود. می‌توانستیم از میان کسانی که کمترین تجربه را در موقعیت‌های رهبری داشتند افرادی را به این کار بگماریم. اما با ملی کردن

کارخانه‌های امریکایی و بعدها کارخانه‌های بزرگ کوبا قحطی فن آوران و مدیران کارآمد آشکار شد. از طرف دیگر با خروج گسترده‌ی بسیاری از متخصص‌ها که جذب موقعیت‌های بهتری در شرکت‌های امپریالیستی یا سایر شرکت‌های امریکای لاتین می‌شدند نیاز شدیدی به تربیت کارشناس فنی داشتیم. دستگاه سیاسی دولت ضمن درگیر شدن با وظایف سازمانی مجبور بود به توده‌هایی که مشتاقامه خود را به انقلاب رسانده بودند و شوق فراگیری داشتند، مسائل ایدئولوژیک را عرضه کند.

همه‌ی ما وظایف خود را به بهترین شکلی که می‌توانستیم انجام می‌دادیم اما به هر حال مشکلات و ناراحتی‌هایی هم داشتیم. اشتباہات اداری فراوانی در سطوح مرکزی اجرایی به وقوع پیوست. مدیران کارخانه‌ها که مسؤولیت سنگینی بر عهده داشتند خطاهای فاحش و بزرگ مرتكب شدند. در دستگاه اجرایی دولت هم خطاهای سنگین اتفاق افتاد که رفته رفته به بوروکراسی آرام و بی‌تنشی منجر می‌شد که در حقیقت تخته‌ی پرش مشاغل و سمت‌های اداری کوچک و بزرگ به حساب می‌آمد که از توده‌ها فاصله می‌گرفت.

عامل عمدۀی خطاهای ما نداشتن درک صحیح از واقعیت موجود بود. ابزاری که برای انجام این امر مهم در اختیار نداشتیم و مانع می‌شد که حقایق را درست ببینیم و تشخیص دهیم و حزب را به سازمانی بوروکراتیک تبدیل می‌کرد. آن چه دولت و اراده‌ی کشور و تولیدات کارخانه‌ها را به خطر می‌انداخت همانا نداشتن کادرهای مجبوب حزبی در سطوح میانی بود. معلوم شد که برای توسعه‌ی کادرهای ایمان باید به مردم رجوع کنیم. اسم شبی که یک بار امتحان کرده بودیم، رجوع به مردم بود و تجربه‌ی آن را در اوایل انقلاب داشتیم. اما باید ساز و کار مشخصی برای آن تعیین می‌کردیم تا نتیجه‌ی مطلوبی به دست بیاوریم، چه در درک

نبض توده‌ها و چه در انتقال و رهبری سیاسی که در بیشتر موارد با دخالت شخصی و مداخله‌ی نخست وزیر فیدل کاسترو و سایر رهبران انقلاب انجام می‌شد.

در اینجا سؤال خود را مطرح می‌کنیم: کادر چیست؟ باید بگوییم که کادر فردی مجرب است که دانش سیاسی کافی به دست آورده و می‌تواند دستوراتی را که از طرف دولت مرکزی صادر می‌شود تفسیر کند و بر مبنای برداشت‌های خودش به توده‌ها منتقل کند، فردی که در عین حال از توده‌های مردم درک عمیقی دارد و نیازها و انگیزه‌های درونی آن‌ها را می‌شناسد.

کادر فردی است که نظم اداری و ایدئولوژیک دارد و سانترالیسم دموکراتیک را می‌شناسد و به کار می‌بندد و می‌داند چگونه تضادهای موجود در روش‌های جاری را ارزیابی کند تا بتواند به بهترین شیوه‌ی ممکن از آن‌ها بهره بگیرد. در زمینه‌ی تولید می‌داند چگونه اصول بحث آزاد و تصمیم فردی و مسؤولیت را به کار بینند. او فردی است که در مراحل مختلف وفاداری خود را به انقلاب به اثبات رسانده و همواره در همه‌ی سنگرهای آماده بوده و حتی حاضر است در راه انقلاب از جان خود نیز بگذرد. علاوه بر آن فردی است که می‌تواند به موقع تصمیم بگیرد و همین او را قادر می‌سازد که چنان‌گام بردارد که با اصول در تضاد نباشد. بنابراین کادر فردی خلاق است، رهبری با موضع برتر، کارشناسی با دید سیاسی خوب که با استدلال دیالکتیک می‌تواند بخش تولیدی زیرنظر را توسعه دهد یا توده‌ها را با موضع سیاسی خود پیش بیرد.

این انسان نمونه که با صفات دیریاب مزین است در میان مردم کوبار حضور دارد و هر روز او را می‌بینیم. نکته‌ی اساسی در کشف و بهره‌گیری از فرصت‌های لازم و رساندن او به مرحله‌ای از آموزش و پرورش

استعداد است که حداقل بهره‌وری را برای ملت داشته باشد.

تریت کادر وظیفه‌ای است که باید در زمینه‌ی وظایف روزانه قرار گیرد. این وظیفه باید به صورت سازمان یافته در مدارس خاص و زیرنظر مریبان و استادان مجرب که الگوی دانشجویان خود باشند انجام شود تا پیشرفت‌های ایدئولوژیک سریع‌تر به دست آید.

در نظامی که قرار است سوسیالیسم را پایه‌ریزی کند کادرها باید از نظر سیاسی بسیار با تجربه باشند و از نظر سیاسی پختگی لازم را کسب کنند. اما زمانی که بحث توسعه‌ی سیاسی مطرح می‌شود باید صرفاً دانش نظریه‌ی مارکسیستی را مدد نظر قرار ندهیم. باید از فرد مسؤولیت بخواهیم تا پاسخگوی اعمال خود باشد، انصباطی که از هر صنفی چشم‌پوشی نمی‌کند و کاری را که از عهده‌اش برنامی آید نمی‌پذیرد. باید پیوسته خواسته‌های انقلاب را تکرار کنیم و مشکلات آن را در میان بگذاریم. برای تربیت کادر باید اصل گزینش از میان توده‌ها را رعایت کنیم. در میان مردم می‌توانیم افرادی را انتخاب کنیم که مایل هستند ترقی کنند و با ایثار و از خودگذشتگی امتحان خود را پس داده با علاقمندی شان را به انقلاب نشان داده‌اند. پس آن‌ها را به مدارس ویژه می‌فرستیم و در صورتی که چنین مدارسی نباشد آن‌ها را در پست‌های مهم‌تر می‌گماریم تا در کار عملی مسولیت پذیری شان آشکار شود.

بدین ترتیب توانسته‌ایم گروه‌های زیده‌ای از کادرهای جدید را بیابیم و در سال‌های اخیر تربیت کنیم. اما توسعه و پیشرفت‌شان همواره کاری آسان نبوده است، زیرا رفقای جوان مجبور شده‌اند بدون رهبری حزبی و آموزش‌های لازم در جریان انقلاب قرار گیرند. عده‌ای موفق شده‌اند و عده‌ای نتوانسته‌اند در جریان انقلاب با آن همراه شوند و در میانه راه مانده‌اند، برخی هم در پیچ و خم دیوان‌سالاری گم شده‌اند یا دچار

وسوشه‌های قدرت شده‌اند.

برای تضمین پیروزی و وحدت انقلاب باید کادرهای مختلفی تربیت کنیم. به کادرهای سیاسی‌ای نیاز داریم که بتوانند پایه‌ی سازمان‌های توده‌ای ما باشند و توده‌ها را از طریق حزب متحد انقلاب سوسيالیستی هدایت کنند. ما با ایجاد مدارس استانی و ملی آموزش‌های انقلابی به این امر مهم دست یافته‌ایم. به کادرهای نظامی هم نیاز داریم. برای نیل به این هدف می‌توانیم از نیروهای جنگ آزموده و رزمندگان جوان استفاده کنیم، چه نیروهای زیادی وجود دارند که آموزش کافی ندیده‌اند اما در کوره‌ی مبارزه آبدیده شده‌اند. آن‌ها در سخت‌ترین شرایط مبارزه پخته شده‌اند و ایمان عمیقی نسبت به انقلاب دارند و کاملاً به نظام انقلابی وفادار هستند، زیرا از نخستین جرقه‌های انقلاب و نخستین جنگ چریکی در سیر اماسترا با آن پیوند داشته‌اند. کادرهای اقتصادی هم لازم داریم تا خود را وقف برنامه‌ریزی دشوار اقتصادی و سازماندهی دولت سوسيالیستی کنند که در نخستین گام‌های تاسیس قرار دارد.

لازم است که با افراد حرفه‌ای کار کنیم، جوان‌ها را تشویق کنیم که به یکی از حرفه‌های فنی مهم رو بیاورند و تلاش کنند که به علم نیروی مشوق ایدئولوژیک بدهند که توسعه و پیشرفت را تضمین می‌کند. لازم است که گروهی کارکشته تشکیل شود که بدانند چگونه از موقعیت‌ها بهره بگیرند و دانش فنی دیگران را در جهت دستیابی به بهره‌وری هدایت کنند و سازمان‌های دیگر دولت را به همگامی با بعض قدرتمند انقلاب بخوانند. وجه مشترک همه‌ی این کادرها آموزش سیاسی است. البته اطاعت کورکورانه از شعارهای انقلاب را نمی‌خواهیم، بلکه حمایت منطقی و مستدل را ترجیح می‌دهیم. ظرفیت ایثار و از خودگذشتگی می‌طلبد و توانایی تحلیل دیالکتیک که آن‌ها را قادر می‌سازد در همه‌ی سطوح

حضور داشته باشند و در عرصه‌ی تئوری و عمل انقلاب فعال باشند. این رفقا باید از میان توده‌ها طبق اصول و ضوابط انتخاب شوند و بهترین آن‌ها فرصت‌های عالی برای پیشرفت بیابند.

با تحقق همه‌ی این شرایط نقش کادر در هر یک از جبهه‌ها مشخص است. کادر جزء کلیدی نیروی محرکه‌ی ایدئولوژیک یعنی حزب متعدد انقلاب به شمار می‌آید. همان چیزی که دندوه‌های موتور را به حرکت درمی‌آورد. او دندوه‌ای است که باید سرجایش قرار گیرد تا موتور درست حرکت کند. این نیروی پویا به واقع فقط انتقال دهنده‌ی شعارها و خواسته‌های بالا یا پایین نیست، بلکه نیروی خلاقی است که به پیشرفت توده‌ها و آگاهی رهبران کمک می‌کند و نقطه‌ی اتصال بین آن‌هاست. وظیفه‌ی کادر و ماموریت مهم او آن است که مواظب باشد شور عظیم انقلابی فروکش نکند و ساکن نشود یا آنکه ضرباً هنگ آن کاهش نگیرد. موقعیت او بسیار حساس است. او آنچه را از مردم می‌گیرد به حزب منتقل می‌کند و خواسته‌های حزب را در میان مردم می‌پراکند.

پس ملاحظه می‌کنید که تربیت کادر وظیفه‌ای ضروری و سریع است که به هیچ روی نمی‌توان آن را به تعویق انداخت. دولت انقلابی وظیفه‌ی تربیت کادر را با جدیت و اهتمام فوق العاده‌ای دنبال می‌کند و با اعطای بورس‌های آموزش به افراد منتخب و برنامه‌های آموزشی برای کارگران، ایجاد فرصت‌های توسعه و پیشرفت فنی با تاسیس مدارس فنی ویژه و توسعه‌ی دبیرستان و دانشگاه فرصت‌های شغلی تازه‌ای فراهم می‌آورد. کوتاه سخن آنکه با گسترش کار، آموزش و شور انقلابی به مشابه رمز عملیات سراسری در کشور که از اتحادیه‌ی کمونیست‌های جوان آغاز شده در آینده انواع کادرهای انقلابی را خواهیم داشت و حتی کادر رهبری انقلاب نیز از میان همین افراد انتخاب خواهد شد.

مفهوم کادر با میزان ایثار و از خود گذشتگی و نمایش صداقت در آمیخته است که شاه بیت انقلاب است. کادرها در مقام رهبران سیاسی باید با عمل خود احترام توده‌ها را جلب کنند. آن‌ها باید به جد بکوشند که اعتقاد و دوستی رفقایی را به دست بیاورند که در پیشاهنگی مبارزه هدایت‌شان را به عهده دارند.

با در نظر گرفتن همین مسائل که ذکر شان رفت کادرهایی بهتر از منتخبان کارگران که در شوراها انتخاب شده‌اند و به عضویت حزب متعدد انقلاب سوسیالیستی در می‌آیند وجود ندارد که در کنار اعضای قدیمی ORS که از همه‌ی آزمون‌ها با سربلندی بیرون آمده‌اند به فعالیت خود ادامه می‌دهند. در آغاز کار حزب کوچکی تشکیل می‌دهند، اما تاثیر عظیمی بر کارگران می‌گذارند. بعدها حزب با گسترش اندیشه و آگاهی سوسیالیستی، کار و تعهد به آرمان‌های مردم را به ضرورتی اجتناب ناپذیر بدل می‌سازد. زمانی که رهبران میانی چنین ویژگی‌هایی داشته باشند، وظیفه‌ی دشواری که پیش رو داریم با خطاهای کمتری به انجام می‌رسد. پس از یک دوره آشتفتگی و روش‌های ناکارآمد، به سیاست‌های درستی رسیده‌ایم که دیگر نباید کنارشان بگذاریم. با انگیزه‌های پویای طبقه‌ی کارگر که از چشم‌های جوشان حزب متعدد انقلاب سوسیالیستی تغذیه می‌شود و با رهبری حزب‌مان وظیفه‌ی کادرسازی را به عهده می‌گیریم که توسعه‌ی پویای انقلاب را تضمین می‌کند. باید در این تلاش پیروز شویم.

## سخنرانی روز کارگر

جشن روز کارگر در هاوانا از شب قبل از اول ماه مه آغاز می‌شود و سخنرانی گوارا در آن موقع به رسمی تبدیل شد که تا به امروز ادامه دارد. متن ذیل از سخنرانی او در تالار تئاتر گارسیا لورکا انتخاب شده که در سی ام آوریل سال ۱۹۶۳ ایجاد شد. این گرد هم آیی به مناسبت انتخاب کارگران و افزارمندان نمونه‌ی کوبا در سال ۱۹۶۲ به همت کنفرانسیون کارگران انقلابی و وزارت صنایع برگزار شد که گوارا وزیر آن وزارت خانه بود.

رفقا!

بار دیگر در جشن بین‌المللی کارگران گرد هم آمده‌ایم تا یاد و خاطره‌ی رفقایی راگرامی بداریم که با تلاش و از جان گذشتگی در جبهه‌ی تولید و آرمان والای بنای سوسیالیسم موقعیت خود را به عنوان کارگران نمونه به اثبات رسانده‌اند، کارگران پیش رویی که در کارخانه‌های مختلف تحت نظارت وزارت صنایع قرار دارند.

طی دوازده ماه سال گذشته با رفقای کارگر صحبت کرده‌ایم و مذاکرات مداومی داشته‌ایم، کارگرانی که در کارخانه‌ها تلاش کرده و خود را وقف کار کرده‌اند.

بارها و بارها گفته‌ایم که در کارگران پیش رو تواضع بیش از حد مزیت نیست، بلکه نوعی عیب و شکست به حساب می‌آید. کارگر آگاه و پیش رو باید الگو باشد و این الگو را زنده و ملموس به رخ همه بکشد و تبلیغ کند. باید شور و اشتیاق خود را به همه منتقل کند و همه‌ی رفقای دیگر آن را سرمشق خود قرار دهند و تلاش‌های او بایستی به تلاش جمعی و متعدد همه‌ی کارگران تبدیل شود. او باید خود کمک کند تا تلاش کارخانه‌های نمونه به صورت عادت جمعی همه‌ی کارخانه‌های کشور و همه‌ی مرکز تولید درآید. کارگر آگاه باید مراقب باشد که ضمن افزایش بازدهی و کارآیی، آگاهی مردم را هم تعمیق ببخشد تا همراه با تقویت نیازهای مادی بنای سوسيالیسم، قدرت شکست ناپذیر آگاهی دختران و پسران مملکت تثبیت شود که در لحظات دشوار باید از میهن دفاع کنند.

طی یک سال این دو امر مهم تحقق یافت. اما بدون تلفات و اشتباه، لغزش و شتب‌گرد نبوده است. با شور و شوقی وصف ناشدنی همراه با ایشار در سال ۱۹۶۲ پی بنای جامعه‌مان را محکم کردیم. ما در آگاهی انقلابی در سراسر جهان نقش خود را ایفا کردیم. زمانی که با خطر هسته‌ای مهاجمان یانکی رو به رو شدیم، تمام مردم ما یکپارچه به پا خاستند و در ماههای اکتبر و نوامبر پاسخی به مهاجمان دادند که بی تردید در تاریخ ماندگار خواهد شد.

آنچه دیدیم مثالی ماندگار بود از این که مردم انقلابی می‌توانند با بزرگترین خطرات از جمله تهدید هسته‌ای مقابله کنند، تهدیدی که برای سایر جوامع جهان ملموس نیست. نمونه‌ای از پیروزی آگاهی انقلابی و اراده‌ی مردم، همبستگی نظامی همه‌ی کشورهای اردوگاه سوسيالیسم و همه‌ی آزادگان جهان، مردمی که در دروازه‌های یکی از متجاوزترین و قدرتمندترین نیروهای امپریالیستی قرار دارند، مردمی که پیروز شدند و

تمامیت ارضی و حاکمیت خود را حفظ کردند و از همه مهم‌تر به ساختن جامعه‌ی خودشان ادامه دادند.

رفقا! در سنگر تولید وظیفه‌ی سنگینی بر عهده مانهاده شده است. باید بی‌وقفه به تولید و سازندگی ادامه دهیم و از هیچ خطری نهراسیم. هیچ مشکلی را مانع راه خود نبینیم. سازندگی، توسعه و پیشرفت را وظیفه‌ی خود بدانیم.

هر سال که می‌گذرد، دست کم تجربه‌ای می‌اندوزیم و کمتر خطا می‌کنیم. هر سال از خطاهای خود و تجربه‌ی دیگر ملل جهان درس می‌گیریم. بدین ترتیب مبانی صنایعی خودکنا، و قدرتمند را پی می‌ریزیم که در آینده کشور به آن متکی خواهد بود و با توجه به منابع غنی کشاورزی و حاصلخیزی خاک و اقلیم مناسب، جهش بزرگی رو به جلو خواهد داشت.

همه‌تان از میزان اسف بار بی‌سوادان در سراسر کشور خبر دارید. همه‌ی ما شاهد این نبرد بزرگ علیه عقب‌ماندگی نرهنگی و در این مورد بی‌سوادی هستیم و در شرایطی خود داوطلب این نبرد فهرمانانه بوده‌ایم. اما بی‌سوادی نهایت عقب‌ماندگی فرهنگی مردم یک کشور است. هر چند کسانی که نظر خواندن و نوشن یاد می‌گیرند تنها یک گام به سوی فرهنگ برمی‌دارند، اما نمی‌توانند چیزی بر آن بیفزایند یا در آن نقشی داشته باشند.

فن آوری نوین گام‌های عظیمی برداشته است. برای آنکه در این کشور افزارمندان خوبی تربیت کنیم دیری نخواهد گذشت که دانستن یک زبان خارجی ضرورتی حیاتی باشد زیرا باید متون فنی را به زبان‌های دیگر بخوانیم. باید یاد بگیریم مشخصات فنی و دستورالعمل‌های آنان را به زبان‌های دیگر نیز بخوانیم. زیرا سرمایه‌داران به پیشرفت‌های فنی زیادی

دست یافته‌اند، بنابراین برای استفاده از تجارب مفید آن‌ها باید زبان بلد باشیم.

افزایش کارآیی و تقویت مهارت‌های فنی از وظایف اصلی دولت و قاطبه‌ی ملت است و به هیچ وجه نباید در آن کوتاهی شود. زنان و مردان باید تلاش کنند و به مطالعه پردازنند و حتی پس از خستگی کار روزانه هم نباید دمی از آموختن بیاسایند. حتی اگر به میزان روزانه یک ساعت یا نیم ساعت باشد هم مفید خواهد بود. آنان به این ترتیب سطح دانش خود را بالا می‌برند.

مهم نیست که در هفته‌ها و ماه‌های اول فاصله‌ای که طی می‌شود خیلی کم به نظر آید. این وظیفه‌ای است که سال‌های سال پیش روی ماقرار دارد و پایان هم نمی‌یابد. وظیفه‌ای دشوار که برای مبتدیان و نوسوادان و کارگرانی که سن‌شان زیاد است و خواندن و نوشتن نمی‌دانند انجام دادن آن سخت است. زیرا هر چه میزان کسب دانش نو بالاتر می‌رود، فرهنگ انقلابی تضعیف می‌شود و کاری کم و بیش تکلیفی تلقی خواهد شد که برای انجام وظیفه‌ی انقلابی لازم است و به واقع نیازی انسانی را برآورده می‌سازد. پس از مدتی هم وظیفه‌ی آموزش و یادگیری رها می‌شود.

تلاش فراوانی برای انجام این امر مهم صورت گرفته و باز هم صورت خواهد گرفت و منابع عظیم جامعه صرف آن می‌شود. ما اعتقاد داریم فرهنگ و بهداشت عمومی از جمله خدماتی است که هر چه برای مردم انجام دهیم کم است. عرضه‌ی هر چه بیشتر چنین خدماتی به نفع مردم است. پس تا می‌توانیم در این امر مهم کوتاهی نمی‌کنیم.

اما یادتان نرود معلم‌هایی که به کارگران سوادآموز درس می‌دهند در مراحل مختلف آموزش از چرخه‌ی تولید خارج می‌شوند و بنابراین دولت هزینه‌هایی را متحمل می‌شود که بازتاب آن را در سال‌های بعد می‌بینند.

باید به مسئله‌ی مهم دیگری هم پردازیم. میزان دستمزدها و تنظیم ساعات کار. این دو مسئله ظرف یک سال گذشته محور بحث‌های ما بوده است.

یادم می‌آید در شب اول ماه مه سال گذشته در محل همین آمفی‌تئاتر من عذرخواهی کردم که نتوانسته‌ایم این وظیفه را به نحو احسن انجام دهیم. امروز هم باید از شما عذر بخواهم، هر چند در میزان دستمزدها و تنظیم ساعت کار پیشرفت‌های چشمگیری داشته‌ایم، اما کافی نیست. از اواسط ماه آتی طرحی آزمایشی در کارخانه‌های مختلف آغاز می‌شود و نه تنها در وزارت صنایع بلکه در همه شاخه‌های اقتصادی اجرا خواهد شد.

می‌توانیم با تنظیم پرداخت‌ها و طبقه‌بندی مشاغل و مهارت‌ها در کل کشور و سیستم پرداخت عادلانه روش‌های خود را تکمیل کنیم. اما باید بر یک نکته که هنوز محل مناقشه است تاکید کنیم. میزان دستمزدهای جدید منطبق با ساعات کار الزاماً افزایش دستمزدها را تضمین نمی‌کند. چنانچه پیش از این هم توضیح دادیم، برای اولین بار در شاخه‌ی معدن و آن هم برخی معادن خاص، با توجه به دستمزدهای پایین و ساعات کار زیاد، اصلاح روش پرداخت به افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار انجامید. اما در همه شاخه‌های صنعت چنین اتفاقی نیفتاد.

الان گروهی از کارگران طبق مهارت‌های اکتسابی و نوع کار دستمزد مناسبی می‌گیرند و عده‌ی دیگری هم هستند که بیش از آن مقدار دریافت می‌کنند.

اعلان کرده‌ایم که همه‌ی کارگرانی که دستمزدشان از میانگین دستمزدهای جدید اعلان شده بالاتر است، هم‌چنان دستمزدهای خود را به همان میزان قبلی دریافت می‌کنند. اما دستمزدشان به دو بخش تقسیم

می‌شود. بخشی از آن به میزان کار تعیین شده و واقعی آن‌ها تعلق می‌گیرد به علاوه اضافه پرداختی که در قالب سوبسید انجام می‌شود. این کار به علت توجیه رفقایی صورت می‌پذیرد که طی سال‌های قبل و در شرایط متفاوت با امروز دستمزدهای بالا می‌گرفتند. زیرا در شرایط سرمایه‌داری و توسعه‌ی صنعتی آن دوره آشفتگی‌هایی وجود داشت که امروز نیست. با این حال همه‌ی کسانی که وارد آن شاخه‌های تولید می‌شوند به یک روش معین و در قالب نظام پرداخت جدید حقوق خود را دریافت می‌کنند، که یکی از مزایای آن افزایش میزان دستمزد مطابق با کیفیت کار کارگر است. در این طرح همه‌ی کارگرانی که استانداردهای کیفی و کمی را در یک محدوده‌ی زمانی معین رعایت می‌کنند، اما به دلیل عدم احراز شرایط دیگر نمی‌توانند دستمزد بیشتری دریافت کنند و به گروه و پایه‌ی بالاتر ارتقا یابند، فرصتی پیدا می‌کنند که تا با استناد به کیفیت کار خود رتبه‌ی حقوقی بالاتر را به دست آورند و دستمزد بالاتری دریافت دارند. پس ملاحظه می‌فرمایید که کیفیت کار در تعیین دستمزد افراد به حساب می‌آید.

نکاتی را که من گفتم وزیر کار هم پیشتر گفته بود. اما از آنجاکه این مسئله و معضل مهم سراسری است و در تمام کشور درباره‌ی آن بحث می‌کنند، لازم است موضوع در مجلس نمایندگان طرح شود و نکات مهم را در آن به وضوح شرح دهیم. اما بر یک نکته تأکید می‌کنم و تصور می‌کنم که کسی در آن شک نداشته باشد و آن این که نظام پرداخت حقوق جدید الزاماً به معنی افزایش دستمزد نیست.

در برخی موارد افزایش‌هایی صورت گرفته تا حقوق و مزایای پایین افراد به استاندارد تعیین شده برسد. در برخی موارد دستمزدها ثابت مانده و طبق مطالعات و بررسی‌های انجام شده چیزی بر آن نیافزوده‌ایم. در

مواردی خاص هم هر چند که دستمزدها بالاتر از سطح تعیین شده است کاهاش در مبلغ پرداختی صورت نگرفته و فقط تحت دو عنوان پرداخت می شود، بی آنکه در اصل مبلغ کاهاش صورت گرفته باشد.

برای روشن تر شدن مطلب باید بگوییم بخشی از حقوق، حقوق خود فرد است که به عنوان مثال به دلیل سوابق دریافت می کند و اگر پس از مدتی آن فرد به هر دلیل از شغل خود کناره گیری کند میزان حقوق و مزایای آن شغل به حالت عادی و نظام پرداخت مطابق با دیگران پرداخت می شود. دیگر از اضافه پرداختی و مزایای شغلی فرد قبلی در آن گروه و پایه خبری نخواهد بود.

در خاتمه عرایضم که کمی طولانی و خسته کننده است می خواهم به همه‌ی رفقا یادآوری کنم که امروز مسؤولیت بزرگی بر عهده‌ی ماست، همه‌ی ما بدون استثنای مسؤولیم.

امروز در اینجا گرد آمده‌ایم تا به کارگران نمونه و کارگران پیشتاز در عرصه‌ی تولید ارج نهیم. به همه‌ی هیات‌های کارگری که از سراسر دنیا تشریف آورده‌اند خوشامد می‌گوییم و به آن‌ها درود می‌فرستیم.

اما امروز یک نمونه‌ی الگو هستیم که دنیا به ما چشم دوخته و آینه‌ای هستیم که همه‌ی مردم امریکای جنوبی می‌توانند در آن نگاه کنند. ما باید موفقیت‌های خود را هر روز گسترش دهیم و اشتباهات خود را کم کنیم. ما نباید عیب‌ها و نارسایی‌های خود را پنهان کنیم، تا دیده نشود. این کار نه صداقت است و نه انقلابی گری. آن‌هایی که به ما چشم دوخته‌اند از اشتباهات‌مان درس می‌گیرند. رفقای ما در امریکای لاتین و سایر کشورهای آسیایی و آفریقایی هم که امروز برای استقلال و رهایی خود می‌جنگند از خطاهای ما درس می‌گیرند. ما نباید هیچ کدام از اشتباهات خود را پنهان کنیم. نباید حتی یکی از عیب‌های خود را مخفی کنیم، چه

آن‌هایی را که در گذشته مرتکب شده‌ایم و چه آن‌هایی را که حالا در استقرار سوسيالیسم انجام داده‌ایم.

وظیفه‌ی ماست که شفاف عمل کنیم. وظیفه‌ای که حالا بیشتر از هر زمان دیگری اهمیت دارد. همه‌ی ما در برابر مردم دنیا مسؤول هستیم که آن‌ها بدانند انقلاب کوبا چه می‌کند و چه خواهد کرد.

راه دشواری در پیش داریم، راهی پر از خطر و مشکلات. امپریالیسم در هر پیچ و خم جاده‌ای به کمین نشسته است و مترصد لحظه‌ای است که پای ما بلغزد تا به ما حمله کند. مرجعین امریکای لاتین هم منتظرند که ما خطاهای خود را به طور رسمی اعلام کنیم و با شادمانی آن را در بوق و کرناکنند. آن‌ها دوست دارند که به مردم امریکای لاتین و سایر خلق‌های جهان بگویند که اگر کشور کوچکی مثل کوبا که نه صنعت دارد و نه تکنولوژی سعی کند روی پای خود بایستد و انقلاب کند محکوم به شکست است.

ما نباید ذره‌ای تردید و ضعف به خود راه بدهیم. نه حالا که مهمانانِ مان چشم به ما دوخته‌اند و نه هیچ گاه دیگر که دوستان و دشمنانِ مان در سراسر جهان چشم به ما دارند و زندگی ما در برابر چشمان مردم امریکای لاتین قرار دارد که در ما امید به رهایی را می‌بینند. امید به این که خود را از زنجیرهای اسارت رها کنند.

رفقا! باید به آن‌ها واقعیت را نشان دهیم که در راه پیش رو با آن مواجه هستیم! به آن‌ها نشان دهیم که قادریم با دست خالی ارتش تا بن دندان مسلح را از پا درآوریم و با تشکیل ارتش خلقی و مصادره‌ی اسلحه‌ی دشمن او را در میدان مبارزه شکست دهیم و تمام مردم کوبا را بکپارچه به نیروی پیشاهنگی بدل کنیم که استبداد را بشکند و از بین ببرد! باید نشان دهیم که می‌توانیم تمام مردم خود را یک صدا بسیج کنیم

و فریاد مبارزه سر دهیم. رفقا ما شعارهای خود را می‌شناسیم. رفقا! باید نشان دهیم که از میدان مبارزه‌ی سخت و طولانی پیروز و سربلند بیرون می‌آییم، از دشمن نمی‌هراسیم و در دل دنیای امپریالیسم، کشوری سوییالیستی بنا می‌نهیم.

ما از هیچ خطری هراس به دل راه نمی‌دهیم و از حمله‌ی نظامی، محاصره‌ی اقتصادی، خرابکاری، تجزیه‌طلبی کشورهایی که می‌خواهند ما را خوار و ذلیل کنند نمی‌ترسیم. نشان می‌دهیم که مردم ما می‌توانند روی پای خود بایستند و تاریخ خود را بسازند.

رفقا همه‌ی ما باید صفت واحد باشیم، با ایمان محکم چشم به آینده بدوزیم و پیش برویم. باید روی پای خود بایستیم. و در هر گام که بر می‌داریم مطمئن و استوار باشیم. ما از حق خود نمی‌گذریم و از آنچه به دست آورده‌ایم دفاع می‌کنیم. از سوییالیسم.  
پاتریا او موئرته! [یا مرگ یا وطن]  
ونسه رموس! [ما پیروزیم]



## جنگ چریکی به مثابه روش مبارزه

جنگ چریکی نامی است که با نام گوارا درآمیخته است چه در عمل و چه در نظر. گوارا زمانی که در مکزیک دانشجو بود آموزش جنگ چریکی را به عهده داشت که به دنبال آن به گرانما حمله کردند. در سیر اماسترا او به رتبه کوماندانته (سرگرد) رسید که بالاترین درجه‌ی نظامی ارتش سورشیان بود. کتاب معروف او جنگ چریکی نام داشت. جان خود را هم در راه مبارزه و جنگ چریکی در بولیوی از دست داد.

مقاله‌ی زیر متن کامل «جنگ چریکی به مثابه روش مبارزه» است که در سپتامبر سال ۱۹۶۳ در «کوبا سوسیالیستا» به چاپ رسید.

جنگ چریکی در موقعیت‌های مختلف در موارد متعددی از مقاطع مختلف تاریخی به کار گرفته شده است و هر بار هم با اهداف گوناگون. موارد اخیر آن را در مبارزات رهایی بخش مردم شاهد بوده‌ایم که در آن نیروی پیشاهنگ مردم راه جنگ مسلحانه نامنظم را در مقابل قدرت‌های نظامی برتر برمی‌گزیند. آسیا، آفریقا و امریکا صحنه‌ی چنین مبارزاتی علیه استثمار، فئودالیسم و استعمار و استعمار نو بوده است. در اروپا جنگ چریکی در کنار جنگ منظم و ارتش منظم علیه اشغالگران در جریان بود.

در امریکای لاتین جنگ چریکی بارها به راه افتاد. در مواردی که نزدیک مرزهای ما صورت گرفته می‌توانیم به تجربه‌ی آگوستو سسار ساندینو و مبارزه‌ی او علیه نیروهای شناسایی امریکا در کوه‌های سگوبیا نیکاراگوئه اشاره کرد و یا تجربه‌ی جنگ انقلابی خودمان در کوبا. از آن زمان به بعد مسئله جنگ چریکی به بحث روز احزاب مترقی منطقه تبدیل شد و نحوه و امکان استفاده از آن در مبارزات بحث‌های داغی را برانگیخت.

در این مقاله ما دیدگاه‌های خود را درباره‌ی جنگ چریکی و نحوه‌ی صحیح کاربرد آن اعلام می‌کنیم.

قبل از هر چیز ذکر یک نکته ضرورت دارد. جنگ چریکی شکلی از مبارزه است و وسیله‌ای برای نیل به یک هدف. هدف اساسی و غیرقابل اجتناب هر انقلابی به دست آوردن قدرت سیاسی است. بنابراین در تجزیه و تحلیل شرایط مشخص در کشورهای مختلف امریکای لاتین، مبارزه مسلحانه را باید به شکلی محدود برای نیل به آن هدف در نظر گرفت.

بلافاصله این سؤال در ذهن شکل می‌گیرد که آیا جنگ چریکی در تمام کشورهای امریکای لاتین تنها راه رسیدن به قدرت است؟ آیا شکل مسلط مبارزه است؟ یا اینکه آن را هم می‌توان به عنوان یکی از اشکال فراوان مبارزه در نظر گرفت؟ در پایان سؤال می‌شود که آیا نمونه‌ی انقلاب کوبا قابل گسترش به سایر کشورهای امریکای لاتین هم هست؟ در بحث‌هایی که مطرح می‌شود کسانی که جنگ چریکی را تجویز می‌کنند مورد انتقاد قرار می‌گیرند که مبارزات توده‌ای را فراموش کرده‌اند و طوری رفتار می‌کنند که گویی این روش‌ها با یکدیگر هم خوانی ندارد. ما این نوع ب Roxور د را رد می‌کنیم. جنگ چریکی، جنگ مردم است، مبارزه‌ای توده‌ای. تلاش برای انجام چنین جنگی بدون حمایت توده‌ها

پذیرش خطر و فاجعه‌بار است. چریک‌ها مبارزان پیش‌آهنگ مهم مردم هستند که در محل‌هایی خاص مستقر می‌شوند و مسلح و آماده‌ی عملیات نظامی هستند برای دستیابی به یک هدف که همان کسب قدرت سیاسی است. آن‌ها حمایت توده‌های کارگران و دهقانان منطقه و محلی را دارند که در آن دست به عملیات می‌زنند. بدون این پیش‌فرض‌ها جنگ چریکی امکان بروز ندارد.

به اعتقاد ما انقلاب کوبا سه تاثیر مهم در جریان جنبش‌های انقلابی امریکای لاتین داشته است. نخست آنکه نیروهای مردمی می‌توانند در جنگ علیه ارتش به پیروزی برسند. دوم آنکه لزومی ندارد برای تحقق انقلاب همه‌ی شرایط فراهم باشد و قیام خود زمینه‌ی حرکت را فراهم می‌کند. سوم در کشورهای عقب مانده‌ی امریکای لاتین زمینه‌ی مبارزه‌ی مسلح‌انه روستاست. (جنگ چریکی)

نقش ما در توسعه‌ی مبارزه‌ی انقلابی در امریکای لاتین همین است و می‌توان در هر کدام از کشورهای منطقه به فراخور، جنگ چریکی را توسعه داد.

بیانیه‌ی دوم هاوانا صراحة دارد:

در کشورهای ما دو وضع غالب وجود دارد. صنعت عقب افتاده و سیستم فئودالی در کشاورزی. به همین علت گرچه کارگران در شرایط مشقت‌باری زندگی می‌کنند، ولی دهقانان وضعیتی به مراتب وخیم‌تر دارند و از استثمار و سرکوب وحشتناک در عذاب به سر می‌برند. با درنظر گرفتن محدودی استثنا اکثریت مطلق و گاه بیش از هفتاد درصد جمعیت امریکای لاتین را دهقانان تشکیل می‌دهند.

صرف نظر از مالکان که اغلب در شهر زندگی می‌کنند، باقی توده‌های

مردم به صورت «پئون» در مزارع کار می‌کنند و کارگر بی مزدِ سر زمین هستند و فقط برای سیر کردن شکم خود کار می‌کنند و دستمزد آنان آنقدر ناچیز است که قرون وسطی را به یاد آدم می‌آورد.

این شرایط امریکای لاتین است که نشان می‌دهد جمعیت فقیر مناطق روستایی آمادگی بالقوه‌ی تبدیل شدن به نیروی انقلابی را دارند.

ساختار ارتش‌هایی که نیروهای استثمارگر برای سرکوب طبقات محروم در اختیار دارند، برای جنگ منظم و کلاسیک آموزش دیده است. اما هنگام رویارویی با ارتش نامنظم و دهقانی که خانه‌شان پایگاه آن‌ها به شمار می‌آید، به کلی زمین‌گیر می‌شوند و در مقابل هر رزم‌منده‌ی انقلابی که به زمین می‌افتد ده نفر را از دست می‌دهند. زمانی که با دشمنی ناپیدا و شکست‌ناپذیر مواجه می‌شوند نمی‌توانند آموزش‌های آکادمیک و رزمی خود را که کلی به آن‌ها می‌بالند، نشان دهند. به سرعت همه‌ی اخلاقیات و اصول انسانی را زیر پا می‌گذارند؛ آموزش‌هایی که برای ترساندن و به انفعال کشیدن دانشجویان و کارگران شهری مرتب به نمایش می‌گذارند.

با مبارزه‌ی گروه‌های کوچک که مدام با ورود نیروهای جدید تغذیه می‌شوند، جنبش‌های توده‌ای شکل می‌گیرد و نظم کهن هزاران قطعه می‌شود و در این هنگام است که طبقه‌ی کارگر و توده‌های شهری تصمیم می‌گیرند مبارزه را ادامه دهند.

چه چیزی باعث می‌شود که از همان آغاز مبارزه نیروهای شکست‌ناپذیر مردمی به رغم تعدد نفرات، قدرت و تدارکات دشمن پیروز شوند؟ نیروی مردم! پشتیبانی مردم عامل دوام و بقای آن‌هاست.

اما دهقانان هم طبقه‌ای از طبقات اجتماعی هستند که به دلیل سرکوب شدید و عقب نگه داشته شدن و تحقیر و اتزراوی که در آن زندگی می‌کنند

به رهبری طبقه‌ی کارگر و روشنفکران انقلابی نیاز دارند. بدون حمایت آن‌ها نمی‌توانند مبارزه را آغاز کنند و به پیروزی برسند.

در شرایط تاریخی حاضر امریکای لاتین، بورژوازی ملی قادر نیست مبارزه علیه فئودالیسم و امپریالیسم را آغاز کند. در کشور خود ما تجربه نشان داده است که این طبقه حتی زمانی که منافع خود را با امپریالیسم یانکی در تضاد آشکار می‌دید، از ترس خشم توده‌های استثمار شده و انقلاب اجتماعی نمی‌توانست با امپریالیسم مبارزه کند.

در تکمیل این اظهارات که روح انقلابی بیانیه‌ی دوم هاوانت است، در بندی دیگر اعلان می‌شود:

شرایط ذهنی در هر کشوری، عوامل آگاهی، سازماندهی و رهبری بسته به میزان توسعه یافته‌گی کشور در وقوع یا تعویق انقلاب موثر است. اما دیر یا زود، در هر دوران تاریخی به محض ایجاد شرایط عینی، سازماندهی محقق می‌شود و با قیام رهبری انقلاب به وقوع می‌پیوندد.

این که شرایط به صورت صلح آمیز محقق شود یا پس از زایمانی سخت و دردناک به دنیا بیاید، به نیروهای انقلابی مربوط نمی‌شود بلکه به عملکرد نیروهای ارتجاعی جامعه‌ی کهن بستگی دارد. انقلاب در تاریخ، مثل پزشکی است که به تولد نوزاد کمک می‌کند، فورسپس را به کار نمی‌گیرد، مگر آن که لازم باشد و به تولد نوزاد کمک کند. درد زایمان امید به زندگی بهتر را برای توده‌های ستم دیده و استثمار شده به ارمغان می‌آورد.

امروزه انقلاب در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین اجتناب ناپذیر است. کسی نمی‌تواند این واقعیت را نادیده بگیرد. شرایط اسف‌بار استثماری که بشر در آن زندگی می‌کند، باعث وقوع انقلاب در امریکای لاتین می‌شود، با آگاهی انقلابی توده‌ها، با بحران جهانی امپریالیسم و با

جنبیش جهانی مردم ستم دیده.

ما تجزیه و تحلیل خود را از جنگ چریکی در امریکای لاتین  
بر همین مبنای آغاز می‌کنیم.

گفته‌ایم که مبارزه‌ی مسلحه‌ی یکی از راه‌های دست‌یابی به هدف است.  
مسئله‌ی ما در وله‌ی نخست تجزیه و تحلیل هدف است و این که آیا کسب  
قدرت سیاسی در امریکای لاتین از راهی به جز مبارزه‌ی مسلحه‌ی  
امکان‌پذیر هست یا نه.

مبارزه‌ی مسالمت آمیز از طریق جنبش توده‌ای سازمان یافته در شرایط  
خاص بحرانی شاید موجب شود که قدرت حاکمه‌کنار برود و نیروهای  
خلقی به قدرت برستند و دیکتاتوری پرولتاریا ایجاد کنند. از دیدگاه نظری  
در صحت این مدعای حرفی نیست. اما در تحلیل مشخص در امریکای  
لاتین به نتایج زیر می‌رسیم: در کل، شرایط عینی موجود امریکای لاتین  
چنان است که باعث می‌شود توده‌ها علیه بورژوازی و حکومت  
زمین‌داران به قوه‌ی قهریه متول شوند. در بسیاری از کشورهای جهان  
بحران قدرت و شرایط ذهنی اجتماعی مناسب نیز دخیل است. بی‌تر دید  
اگر در کشورهایی همه‌ی شرایط موجود باشد انفعال در کسب قدرت  
سیاسی جنایت است. در سایر کشورهایی که شرایط مهیا نیست باید به  
شیوه‌های دیگر مبارزه روی آورد و صحت و لزوم آن را بررسی کرد و  
طبق شرایط موجود هر کشوری به بررسی نظری آن موضوع پرداخت.  
تنها چیزی که تاریخ برای تحلیل‌گران مجاز نمی‌داند غلط بودن  
دیکتاتوری پرولتاریاست. هیچ کس نمی‌تواند مدعی نقش حزب  
پیش‌آهنگ باشد. مگر مدرک دانشگاهی است. حزب پیش‌آهنگ بودن  
یعنی این که پیشاپیش صفوں طبقه‌ی کارگر در مبارزه برای کسب قدرت  
سیاسی قرار بگیرد و بداند چه طور آن‌ها را هدایت کند تا سریع‌تر به

قدرت دست یابند. راه‌های میان‌بر را هم بداند. نقش احزاب انقلابی همین است و تجزیه و تحلیل‌های آن‌ها باید عمیق و دقیق باشد تا جای هیچ‌گونه اشتباہی نماند.

در حال حاضر در امریکای لاتین وضعیت متزلزل بین دیکتاتوری الیگارشی و فشار مردمی حاکم است. منظور از «الیگارشی» اتحاد ارجاعی بین بورژوازی و طبقه‌ی زمین‌داران هر کشور است که بسته به نفوذ و وسعت فئودالیسم برقرار شده. این دیکتاتوری در چارچوب خاص حقوقی عمل می‌کند که برای تسهیل ادامه‌ی حاکمیت نامحدود طبقاتی خود تدارک دیده‌اند. در حال حاضر با فشار روزافزون توده‌های مردم هم رو به رو هستیم. آن‌ها بر دروازه‌های صلاحیت بورژوازی مشت می‌کویند، صلاحیتی که واضعین آن برای مهار توده‌ها مجبورند آن را نقض کنند. خشونت عربان همه‌ی قوانین مستقر تنها به افزایش تنش در میان نیروهای مردمی و تقویت آن‌ها منجر می‌شود. دیکتاتوری الیگارشی سعی می‌کند به منظور تغییر قانون اساسی و سرکوب پرولتاپیا از نظم کهن استفاده کند. تضادها از همین نقطه آغاز می‌شود. مردمی که نمی‌توانند نظم کهن را پذیرند زیر بار نظم نو هم نمی‌روند که دیکتاتوری با وضع قوانین تازه و فرساینده می‌کوشد آن‌ها را خرد کند. نباید طبیعت سلطه‌گر و محدودکننده‌ی دولت بورژوازی را فراموش کنیم. لینین معتقد است:

«دولت محصول و تجلی آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است. دولت در مکان و زمانی شکل می‌گیرد که تضادهای طبقاتی آشتی پذیر نیست. از دیگر سو وجود دولت خود ثابت می‌کند که تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیر است. (دولت و انقلاب)

به عبارت دیگر نباید اجازه دهیم واژه‌ی «دموکراسی» در واژگان سیاسی استبدادی که طبقات حاکم به راه انداخته‌اند لوث شود و مفهوم عمیق خود را از دست بدهد و در قالب مفهومی نو به آزادی‌های نیمبندی اطلاق شود که به مردم می‌دهند. مبارزه برای مشروعيت بورژوازی، بدون طرح مباحث قدرت انقلابی تنها مبارزه‌ای برای بازگرداندن نوعی دیگر از دیکتاتوری و نظم عقب‌مانده‌ی طبقات حاکم است. این مبارزه مثل این می‌ماند که وزنه‌ی آهنی سبک‌تری به زنجیر پاهای محکوم بینندند.

در شرایط درگیری، الیگارشی همه‌ی قول و قرارهایش را زیر پا می‌گذارد و به مردم حمله می‌کند و نقاب دموکراسی‌اش را به کناری می‌زند. هر چند همیشه سعی می‌کند از ساختارهایی که برای سرکوب در اختیار دارد بهره بگیرد. در حال حاضر باز هم مسئله‌ی چه باید کرد؟ پیش می‌آید. پاسخ ماروشن است. خشونت در انحصار استثمارکنندگان نیست، استثمارشوندگان هم مجاز به استفاده از آن هستند، به علاوه آن‌ها که در هر موقعیتی خشونت را به کار نمی‌گیرند و تنها در صورتی که چاره‌ی دیگری نباشد به آن متولّ می‌شوند. خوشه مارتی می‌گوید: کسی که در کشور جنگی راه می‌اندازد که می‌تواند جلو آن را بگیرد، اگر نگیرد خیانت کرده است. همچنین است اگر کسی جلو جنگی را بگیرد که می‌توان از آن احتراز کرد؟ لین می‌گوید:

سوسیال دموکراسی هرگر جنبه‌های احساسی جنگ را نمی‌پذیرد. جنگ بی‌جهت را به عنوان عملی وحشیانه و حیوانی محکوم می‌کند. اما سوسیال دموکراسی می‌داند تا زمانی که استثمار انسان از انسان وجود دارد و جامعه به طبقات تقسیم شده، جنگ اجتناب ناپذیر است. این استثمار بدون جنگ از بین نمی‌رود و جنگ همواره و همه جا از طرف استثمارگران و طبقات سرکوب‌گر و حاکم آغاز می‌شود.

لین این حرف‌ها در سال ۱۹۰۵ گفته بود. بعدها در برنامه‌ی نظامی انقلاب پرولتاریایی مفهوم عمیقی از تجزیه و تحلیل کسی که مبارزه‌ی طبقاتی را می‌پذیرد، نمی‌تواند از بروز جنگ داخلی احتراز کند که در هر جامعه‌ی طبقاتی طبیعی است و تحت شرایط خاص گریزناپذیر است و مبارزه طبقاتی را تشدید می‌کند. هر انقلاب بزرگی هم آن را تایید می‌کند. نفی جنگ داخلی و به فراموشی سپردن آن، افتادن به دامان اپورتونیسم و نفی انقلاب سوسیالیستی است.

یعنی نباید از خشونت بترسیم که قابل‌هی اجتماعات جدید است. فقط باید در نظر داشته باشیم که این خشونت را به موقع رها کنیم، در لحظه‌ای که رهبری مردم آن را تشخیص می‌دهد.

از دو عامل اصلی که به تعمیق مبارزه کمک می‌کند و ذهنیت را آماده می‌سازد یکی آگاهی نسبت به ضرورت تغییر است و دیگری اطمینان از وجود شرایط تحقق این تغییر انقلابی. این دو عامل در جمع با شرایط عینی در همه‌ی کشورهای امریکای لاتین موجود است و به تعمیق مبارزه در شرایط موجود جهانی کمک می‌کند و با توجه به شرایط و روابط بین‌المللی شکل عمل انقلابی را تعیین می‌کند.

هر چند دوری از کشورهای سوسیالیستی تاثیر مطلوبی را روی آن‌ها نگذارد، اما نمونه‌ای که در نزدیکی شان هست روشنگر موضوع خواهد بود. فیدل کاسترو در ۲۶ ژوئیه امسال [۱۹۶۳] اعلام کرد:

وظیفه‌ی نیروهای انقلابی به خصوص در این لحظه تشخیص آرایش نیروها و صفت‌بندی‌های جهانی در عرصه‌ی بین‌المللی است و در ک این که چنین تغییراتی مبارزه‌ی مردم را تسهیل می‌کند. وظیفه‌ی انقلابیون امریکای لاتین انتظار برای معجزه‌ی روابط بین‌الملل و تحقق انقلاب سوسیالیستی در امریکای لاتین نیست، بلکه باید از هر فرصتی بهره بگیرند

و از آن به نفع انقلاب استفاده کنند و جنبش انقلابی را به پیش ببرند و انقلاب کنند!

عده‌ای می‌گویند: «ما قبول داریم که در موارد خاصی جنگ انقلابی راه مناسب قبضه‌ی قدرت سیاسی است، اما از کجا می‌توانیم رهبر بزرگی پیدا کنیم؟ فیدل کاسترو را از کجا گیر بیاوریم که ما را به پیروزی رهنمون شود؟» فیدل کاسترو هم مثل هر انسان دیگری محصول شرایط تاریخی است. رهبران سیاسی و نظامی که در صورت امکان در وجود یک فرد تجلی می‌یابند که مبارزه‌ی انقلابی را در امریکای لاتین پیش می‌برند، هنر جنگ را در جریان جنگ می‌آموزنند. کار یا حرفا‌ی نیست که از کتاب راهنمای کتاب درسی آن را بیاموزند. مبارزه خود بزرگترین آموزگار است. بی‌تردد وظیفه‌ی ساده‌ای نیست و البته خطرات فراوانی بر سر راه قرار دارد.

در مسیر مبارزه‌ی مسلحه‌نه دو لحظه‌ی بسیار خطرناک وجود دارد که برای آینده‌ی انقلاب مضر است. نخستین این دو خطر در مرحله‌ی مقدماتی و آماده‌سازی نیروهای مبارزه پیش می‌آید که به معیارهای قاطعیت در راه مبارزه مربوط می‌شود و هدف نیروهای انقلابی مردمی را مشخص می‌کند. زمانی که دولت بورژوازی به مواضع مردم حمله می‌کند و از موضع قدرت برتر آن‌ها را سرکوب می‌کند طبیعی است دفاع در برابر دشمنی برخوردار از توان نظامی مسائل و مشکلاتی را به وجود می‌آورد. اگر حداقل شرایط ذهنی و عینی تحقق یافته باشد، دفاع مسلحه‌نه توصیه می‌شود، اما نه به شکلی که نیروهای مردمی مثل گوشت دم توپ مدام از نیروهای نظامی سرکوب‌گر ضربه بخورند. دفاع مسلحه‌نه در ضمن نباید به آخرین مراحل مبارزه منتقل شود. جنگ چریکی در یک لحظه‌ی خاص جنبش مقاومت مردمی است و ظرفیت حمله به دشمن را در هر شرایطی

مهیا می‌بیند. و این آمادگی و ویژگی باید پیوسته تقویت شود. قابلیت‌هایی از این دست با گذشت زمان شخصیت نیروهای مردمی را آشکارتر می‌سازد. بدین معنی که جنگ چریکی دفاع شخصی منفعلانه نیست، دفاع همراه با حمله است و از لحظه‌ی شروع، چشم‌انداز کسب قدرت سیاسی را پیش رو دارد.

این لحظه اهمیت فراوانی دارد. در روند تغییرات اجتماعی تفاوت بین خشونت و عدم خشونت را نمی‌توان با تعداد گلوله‌ای رد و بدل شده سنجید، بلکه شرایط مشخص و موقعیت‌ها تعیین‌کننده است. باید با شناخت موقعیت، لحظه‌ی مناسب را بیابیم که نیروهای مردمی ضمن اذعان به ضعف خود هدف استراتژیک را از نظر دور نمی‌دارند؛ در آن لحظه باید برای تقویت روحیه مبارزان دست به اقدام زد. تعادل بین نیروهای دیکتاتوری الیگارشی و فشار نیروهای مردمی را باید بر هم بزنیم. استبداد می‌کوشد در موضع عادی به نیروی قهریه متولّ نشود. باید کاری کرد که به صورت عریان نقاب از چهره بردارد و بدون ظاهرسازی و عوام‌فریبی چهره‌ی واقعی خود را نشان دهد. یعنی همان چهره‌ی خشن و استبدادی نیروهای ارتجاعی و این امر مبارزه را به جایی می‌رساند که دیگر راه برگشت ندارد. آغاز برنامه‌ی بلندمدت عملیات نظامی علیه نیروهای سرکوبگر به نقش مردم در ایفای وظایف انقلابی شان بستگی دارد و این که در چه زمانی حمله صورت گیرد یا فرمان عقب‌نشینی صادر شود. دوری جستن از لحظات خطر بستگی مستقیمی به رشد نیروهای خلقی دارد. مارکس همواره تاکید می‌کرد که وقتی روند مبارزه‌ی انقلابی شروع شد، پرولتاریا باید مدام ضربه بزنند و یک دم آسایش نداشته باشد. اگر انقلاب عقب‌گرد کند پیش نمی‌رود. مبارزان زمانی که خسته شوند ایمان خود را از دست می‌دهند و در آن زمان برخی از مانورهای

بورژوازی به بار می‌نشیند. یکی از این راه‌ها برگزاری انتخابات و تحويل و تحول حکومت به آدم‌های ظاهر الصلاح و موجه بالحن کلام آرام و چهره‌ی زیباست که به جای چهره‌ی خشن دیکتاتورها می‌آید. با آنکه کودتای نیروهای ارتعاعی را توسط ارتش ترتیب می‌دهند و نیروهای مترقبی هم مستقیم یا غیرمستقیم از آن حمایت می‌کنند. نیروهای بورژوازی حرکات دیگری هم دارند که در این مجال فرصت پرداختن به همه‌ی آن‌ها نیست و قصد نداریم تا کتیک‌های آنان را بررسی کنیم.

کافی است به عملیات کودتا پردازیم که در بند بالا به آن اشاره کردیم. رهبران نظامی ارتش را چه به دموکراسی؟ چه نوع تعهدی را می‌توان از آن‌ها انتظار داشت؟ مگر آن‌ها صرفاً ابزار دست سلطه‌ی طبقات مرتعج و واپس‌گرا و انحصارات امپریالیستی نیستند که تنها ارزش‌شان به اسلحه‌ای است که برای سرکوب در دست دارند. آیا می‌توان از آن‌ها انتظار داشت که به اربابان خود پشت کنند؟

زمانی که شرایط سلطه برای سرکوبگران دشوار می‌شود، نظامیان توطنه می‌کنند تا دیکتاتور را سرنگون کنند زیرا تاریخ مصرف او تمام شده است. معلوم می‌شود که او دیگر قادر به ادامه‌ی سلطه بدون توسل به خشونت عریان نیست و این امر منافع انحصارات را در آن لحظه تامین نمی‌کند.

این مطالب مربوط به افراد شرافتمند ارتش نمی‌شود که با خروج از صفوف سرکوبگران در کنار مردم قرار می‌گیرند و در واقع علیه هم قطاران خود می‌شورند. باید از آن‌ها در صفوف انقلاب بهره‌گرفت و به هیچ روی نمی‌توان آن‌ها را جزو کاست نظامیان سرکوبگر دانست.

انگلیس سال‌ها قبل در مقدمه‌ای بر چاپ سوم جنگ داخلی فرانسه اظهار داشته بود:

کارگران پس از هر انقلابی باید مسلح باشند، بنابراین خلع سلاح

کارگران نخستین فرمان بورژوازی است که قدرت را قبضه کرده است. بنابراین پس از هر انقلابی که کارگران در آن به پیروزی دست می‌یابند، مبارزه‌ی تازه‌ای آغاز می‌شود که با شکست کارگران پایان می‌یابد.» (نقل از لینین در دولت و انقلاب)

این مبارزه‌ی مداوم که در آن برخی تغییرات رسمی انجام می‌گیرد و سپس عقب‌نشینی می‌کنند چندین دهه در دنیاً سرمایه‌داری تکرار شده است. اما بدتر از آن مغبون شدن مداوم پرولتاریاست که طی مدت بیش از یک قرن تکرار شده.

خطر دیگری که وجود دارد آن است که رهبران احزاب پیشرو بخواهند شرایط انقلابی را کش بدهنند تا زمان عمل انقلابی فرا برسد و از برخی از جنبه‌های مشروعیت بورژوازی بهره بگیرند و هدف را گم کنند، که در زمان عمل اتفاق می‌افتد و آنگاه هدف استراتژیک را به فراموشی می‌سپرند. هدف دستیابی به قدرت سیاسی.

زمانی که رهبران احزاب مارکسیست لنینیست می‌توانند اهمیت لحظات را دریابند و با تحلیل مشخص توده‌ها در مسیر مبارزه‌ی درست هدایت کنند، این دو لحظه‌ی مهم و دشوار انقلاب را که تحلیل کردیم به راحتی پشت سر می‌گذارند.

در تشریح این مسایل به نتیجه رسیدیم که فکر مبارزه‌ی مسلحانه مثل فرمول جنگ چریکی روشی از مبارزه است که مورد پذیرش همگانی قرار گرفته. چرا فکر می‌کنیم که جنگ چریکی در حال حاضر با شرایط امریکای لاتین راه صحیحی است؟

بحث‌های اساسی که انجام داده‌ایم ما را به این نتیجه رسانده که ضرورت جنگ چریکی را به عنوان مبارزه‌ی محوری در امریکای لاتین تبیین کنیم.

نخست آنکه دشمن برای بقای خود در قدرت مبارزه خواهد کرد، پس لازم است که ارتش سرکوبگر ویران شود. برای انجام آن باید با ارتش خلقوی به آن حمله کنیم. چنین ارتضی خلق الساعه به وجود نمی‌آید، باید از زرادخانه‌ی دشمن اسلحه تامین کند. همین امر مستلزم مبارزه‌ای سخت و طولانی خواهد بود که رهبران ارتش خلقوی را در معرض دید دشمن قرار می‌دهد که به راحتی آن‌ها را می‌یابند و با برتری نظامی وارداتی که در اختیار دارند مورد حمله قرار می‌گیرند بی‌آنکه فرصت دفاع کافی داشته باشند و بتوانند مانور دهنند.

به عبارت دیگر هسته‌ی چریکی مناطقی تشکیل می‌شود که مستعد مبارزه است و امنیت و تداوم فرماندهی انقلاب را تضمین می‌کند. نیروهای شهری تحت امر ستاد فرماندهی ارتش خلق می‌توانند عملیات بسیار مهمی را به انجام برسانند. اما سرکوب این گروه‌ها بی‌تردد اندیشه‌ی انقلاب و رهبری آن را خاموش نمی‌کند. ادامه‌ی آن جرقه‌هایی است که در سنگرهای روستایی روح انقلابی توده‌ها را شعله‌ور می‌سازد و نیروی تازه نفس را برای درگیری‌های دیگر تامین می‌کند.

به علاوه ساختار دولت آینده در همین هسته‌ها شکل می‌گیرد، دستگاه دولت با دیکتاتوری طبقاتی که در طول دوره‌ی انتقال قدرت در راس امور قرار می‌گیرد. هر قدر مبارزه طولانی تر باشد مسائل اداری و دیوانی پیچیده‌تر می‌شود و برای حل و فصل معضلات، کادرهای زیادی باید تربیت شوند تا از پس مشکلات اداری و توسعه‌ی اقتصادی آتی برآیند. دوم شرایط عمومی دهقانان و ویژگی تهاجمی آن‌ها در مبارزه با ساختار فنودالی در چارچوب اتحاد استثمارگران داخلی و خارجی.

باز می‌گردیم به دو مین بیانیه‌ی هاوانا:

در اوآخر قرن گذشته [نووزدهم] مردم امریکای لاتین خود را از بند

استعمار اسپانیا رهانیدند اما نتوانستند بر استثمار غلبه کنند. مالکان و زمین داران به قدرت سیاسی استعمارگران اسپانیایی دست یافتند، سرخپوست‌ها به برده‌گی رنج آور خود ادامه دادند، امریکای لاتین در برده‌گی ل خود ماند و کمترین امید مردم زیر قدرت چکمه پوش‌ها و ستم سرمایه‌های خارجی فرو مُرد. این سرنوشت کشورهای امریکای لاتین بود که با تغییراتی در ظاهر ادامه می‌یافت.

امریکای لاتین امروزه تحت سلطه‌ی قدرتی به مراتب درنده‌خوتر قوی‌تر و بی‌رحم‌تر از امپراتوری استعماری اسپانیا قرار دارد.

رویکرد امپریالیسم یانکی با توجه به واقعیت‌های تاریخی انقلاب سرکش امریکای لاتین چیست؟ آماده‌سازی زمینه برای راه انداختن جنگی تمام عیار علیه مردم امریکای لاتین، ایجاد دستگاه سرکوب، زمینه‌چینی سیاسی، تهیه ابزار سرکوب شبه قانونی که نمایندگان الیگارشی‌های ارتقاضی و واپس‌گرا در آن هم‌پیمان شده‌اند تا انقلاب مردم امریکای لاتین را با داغ و درفش خفه کنند.

شرایط عینی نشان می‌دهد که قدرت بالقوه و بالفعل دهقانان ما باید در خدمت آزادی امریکای لاتین قرار گیرد.

### سوم ویژگی سراسری مبارزه

آیا این مرحله‌ی جدید از آزادسازی امریکای لاتین را می‌توان مواجهه دو نیروی محلی دانست که برای کسب قدرت در یک منطقه‌ی معین با هم رو به رو شده‌اند؟ دشوار است. مبارزه‌ای تا پایی جان است که بین نیروهای مردمی و همه‌ی نیروهای سرکوب‌گر درگرفته. این هم در عباراتی که نقل شده آمده است.

یانکی‌ها به علت منافع مشترک دخالت خواهند کرد زیرا مبارزه در

امریکای لاتین تعیین‌کننده است. در واقع از همین حالا شروع کرده‌اند و در آماده‌سازی نیروهای سرکوبگر و سازماندهی دستگاه عریض و طویل سرکوب در سراسر قاره نقش فعالی دارند. اما از حالا به بعد با تمام توان پیش خواهند آمد، آن‌ها با همه‌ی اسلحه‌ی کشتار جمعی که در اختیار دارند به میدان می‌آیند. با تمام قوا می‌کوشند که مانع همبستگی انقلابی شوند و اگر در جایی انقلاب به پیروزی برسد، حملات خود را باز از سر می‌گیرند. آن را به رسمیت نمی‌شناسند. سعی می‌کنند بین نیروهای انقلابی تفرقه بیندازند. از هیچ نوع خرابکاری رویگردان نیستند، مزاحمت‌های مرزی ایجاد می‌کنند و کشورهای ارتجاعی را وامی دارند که به مخالفت با آن پردازند و می‌کوشند از نظر اقتصادی آن را خفه کنند و مجال نفس کشیدن را از آن بگیرند و یک کلام آن را از صحنه‌ی روزگار محو کنند. تصویر امریکای لاتین همین است و پیروزی در یک کشور دشوار است. اتحاد نیروهای سرکوبگر را باید با وحدت نیروهای مردمی خشی کرد. در همه‌ی کشورهایی که سرکوب از حد تحمل می‌گذرد، باید علم عصیان و انقلاب را برافراشت و این پرچم ضرورت تاریخی باید ویژگی فارهای داشته باشد.

چنانچه فیدل کاسترو گفته است سلسله جبال آند باید سیراماسترای امریکای لاتین باشد و پنهانی سرزمین‌هایی که این قاره را تشکیل می‌دهد صحنه‌ی مبارزه‌ی مرگ و زندگی علیه امپریالیسم.

نمی‌توانیم بگوییم چه زمانی این مبارزه سراسری می‌شود، حتی نمی‌توانیم بگوییم چه قدر دوام می‌آورد، اما می‌توانیم وقوع پیروزمندانه‌ی آن را پیش‌بینی کنیم، زیرا نتیجه‌ی گریزناپذیر شرایط تاریخی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است و سیر آن نمی‌تواند قهقهایی باشد. وظیفه‌ی همه نیروهای انقلابی هر کشوری است که در صورت

فراهم بودن شرایط اقدام کنند و کاری به وضع کشورهای دیگر نداشته باشند. استراتژی عمومی با تعمیق مبارزه مشخص می‌شود. پیش‌بینی ویژگی سراسری مبارزه حاصل تحلیل قدرت هر یک از کشورهای، اما دلیلی وجود ندارد که قیام‌های انفرادی و شورش‌های خودجوش را نادیده بینگاریم. درست همان‌گونه که آغاز مبارزه در بخشی از کشور به گسترش آن در قلمرو جغرافیایی آن کشور منجر می‌شود، آغاز جنگ انقلابی در گسترش شرایط جدید در کشورهای همسایه نقش دارد. گسترش انقلاب‌ها به طور طبیعی جزر و مد‌هایی را به تناسب ایجاد می‌کند. زمانی که انقلابی در اوج قرار دارد ضدانقلابی به حضیض می‌افتد و زمانی که انقلابی سقوط می‌کند ضدانقلابی اوج می‌گیرد. در چنین لحظاتی وضع نیروهای مردمی به هم می‌ریزد و آن‌ها باید موضعی تدافعی بگیرند تا کمترین تلفات را متحمل شوند. دشمن در سطح قاره بسیار قدرتمند است. بنابراین ضعف‌های نسبی بورژوازی محلی را در منطقه‌ای محدود نمی‌توان مبنای تصمیم‌گیری قرار داد. بدتر از آن تصور سازش الیگارشی‌ها با مردم مسلح است. انقلاب کوبا زنگ خطر را به صدا درآورده است. قطبی شدن نیروها کامل می‌شود؛ تمام جبهه‌ی استعمارکنندگان در یک طرف با تمام جبهه‌ی استعمارشوندگان در طرف دیگر. توده‌های خرد بورژوازی بسته به منافع و موضع‌گیری سیاسی به یکی از دو طرف متمایل می‌شود، بی‌طرفی استثناست. جنگ انقلابی یعنی همین.

فرض کنیم که هسته‌ی چریکی فعال می‌شود.

هسته‌ای چند نفره محلی‌هایی را برای جنگ چریکی مناسب تشخیص می‌دهند، گاهی تصمیم به ضدحمله می‌گیرند و گاه حمله‌ای برق آسا مدد نظر قرار می‌دهند و عملیات را آغاز می‌کنند. اما مسائل زیر باید روش

شود: در آغاز ضعف نسبی نیروی چریکی چنان است که عملیات منطقه‌ای بایستی با هدف آشنایی با محل، ارتباط‌گیری با مردم منطقه و ایجاد پناهگاه‌هایی باشد که سرانجام به پایگاه چریکی تبدیل می‌شود.

بکان چریکی تنها در صورتی دوام می‌آورد که توسعه و پیشرفت خود را برابر شرط بگذارد: تحرک مداوم، تهاجم مداوم و حفظ روحیه‌ی جنگی. بدون استفاده‌ی مناسب از این عناصر تاکتیک نظامی واحد چریکی به زحمت می‌تواند خود را حفظ کند. باید به یاد داشته باشیم که قهرمانی مبارز چریکی در چنین شرایطی به اهداف مورد نظر و گستره‌ی آن و ایثار و از خودگذشتگی بستگی دارد.

ایثار معنی اش این نیست که هر روز دست به حمله‌ی رو در رو بزنیم و با دشمن درگیر شویم، بلکه ایثار اشکال متفاوتی دارد که از نظر جسمی و روحی هر چریک را سر پانگه می‌دارد.

چریک‌ها از حملات گسترده‌ی دشمن در امان نخواهند بود. گاهی دشمن آن‌ها را از هم دور می‌کند و کسانی را که به اسارت خود درمی‌آورد به شهادت می‌رساند. آن‌ها را مثل حیوانات شکاری تعقیب می‌کنند و در مناطقی که دست به عملیات می‌زنند دائمًا دشمن را در تعقیب خود می‌بینند. حفظ آمادگی جنگی مداوم بر هر چیزی مقدم است، زیرا در برخی موارد دهقانان هراسان و وحشت‌زده برای حفظ جان خود چریک‌ها را تحويل ارتش سرکوبگر می‌دهند. آن‌ها چاره‌ای ندارند جز مرگ یا پیروزی و آن هم در زمینی که مرگ در همه جا حاضر است و پیروزی اسطوره‌ای است که تنها یک انقلابی به آن فکر می‌کند.

قهرمانی چریک همین است. تحرک شکلی از مبارزه است و نداشتن تحرک و خودداری از حمله در لحظاتی خاص شکل دیگری از آن. زمانی که با برتری کلی دشمن روبه رو می‌شوند، روش درست، یافتنی

تакتیک‌هایی است که در نقطه‌ای خاص خود به برتری برسند. حالا یا از طریق افزایش تمرکز نیروی بیشتر از واحدهای دشمن یا استفاده از مسیری که ضمن پوشش امنیتی مناسب صفواف دشمن را درهم بربیزد. در چنین شرایطی باید به پیروزی بیندیشیم، اگر برتری نسبی مشخص نباشد بهتر است از حمله صرف نظر شود. تا زمانی که فرد در موضع چه طور و کی قرار دارد، باید به جنگی رو بیاورد که به پیروزی منجر نمی‌شود.

نبردهای چریکی در چارچوب عملیات سیاسی و نظامی شکل می‌گیرد و رشد می‌کند که خود بخشی از آن هستند. در چارچوب همین مبارزه است که آن‌ها با زدن پایگاه موقیت‌های ارتش چریکی را تضمین می‌کنند. این پایگاه‌ها نقاطی است که دشمن با تلفات سنگین می‌تواند به آن نفوذ کند، آن پایگاه انقلاب است، پناهگاه و ستاد فرماندهی عملیات آتی و گسترده‌ی نیروی چریکی در آن محل قرار دارد.

زمانی فرا می‌رسد که دشوارهای سیاسی و تاکتیک‌های طاقت‌فرسا حل می‌شود. چریک‌ها باید نقش خود را در مقام پیش‌آهنگ توده و بازوی مسلح مردم فراموش کنند. آن‌ها باید شرایط سیاسی‌ای ایجاد کنند که نیروی انقلابی از حمایت کامل توده‌ها برخوردار باشد. خواسته‌های دهقانان باید تا حدودی با توجه به شرایط برآورده شود تا کل جمعیت دهقانی منطقه به صورت یکپارچه و مصمم عمل کند.

اگر شرایط نظامی از همان لحظات نخست دشوار باشد شرایط سیاسی هم کم از آن نخواهد بود. اگر یک اشتباه نظامی چریک‌ها را از بین برد، خطای سیاسی در طولانی مدت مانع پیشرفت آن‌ها می‌شود.

مبارزه سیاسی - نظامی است. پس باید آن را در هر دو موضع درک کرد و پیش برد.

نیروهای چریکی در جریان رشد خود به نقطه‌ای می‌رسند که ظرفیت

عملیاتی دارند و می‌توانند یک منطقه را در اختیار خود بگیرند. با توجه به اینکه نفرات زیادی در یک محل متتمرکز شده‌اند عملیات گندو آغاز می‌شود به این ترتیب که یکی از فرماندهان شاخص ارتش چریکی، چریکی سرشناس به منطقه‌ی دیگری متقل می‌شود و زنجیره‌ی جنگ چریکی را توسعه می‌دهد، اما تحت فرماندهی هسته‌ی مرکزی عمل می‌کند.

لازم به ذکر است که بدون تشکیل ارتش مردمی امید به پیروزی محال است. ارتش چریکی باید به ابعاد معینی برسد. ارتش خلقی در شهرها و سایر نقاط تحت اشتغال دشمن شاید متتحمل خساراتی شود اما توان بالقوه‌ی نظامی برای واکنش و ضد حمله محفوظ می‌ماند. باید در نظر داشته باشیم که نتیجه نهایی محو دشمن باشد. پس همه مناطقی که به تصرف چریک‌ها در می‌آید و مناطقی که عملیات ایدایی در آن‌ها صورت می‌گیرد و در پشت جبهه‌ی دشمن قرار دارد و نیروهایی که در شهرهای بزرگ فعال هستند باید از فرماندهی واحدی دستور بگیرند. نمی‌توان گفت که این سیستم فرماندهی همان سلسله مراتب نظامی است، بلکه ساختاری استراتژیک بر آن حاکم است. در شرایطی که امکان جنگ چریکی و آزادی عمل وجود دارد، چریک‌ها باید همه دستورات استراتژیک را از فرماندهی واحد مرکزی بگیرند که در مناطق امن و مستحکم قرار دارد و شرایط را برای وحدت همه‌ی نیروهای مردمی در زمان معینی فراهم می‌آورد.

جنگ چریکی یا جنگ آزادی‌بخش سه مرحله دارد. نخست استراتژی دفاعی. گروه کوچکی به دشمن ضربه می‌زند و می‌گریزد اما در منطقه‌ی محصور و کوچک پناه نمی‌گیرد بلکه با جنگ و گریز در منطقه هر بار که می‌تواند ضربه‌ی دیگری به دشمن وارد می‌کند. پس از آن مرحله‌ی

آرامش و تعادل نیروست که طی آن امکان حمله از طرف چریک‌ها یا ارتش سرکوبگر برابر است. سرانجام مرحله‌ی نهایی آغاز می‌شود که با حمله به واحدهای سرکوبگر و تصرف شهرهای بزرگ و حملات گسترده ادامه می‌یابد و با انهدام ارتش پایان می‌گیرد.

در مرحله‌ی آرامش و تعادل نیرو، زمانی که هر دو طرف در موضع تدافعی قرار دارند و مراقب هم هستند، توسعه‌ی ارتش چریکی ویژگی‌های دیگری می‌طلبد. مانور و قدرت‌نمایی نظامی با ستون‌های بزرگ که به نقاط قوت دشمن حمله می‌کنند و جنگ و گریز و جابه‌جاوی نبرد و حملات متعدد از جمله‌ی آن ویژگی‌های است. با توجه به توان رزمی ارتش در ضد حمله و مقاومت، مانورها و حملات ایدایی را نمی‌توان جایگزین جنگ چریکی کرد، بلکه تنها بخشی از عملیات واحدهای بزرگ ارتش چریکی است تا آنکه سرانجام در ارتش خلقی متبلور می‌شود. در آن زمان هم چریک‌ها از عملیات رزم چریکی استفاده می‌کنند و به طور مشخص پیشاپیش نیروهای ارتش مردمی حرکت می‌کنند و خطوط مخابراتی دشمن را از کار می‌اندازند و با خرابکاری دستگاه دفاعی دشمن را منهدم می‌کنند.

پیش‌بینی کرده‌ایم که جنگ تمام قاره را فرا بگیرد. یعنی گسترش خواهد یافت و جبهه‌های متعددی گشوده می‌شود و در مدت زمانی طولانی خون‌های بسیاری می‌ریزد و تلفات انسانی زیادی متحمل خواهیم شد. اما نتیجه‌های که می‌گیریم به نفع ماست. پدیده‌های قطبی شدن نیروها در آمریکای لاتین صفوں استثمار‌شوندگان را از استثمار‌کنندگان جدا می‌سازد و زمانی که پیش‌آهنگ مسلح خلق قدرت را قبضه می‌کند امپریالیست‌ها و استثمار‌کنندگان داخلی با هم از بین می‌روند. مرحله‌ی اول انقلاب سوسیالیستی تبلور می‌یابد و مردم بر زخم‌های خود مرهم می‌نهند

و آمده‌ی سازندگی سوسياليستی می‌شوند.

آیا امکان دیگری به جز خون‌ریزی وجود ندارد؟

از مدت‌ها قبل که تقسیم‌بندی جهانی انجام شد ایالات متحده سهم شیر قاره‌ی ما را گرفت. امروزه امپریالیست‌های دنیاً قدیم به پیشرفت‌های تازه‌ای دست یافته‌اند و بازار مشترک اروپایی ایالات متحده را تهدید می‌کند. این تحولات به درگیری بین امپریالیست‌ها می‌انجامد تا هر کدام سهم بیشتری از بازار جهانی به دست آورند. صرف نظر از این که تعلل در مبارزه‌ی طبقاتی جایز نیست و سیاست انفعالی به ضرر آن است. ائتلاف با بورژوازی که هر قدر هم در یک قطع زمانی انقلابی جلوه کند، در نهایت ائتلافی شکننده خواهد بود. عامل زمان را باید از دست بدھیم. تشدید تضادها در امریکای لاتین چنان سرعنی دارد که تضادهای «معمولی» اردوگاه سرمایه‌داری را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

بورژوازی ملی در اکثر بخش‌ها متحد امپریالیسم ایالات متحده است و باید در هر کشور دیگری به همان سرنوشت دچار شود. حتی در مواردی که پیمان‌ها یا تضادهای مشترک بین بورژوازی ملی و سایر امپریالیست‌ها با امپریالیسم امریکا مطرح می‌شود چارچوب مبارزه تغییری نمی‌کند و دو جبهه‌ی استثمار‌شوندگان و استثمار‌کنندگان در برابر هم صف آرایی می‌کنند. قطبی شدن نیروهای آشتی‌ناپذیر و دشمنان طبقاتی، تا به حال سریع‌تر از تضادهای بین استثمار‌کنندگان پیش رفته است. دو اردوگاه وجود دارد: آلتراتیوها هم برای هر کسی روشن است و هر بخشی از مردم می‌دانند چه باید بکنند.

اتحاد برای پیشرفت تلاشی است برای مهار آنچه مهار ناشدنی است.

اما اگر پیش‌روی و نفوذ بازار مشترک اروپایی با هر گروه امپریالیستی دیگری در امریکای لاتین تشدید شود، در آن صورت برای نیروهای

مردمی چاره‌ای نمی‌ماند جز آنکه به مبارزه‌ی خود ادامه دهد و مهاجمان جدید را از قصد خود آگاه کنند.

هیچ موضع، هیچ سلاح و هیچ سری را نباید در اختیار دشمن طبقاتی قرار دهیم.

مبازه در امریکای لاتین شروع شده است. مرکز توفان در ونزوئلاست، یا گواتمالا، کلمبیا، پرو یا اکوادور؟ آیا این درگیری‌های پراکنده نشانه‌ای بی‌قرار نیست؟ نتیجه‌ی درگیری‌های امروز اهمیتی ندارد. تا زمانی که هدف نهایی مطرح است شکست موقت یکی دو جنبش اهمیت چندانی ندارد. تردیدی نداریم که مبارزه روز به روز شکوفاتر می‌شود و بر آگاهی مردم افزوده خواهد شد و نیاز به تغییرات انقلابی را نباید از نظر دور بداریم.

این یک پیش‌بینی است. تاریخ ثابت خواهد کرد که حق با ماست. تجزیه و تحلیل شرایط عینی و ذهنی در امریکای لاتین و در جهان امپریالیستی نشان می‌دهد که برآورد ما بر مبنای ییانیه‌ی دوم هاوانا دقیق و صحیح است.



## کامیلو

در ۲۸ اکتبر سال ۱۹۵۹ هواپیمای حامل کامیلو سیین فوئگوس یکی از بهترین فرماندهان ارتش کاسترو که از کاماگوای عازم هاوانا بود ناپدید شد. به رغم جست و جوی گسترده که کاسترو به شخصه هدایت آن را به عهده گرفت، هیچ اثری از هواپیما پیدا نشد. سیین فوئگوس از تزدیکترین یاران و رفقای گوارا بود که کتاب اخیرش جنگ چریکی تقدیم نامه‌ای مفصل خطاب به کامیلوست. چهار بند نهایی یادنامه‌ی ذیل از آن تقدیم نامه است.

گوارا این قطعه را در اکتبر سال ۱۹۶۴ برای «برده الیو» نوشت اما انتشار آن را به تعویق انداخت تاروی آن کار کند و قطعه‌ای بهتر و درخور باشد. اما او فرصت نکرد و بردۀ اولیو آن را در شماره‌ی مخصوص یادمان «چه» چاپ کرد.

یاد، زنده کردن گذشته است و به خاطر آوردن رفتگان. یادآوری کامیلو یادآوری گذشته یا مرده است، اما کامیلو بخش زنده‌ی تاریخ انقلاب کوباست و به خاطر وجود خودش هرگز نخواهد مُرد. دلم می‌خواهد برای رفقای خودم در ارتش انقلابی بگویم که این چریک خستگی ناپذیر که بود و چه کرد. می‌توانم این کار را انجام دهم، زیرا اورا

بهتر از هر کسی می‌شناشم. او همواره در کنار من بود. از اولین ساعات اندوهبار عقب‌نشینی آلگریا دو پیو به بعد با هم بودیم. وظیفه‌ی خود می‌دانم که از او یاد کنم نه فقط در مقام یک هم‌رزم. کامیلو در شادی و غم و در پیروزی‌ها همواره مثل برادری مهربان در کنار من بود.

زمانی که در آخرین لحظات در مکزیک به ما پیوست تصور نمی‌کردم او را بشناشم. او از ایالات متحده آمده بود بی‌آنکه معرفی‌نامه‌ای یا توصیه‌نامه‌ای داشته باشد و همه به او به دیده‌ی تردید نگاه می‌کردند و در آن اوضاع خطرناک به او اعتماد نداشتند. او هم در کشتی گرانما همراه با هشتاد و دو تن که از دریا گذشتند، آمد تا جانی تازه به امریکای جنوبی بیخشد.

من پیش از آنکه با کامیلو ملاقات کنم با او آشنا شدم. از طریق کلماتی که بعدها به نماد و نشانه بدل شد. در آن لحظه فاجعه‌بار آلگریا دو پیو. من زخمی شده بودم و در محوطه بازی دراز به دراز افتاده بودم. در کنار من رفیقی غرق در خون آخرین خشابش را خالی می‌کرد و آماده مرگ می‌شد. شنیدم که یکی به آرامی گفت: شکست خورده باید تسلیم شویم. «بعد صدایی غران را شنیدم که به نظرم صدای مردم بود: هیچ کس تسلیم نمی‌شود! هیچ کس!»

پس از ماجراهای فراوان، نجات پیدا کردیم - من مدیون همت رفیق آلمایدا بودم و پنج نفر از ما از قله‌های بلند نزدیک کابو کروس عبور کردیم. در یک شب مهتابی به سه رفیق دیگر برخوردهیم که به آرامی خوابیده بودند و انگار ترسی از سربازان نداشتند. فکر می‌کردیم دشمن باشند. آن‌ها را از جا پراندیم. اتفاقی نیفتاد اما همین باعث شد که بعدها مایه‌ی شوخی و خنده شود. این که من هم آنجا بودم و پرچم سفید را من بلند کردم که شلیک نکنند چون ما را با سربازان باتیستا اشتباه گرفته بودند.

هشت نفری راه افتادیم. کامیلو گرسنه بود و می خواست غذا بخورد، نمی دانست چه طور و کجا، فقط گرسنه بود و غذا می خواست. سر همین قضیه حرفمن شد، چون اصرار داشت به کلبه‌ی یکی از روستاییان نزدیک شویم و غذا بگیریم. دوبار به خاطر «همین گرسنه‌ها» نزدیک بود به چنگ ارش بیفتیم و ده دوازده نفر از رفقایمان را از دست دادیم. در روز نهم «شکموها»‌ی گروه برند و ما به کلبه‌ای روستایی رفتیم و غذا خوردیم و همگی مریض شدیم. کامیلو از همه مریض‌تر بود، زیرا با ولع و اشتهای تمام تا می‌توانست خورد.

طی این مدت من بیشتر پزشک بودم تارزمnde. کامیلو را در پشت کلبه خواباندم و رژیم غذایی سفت و سختی برایش تعیین کردم. در آنجا از او مراقبت و مواضیبت می‌کردیم. مشکل ما رفع شد و ما باز با هم بودیم و روزها به هفته و هفته‌ها به ماه بدل می‌شد و تعدادی از رفقای ما در این میان به خاک افتادند. کامیلو با نشان دادن رشادت و قابلیت‌های خود به درجه‌ی ستونی ستون مارسید که بعدها به ستون شماره یک خوسه مارتی تغییر نام یافت که زیر نظر مستقیم فیدل کاسترو اداره می‌شد. آلمیدا و رائول سروان بودند، کامیلو ستون گروه شناسایی جلودار بود، افی خنیو آمی خیداس ستون عقب‌دار بود. رامیرو بالدس ستون یکی از ستون‌های رائول بود و کالیختو سرباز یکی از جوخه‌های دیگر. همه‌ی نیروهای ما در آنجا بودند و من پزشک گروه بودم. به دنبال نبرد اوپرو من به درجه‌ی سروانی ارتقا یافتم و یکی دو روز بعد فرمانده‌ی یک ستون را به عهده گرفتم. زندگی ادامه می‌یافت و یک روز کامیلو سروان ستونی شد که فرمانده‌ی اش را من به عهده داشتم، ستون شماره ۴. در واقع این تقسیم‌بندی برای فریب دشمن بود و گرنه ستون دوم بودیم. کامیلو در آنجا قابلیت‌های خود را نشان داد. با تلاش خستگی ناپذیر سربازان دشمن را

شکار می‌کرد. یکی از سربازان دشمن را از چنان فاصله‌ی نزدیکی زد که پیش از افتادن تفنگ‌اش آن را در هوای گرفت. یک بار هم سربازان دشمن را که در جست و جوی ما بودند دید و اقدامی نکرد تا آنکه در تیررس ما قرار گرفتند و از دو طرف به آن‌ها حمله کردیم. البته فرصت کمین از دست رفت زیرا یکی از افراد ما عصبی شد و پیش از نزدیک‌تر شدن دشمن آن‌ها را به گلوله بست. کامیلو استاد پیش‌آهنگ لقب گرفته بود، چریک کاملی که راه خود را پیدا کرد.

زمانی که می‌خواستیم دوباره به پینو دل آگوا حمله کنیم و فیدل از من خواست کنارش بمانم و مسؤولیت حمله به دشمن را به او سپرده، دچار دلشوره شدم. قرار بود کامیلو به اردوگاه دشمن حمله کند و یک بخش آن را به محاصره درآورد و تصرف کند. اما زمانی که توفان تیر و آتش شروع شد او و مردان تحت امرش مواضع نگهبانی را زدند و پیشروی را آغاز کردند. وارد ده شدند و هر سربازی را که توانستند اسیر کردند با کشتنند. خانه به خانه همه جا را گرفتند، بعد نوبت دشمن رسید که مقاومت خود را سازمان داد و باران سرب قربانیان خود را از میان افراد ما انتخاب کرد. نودا و کاپوتی دو تن از باران ارزشمند ما در میان کشته شدگان بودند. یک مسلسل چی با افراد خود پیشروی کرد، اما در یک لحظه در میان تبادل آتش گرفتار شد. وقتی دستیار او کشته شد سرباز تیربار را انداخت و فرار کرد. نزدیک سپیده دم بود. حمله از شب قبل آغاز شده بود. کامیلو به سوی تیربار هجوم برد تا آن را بردارد که دو گلوله به او اصابت کرد. یکی به پای چپ او خورد. یکی هم به شکم. رفقا او را از مهلکه به در بر دند. ما دو کیلومتر دور از محل بودیم و دشمن هم بین ما قرار داشت. صدای مسلسل را شنیدیم و فریاد نیروهای دشمن را که می‌گفتند: «تفنگ کامیلو افتاد». یا «آن هم فرنچ کامیلوست! زنده باد باتیستا.» همه ما تصور کردیم

کامیلو کشته شده است. بعدها با خوشحالی متوجه شدیم که گلوله وارد شکم او شده، اما به روده‌ها و اعضای حیاتی دیگر ش آسیبی نرسانده. حادثه غم‌بار ۹ آوریل پیش آمد. کامیلو رفت تا در دشت‌های اورینته افسانه‌ی دیگری خلق کند و در دل نیروهای دشمن هراس بیفکند که در منطقه‌ی وایامو به تحرکاتی دست زده بودند. ناگهان خود را در محاصره‌ی ششصد سرباز دید و او تنها بیست نفر در اختیار داشت. تمام روز را در مقابل پیشوی دشمن مقاومت کرد که دو دستگاه تانک هم در اختیار داشت. شب فرار تماشایی خود را به اجرا گذاشت.

بعد نوبت حمله که شد. در مواجهه با خطر به عقب احضار شد. زیرا او فرد مورد اعتماد فیدل بود و هر وقت فیدل به جبهه‌ای می‌رفت جانشین او می‌شد.

بعدها داستان رشادت‌ها و حملات پی در پی او بر سر زبان‌ها افتاد. پیروزی‌های او در دشت‌های لاس بیاس پیش آمد که از عملیات دشوار بود. او قهرمانانه عمل کرد و دیدگاه سیاسی و قاطعیت او در دفاع از انقلاب و قدرت و سرسپردگی اش به مردم زبانزد همه بود.

کامیلو خنده‌رو و بذله‌گو بود. یادم هست که در سیراماسترا یکی از دهقانان که از قهرمانان ایثارگر و انقلابی ما بود از کامیلو شاکی شده که چپ چپ نگاهش کرده و به او لقب ناجوری داده بود. دوست دهقان ما به من مراجعه کرد که فرماندهی ستون را به عهده داشتم و گفت که دوست ندارد به او اهانت شود. چون از اصل ماجرا اطلاع نداشتم به سراغ کامیلو رفتم و توضیح خواستم. ظاهرآ کامیلو رفتار غریب مرد را دیده بود و نگاهی سرزنش بار به او اندادته و گفته بود فلان... مرد که معنی آن را نمی‌دانست خیال کرده بود به او متلک می‌گوید و ناراحت شده بود.

کامیلو یک چراغ الکلی داشت که با آن گربه می‌پخت و به افراد

جدیدی که به گروه می‌پیوستند تعارف می‌کرد. یکی از «امتحان‌های» ورودی اعضاً جدید بود و کسانی که در این امتحان رد شدند و گوشت گربه نخوردند کم نبودند. کامیلو آدم بذله گویی بود و هزاران لطیفه بلد بود. مدام لطیفه می‌گفت. علاقه‌اش به مردم و سرشت خاکی بخشی از شخصیت او بود. این ویژگی‌ها که امروزه گاه فراموش می‌کنیم، یا از آن به سادگی می‌گذریم، نشان ویژه‌ی او بود و در هر عملیاتی خود را نشان می‌داد. ویژگی ارزشمندی که هر کسی نمی‌تواند به آن دسترسی پیدا کند. درست است که به قول فیدل او خیلی کتاب نخوانده بود، اما هوش طبیعی مردم را داشت که او را از میان هزاران نفر برگزیدند و در جایگاهی رفیع قرار دادند که شایسته‌اش بود. کامیلو سرسپرده و وفادار بود. سرسپرده‌گی بی‌حد شخصی به فیدل و وفاداری به مردم. مردم و فیدل یکی بودند و علاقه و ایثار کامیلو چنان بود که آن‌ها را در چشم او هم یکی می‌کرد.

چه کسی کامیلو را کشت؟ چه کسی حیات ظاهری مردی را گرفت که در میان مردم زنده است؟ تا زمانی که مردم نخواهند چنین مردانی نمی‌میرند، دشمن او را کشت. آن‌ها او را کشتند زیرا مرده‌ی او را می‌خواستند. زیرا هواپیماها امن نیست و خلبان‌های ماهر زیادی نداریم، زیرا کار بسیاری بر سر او ریخته بودند و باید به سرعت خود را به هاوانا می‌رساند. او به علت ایثار و علاقه‌اش به کار کشته شد. کامیلو از خطر نمی‌هراسبد. به استقبال خطر می‌رفت با آن عشق‌بازی می‌کرد و از پس آن برمی‌آمد، ذهنیت چریکی داشت و سه چهار تکه ابر توی آسمان او را نمی‌ترساند که سوار هواپیما نشود. کامیلو زمانی کشته شد که همه او را می‌شناختند، دوستش داشتند و او را می‌ستودند؛ این اتفاق شاید می‌باید خیلی پیش‌تر پیش می‌آمد، اما آن موقع فقط داستان سرگذشت یک چریک می‌شد.

همان طور که فیدل گفت کوبا پُر از کامیلوست و من اضافه می‌کنم هزاران کامیلو داشته‌ایم - کامیلو پیش از آن که حلقه‌ی آن‌ها را کامل کند مُرد. کامیلو به صفحات تاریخ پیوست. کامیلو و کامیلوهای دیگر، آن‌هایی که تا این مرحله نرسیدند و کامیلوهای دیگری که از این پس خواهند آمد، معیار فدرت مردم هستند، آن‌ها تبلور اراده‌ی مردمی هستند که برای دفاع از آرمان و شرف خود می‌جنگند و به اهداف عالی خود ایمان دارند.

خیلی حرف‌ها مانده که درباره‌ی او نگفته‌ایم. او زنده است و نمی‌توان به راحتی او را در خاک گذاشت، زیرا در خاک کردن او هم مثل کشتن اوست. بهتر است همین طور بماند، عقاید اقتصادی اش را که به طور دقیق تبیین نشد می‌گذاریم برای فرصتی دیگر. اما باید یادمان باشد که کامیلو گوهری یک دانه بود، انقلابی کامل، مردی از میان خلق، هنرمند انقلاب و کسی از دل خلق و ملت کوبا بیرون آمد. در ذهن او سستی و فریب راهی نداشت.

کامیلوی چریک، باید هر روز به یاد بیاید. کامیلو زنده است تا انقلاب زنده است. او مُهر و نشان خود را بر انقلاب کوبا حک کرده است. او در میان قهرمانانی که پیش از پیروزی به خاک افتادند و در میان قهرمانان آینده زنده است. کامیلو تصویر تمام نمای خلق است.



## در سازمان ملل متحد

گوارا علاوه بر آنکه رهبری نظامی بود، ریاست بانک ملی و وزارت صنایع را هم مدتها بر عهده گرفت. او در سیاست خارجی کوبا هم نقش اساسی و تعیین‌کننده‌ای داشت. در سال ۱۹۵۹ از کشورهای آسیایی و افریقایی دیدار کرد و در سال ۱۹۶۰ در راس هیاتی اقتصادی عازم کشورهای بلوک شرق شد و از آنجا به چین و کره شمالی رفت، در سال ۱۹۶۱ نمایندگی کوبا را در پوتنا دل استه به عهده گرفت در سال ۱۹۶۲ ریاست هیأت اقتصادی دیگری را در سفر به اتحاد جماهیر شوروی داشت، در سال ۱۹۶۳ در کنفرانس اقتصادی الجزایر شرکت کرد و در مارس سال ۱۹۶۴ به نمایندگی از کوبا در کنفرانس تجارت و توسعه ملل متحد در رژیو حضور یافت، پس از آن دیداری رسمی از الجزایر داشت و در نوامبر همان سال برای سومین بار به اتحاد جماهیر شوروی رفت. دسامبر ۱۹۶۴ در نوزدهمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک شرکت کرد و متن زیر گذیده‌ای از سخنان او در مجمع عمومی ملل متحد است.

... کوبا به اینجا آمده است تا موضع خود را درباره‌ی مهم‌ترین مسائل مورد مناقشه اعلام کند و این کار را با احساس مسؤولیت تمام و تا جایی که امکان دارد از این تریبون به انجام خواهد رساند و در عین حال گفتاری

از سر صداقت و راستی خواهد داشت.

باید شاهد خانه‌تکانی و حرکت رو به جلو این مجمع باشیم. دلمان می‌خواهد که کمیته‌های کاری در نخستین مواجهه با مشکلات متوقف نشوند. امپریالیسم قصد دارد چنین جلساتی را به مسابقه‌ی حرفه‌ای بی‌پایان و بی‌نتیجه تبدیل کند و به جای حل معضلات و مشکلات جهانی فقط حرف زده شود. باید بگذاریم چنین شود. باید مجمع عمومی نوزدهم در تاریخ سازمان ملل همواره برگسته شود و در یادها بماند. ما برای این هدف تلاش می‌کنیم.

احساس می‌کنیم که حق داریم و متعهد به انجام آن هستیم، زیرا کشور ما یکی از نقاط پُر اصطکاک جهان امروز است. جایی که اصول حاکم بر استقلال کشورهای کوچک در آن همه روزه بلکه هر دقیقه، به معرض آزمایش درمی‌آید. در عین حال کشور ما یکی از سنگرهای آزادی در جهان است که در چند قدمی امپریالیسم ایالات متحده امریکا قرار دارد و نشان داده که در شرایط موجود بشریت، ملتی می‌تواند روی پای خود بایستد، از اصول دفاع کند و خود را آزاد نگه دارد.

البته از طرف دیگر اردوگاه سوسيالیسم هم هست که روز به روز توسعه می‌یابد و قدرت بیشتری می‌گیرد و اسلحه‌ی قدرتمند مبارزه به شمار می‌آید. اما برای بقا شروط دیگری هم هست: حفظ وحدت ملی، ایمان و قاطعیت در دفاع از کیان کشور و انقلاب. نمایندگان محترم به استحضار تان می‌رسانم که این شروط در کوبا وجود دارد.

یکی از مسایل داغی که مجمع باید به آن پردازد و برای ما اهمیت خاصی دارد که برای آن راه حلی بیابیم، همزیستی مسالمت آمیز بین دولت‌هایی است که نظام اقتصادی و اجتماعی متفاوتی دارند. در این زمینه پیشرفت‌های چشمگیری در جهان صورت گرفته است. اما

امپریالیسم، خاصه امپریالیسم امریکا می‌کوشد به جهان القا کند که همزیستی مسالمت آمیز فقط حق قدرت‌های بزرگ جهانی است. در اینجا حرف ریس جمهورمان را تکرار می‌کنیم که در قاهره اعلام کرد و سپس در بیانیه دومین کنفرانس سران کشورهای غیرمعهده اعلان شد: اگر بنا داریم صلح جهانی را حفظ کنیم، همزیستی مسالمت آمیز نباید فقط به کشورهای قدرتمند محدود شود. همزیستی مسالمت آمیز باید صرف نظر از ضعف و قدرت کشورها، سوابق تاریخی و مشکلات احتمالی شان، در میان همه کشورها برقرار شود.

باید اعلان کنیم که همزیستی مسالمت آمیز نباید فقط در روابط بین حاکمیت‌ها محدود شود. ما مارکسیست‌ها بارها گفته‌ایم که همزیستی مسالمت آمیز شامل استثمارکننده و استثمارشونده، بین ظالم و مظلوم امکان ندارد...

ما همبستگی خود را با مردم پورتوريکو و رهبر کبیرشان پدرو آلویسو کامپوس ابراز می‌کنیم که در حرکتی مزورانه در سن هفتاد و دو سالگی از زندانِ حبس ابد آزاد شد. در حالی که نه می‌تواند حرف بزند و نه توان سرپا ایستادن دارد. آلویسو کامپوس نماد امریکای لاتین در بنده اما سازش ناپذیر است. سال‌ها زندان و فشار تحمل ناپذیر و شکنجه‌ی روحی، تنها بی، جدا بی از خانواده و دوستان و بی‌خبری و اشغال سرزین مادری اش نتوانست اراده‌ی او را بشکند. نمایندگی کوبا به نیابت از طرف خلق کوبا تحسین و سپاس خود را نثار این مرد بزرگ می‌کند که افتخاری برای امریکای ما به حساب می‌آید.

ایالات متحده سال‌ها کوشیده است تا فرهنگ پورتوريکو را درهم بربزد؛ زبان اسپانیایی با فرهنگ انگلیسی. زبان اسپانیایی با لولاهایی در ستون فقرات آن که خم شدن در برابر سرباز امریکایی را راحت کند.

سر باز پورتوريکويی را مثل گوشت دم توب به جنگ‌های امپرياليستي می‌فرستند، آن‌ها را به کره اعزام می‌کنند. و ادارشان می‌کنند که به روی برادران خود آتش کنند. مورد اخیر آن همین قتل عام چند ماه پيش پاناما است. در فجيع ترین جنایت مردم بی دفاع و دست خالی را به گلوله بستند. مردم پورتوريکو به رغم همه‌ی اين ناملایمات و تهاجم به تماميت تاریخي‌شان اراده‌ی خود را بر حفظ فرهنگ و آين خود استوار کرده‌اند و بر حفظ هویت لاتین و غرور ملی تاکيد دارند و استقلال طلبی سرفرازانه‌ای را نشان می‌دهد که در قاطبه‌ی مردم اين جزيره‌ی امريکاي لاتين موج می‌زنند.

يکی از دستورالعمل‌های اين کنفرانس خلع سلاح عمومی و کامل است. ما از خلع سلاح عمومی و کامل دفاع می‌کنیم. به علاوه ما خواهان انهدام کامل سلاح‌های هسته‌ای هستیم و از بروپایی کنفرانسی از تمام ملل جهان برای تحقق این امر حمایت می‌کنیم. نخست وزیر ما در بيانیه‌ی پيش از اين مجمع هشدار داد که مسابقه‌ی تسليحاتی به جنگ منجر می‌شود. قدرت‌های هسته‌ای جدیدی در جهان به وجود آمده و هر آن امكان درگيری هست.

ما اعتقاد داریم که بروپایی چنین کنفرانسی لازم است تا انهدام کامل جنگ‌افزارهای هسته‌ای را تصویب کند و پيش از آن نیز توقف کامل هر نوع آزمایش هسته‌ای را بخواهد. در عین حال وظیفه هر کشوری می‌دانیم که مرزهای جغرافیایی کشورهای دیگر را محترم بشمارد و از هر نوع تجاوز حتی با اسلحه‌ی متعارف خودداری کنند.

هم صدا با سایر خلق‌های جهان که خواستار خلع سلاح کامل، انهدام زرّادخانه‌های هسته‌ای، توقف کامل ساخت جنگ‌افزارهای هسته‌ای جدید و هر نوع آزمایش هسته‌ای هستند، اعتقاد داریم که لازم است

تمامیت ارضی همه کشورها مورد احترام باشد و دستان مسلح امپریالیسم از آن کشورها کوتاه بشود، زیرا به اعتقاد ما حتی با اسلحه‌ی متعارف هم خطر آنان کمتر نیست. کسانی که هزاران نفر بی‌سلاح و بی‌گناه را در کنگو قتل عام کردند از بمب اتمی استفاده نکردند. آن‌ها با اسلحه متعارف به جان مردم افتادند. اسلحه‌ی متعارف به کار رفته در کنگو که در اختیار امپریالیست‌ها بود باعث مرگ و میر شد.

کوبا بار دیگر بر حق مسلم خود برای استفاده از هر نوع اسلحه‌ی بازدارنده که مناسب تشخیص دهد پافشاری می‌کند. ما به هیچ کشوری هر قدر هم قادر تمند اجازه نمی‌دهیم سرزمین ما، سواحل و حریم هوایی و دریایی مان را نقض کند.

کوبا خواستار رعایت تصمیمات جمیعی است. تا زمانی که چنین اجتماعی صورت نگیرد کوبا هم مثل سایر کشورها از حقوق خود دفاع می‌کند. نخست وزیر ما در پاسخ به زیاده‌خواهی‌های امپریالیسم پنج نکته‌ی زیر را برای تامین صلح پایدار در منطقه‌ی کارائیب پیشنهاد می‌کند:

۱. ایالات متحده باید از هرگونه تحریم اقتصادی و فشار تجاری که در سراسر جهان علیه کشور ما وضع کرده دست بردارد.

۲. توقف کلیه‌ی اقدامات خرابکارانه، پیاده کردن نیرو، اعزام مزدور، جاسوسی، ارسال اسلحه از طریق هوا و دریا و کلیه‌ی عملیاتی که از خاک ایالات متحده و یا کشورهای هم‌پیمان آن علیه کشور مانجام می‌شود.

۳. توقف حملات از پایگاه‌های ایالات متحده و پورتوریکو.

۴. توقف کامل نقض حریم هوایی و آب‌های ساحلی ما با هواپیما و رزم‌ناو.

۵. عقب‌نشینی امریکا از پایگاه دریایی گوانتانامو و بازگرداندن مناطق اشغالی کوبا.



## مصاحبه با خانم ژوزی فانون

پس از کنفرانس سازمان ملل متحد، گوارا به آفریقا رفت. در آفریقا با خانم ژوزی فانون بیوهٔ فرانس فanon نویسندهٔ کتاب «دوزخیان روی زمین» مصاحبه‌ای کرد که مصاحبه در ۲۶ دسامبر سال ۱۹۶۴ در مجلهٔ رولوسیون آفریکن [انقلاب آفریقایی] به چاپ رسید.

ژوزی فانون: علت دیدار شما از الجزایر چیست؟

چه گوارا: علت دیدار من ساده است. قرار است طی چند روز آینده با برخی مقامات آفریقایی دیدار کنم. برای آمدن به آفریقا لازم است به الجزایر بیایم. از این فرصت استفاده می‌کنیم و پیش از رفتن دربارهٔ برخی از مسایل و مشکلات با رفقایمان در دولت الجزایر مذاکراتی خواهیم داشت. دو یا سه روز بیشتر در الجزایر می‌مانیم.

ژوزی فانون: آیا ممکن است موضع کوبارا در کل نسبت به همه کشورهای افریقایی اعلام کنید؟

چه گوارا: آفریقا اگر نگوییم مهم‌ترین، یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های مبارزه علیه امپریالیسم، استعمار، استعمار و استعمار نو در جهان است. امکان همه نوع موققیت وجود دارد و البته خطرات زیادی هم بر سر راه

هست. جنبه‌های مثبت حضور جوانان آفریقایی در دولت‌هاست، نفرت از استعمار در ذهن آفریقایی‌ها نقش بسته و مردم تفاوت استعمارگر و آفریقایی را می‌دانند. آن‌ها آگاه هستند که آشتی بین استعمارگر و استعمارشونده زمانی محقق می‌شود که استعمارگر رفته باشد. جنبه‌های امیدوارکننده‌ی دیگری هم هست. امکانات توسعه و رشد سریع نسبت به سال‌های قبل بیشتر است زیرا کشورهای سوپریالیستی می‌توانند کمک‌های بیشتری ارایه کنند و برخی کشورهای سرمایه‌داری هم البته تحت شرایط خاص کمک می‌کنند. اما در این مورد با احتیاط بیشتری باید برخورد کرد.

آنچه برای آفریقا خطرناک است امکانِ تفرقه در میان مردم است که به نظر می‌رسد رشد روزافزونی هم دارد. در یک سو وابستگان امپریالیسم قرار دارند و در سوی دیگر مردمی که به دنبال مناسب‌ترین روش‌های رهایی خود هستند. ترس ما بی‌دلیل نیست. پدیده‌ی رابطه‌ی نابرابر بین کشورهای صنعتی و کشورهای وابسته وجود دارد. این رابطه‌ی نابرابر در خشن‌ترین وجه ارتباط با استعمار خود را نشان می‌دهد. کشورهای کاملاً وابسته خود را در بازار سرمایه‌داری اسیر می‌یابند، زیرا کشورهای بزرگ صنعتی از طریق فن‌آوری پیشرفته شرایط خود را بر کشورهای وابسته تحمیل می‌کنند. کشورهای بزرگ صنعتی پس از استقلال کشورهای وابسته از پدیده‌ی «مکش» استفاده می‌کنند و پس از مدتی که شرایط مساعد می‌شود بار دیگر سلطه‌ی اقتصادی و سیاسی‌شان را حاکم می‌کنند. ما معتقدیم که در آفریقا بورژوازی می‌تواند نقش فعالی ایفا کند. آفریقا با امریکای لاتین تفاوت دارد که سرمایه‌داری وابسته‌اش به کلی اسیر و وابسته امپریالیسم است. در بسیاری از کشورهای آفریقایی، بورژوازی از آغاز امکان رشد و ایفای نقش متوفی برخوردار است.

بورژوازی در افریقا می‌تواند مردم و نیروهایی را که در اطراف آن پراکنده‌اند به تحرک و ادارد و علیه امپریالیسم بشوراند، اما سرانجام لحظه‌ای فرا می‌رسد که بورژوازی و دولت نماینده به بن‌بست می‌خورند. بورژوازی قادر نخواهد بود با مردم همراه شود و تنها راهی که برایش می‌ماند سازش با امپریالیسم و سرکوب مردم است. خلاصه می‌توان گفت که در آفریقا به همان اندازه که امکانات هست خطر هم وجود دارد که نباید از یاد بُرد. مسایل و مشکلات اقتصادی را باید به خاطر سپرد. روابط نابرابر در عرصه تجارت بین‌الملل که آن‌ها را در بن‌بست قرار می‌دهد باعث می‌شود که تسليم امپریالیسم شوند و به زورگویی‌اش تن دهند. که حالا برای مدتی کوتاه به نظر می‌رسد که در حق‌شان لطف می‌کند.

**ژوزی فanon:** اگر از شما پرسند بهترین راه توسعه اقتصادی آفریقا چیست، چه پاسخی می‌دهید؟

چه گوارا: اگر از من سؤال شود که در مقام وزیر صنایع کو با نظر دهم باید بگویم کشوری که می‌خواهد رشد کند، باید در اولین مرحله کار و سازماندهی را مدنظر قرار دهد و فکر خود را به کار بیندازد. باید مشکلات را در نظر بگیرد. شاید در وهله‌ی اول این نظرگنج و مبهم به نظر برسد، اما بسیار مهم است.

در آفریقا که کشورهای زیادی به ملی کردن صنایع خود پرداخته‌اند شاید امکان ساخت کارخانه‌هایی باشد که برای کشورهای دیگر محصولاتی را تولید کنند، یا برعکس مواد لازم را از کشورهای دیگر وارد کنند. این کشورها باید با هم کار کنند و با شناخت امکانات یکدیگر اعتمادسازی کنند. ابتدا این مسایل در زمینه‌ی ساده‌ای شکل می‌گیرد. شاید لازم باشد به جای کارخانه‌های بزرگ با ادوات فنی پیشرفته که کارگر کمتری لازم دارد کارگاه‌ها و کارخانه‌های کوچکی تاسیس شود که نیروی

کار انسانی زیادی لازم داشته باشد که برای بی‌کاران کار فراهم شود. در بعضی از بخش‌ها مکانیزه کردن کار ضرورت عاجل دارد و در حالی که در موارد دیگر ضروری نیست. در واقع در کشوری که در حال توسعه است اغلب مشکلات آن در زمینه‌ی کشاورزی و صنایع استخراج رخ می‌نماید. البته چنین مشکلاتی به نوعی در همه‌ی کشورها هاست و فقط باید در هر کشوری طبق شرایط به آن‌ها پرداخت. به همین علت یافتن فرمول واحدی که برای همه‌ی کشورهای آفریقایی کارساز باشد دشوار است.

**ژوژی فانون:** چشم انداز مبارزه‌ی انقلابی در امریکای لاتین را چگونه می‌بینید؟

چه گوارا! می‌دانید که این منتهای آمال من است. ما معتقدیم که مبارزه‌ی انقلابی بسیار طولانی و بسیار دشوار است. آنقدر دشوار که در باور نمی‌گنجد، اما غیرممکن نیست. پیروزی در یک کشور تنها هم امکان دارد. امپریالیسم سال‌ها سرکوب سازمان یافته‌ی مردم امریکای لاتین را ادامه داده است. آن‌ها در کشورهای مختلف سرکوب بین‌المللی را سازمان داده‌اند. همین حالا در کشوری از کشورهای امریکای لاتین که آخرین نبردهای آزادی‌بخش برای رهایی از یوغ اسپانیا صورت گرفت، مانور نظامی برگزار کرده‌اند. کشورهای مختلفی در این مانور شرکت کرده‌اند که در منطقه‌ی آپاکوچو به رهبری ایالات متحده‌ی امریکا برگزار شده است. آنچه در منطقه شاهدیم آمادگی مستقیم برای دخالت و سرکوب است. چه دلیلی دارد که این مانورها در این منطقه‌ی کوهستانی پرو و مناطق جنگلی برگزار می‌شود؟ آپاکوچو را انتخاب کرده‌اند زیرا در تزدیکی پایگاه‌های انقلابیون واقع شده است. آپاکوچو تصادفی انتخاب نشده است.

امریکایی‌ها توجه زیادی به مشکل جنگ چریکی دارند. مطالب جالبی در مورد آن نوشته‌اند. آن‌ها به خوبی متوجه شده‌اند که مهار جنگ چریکی کار بسیار دشواری است مگر آنکه آن را در همان مراحل اولیه در نطفه خفه کنند. استراتژی آن‌ها بر دو محور استوار است: نخست سرکوب بی‌رحمانه سپس متزوال کردن و دور نگه داشتن انقلابیون از پایگاه‌های اصلی شان یعنی دهقانان. در سند طبقه‌بندی شده‌ای از امریکایی‌ها به عبارتی از مائوتسه‌تونگ برخوردم: انقلابیون در میان مردم مثل ماهی در آب هستند. امریکایی‌ها که به این نکته واقف شده‌اند و می‌دانند که چریک‌ها قدرت خود را از مردم می‌گیرند به هر کاری دست می‌زنند تا این مهم محقق نشود.

بدیهی است که همه این عوامل مبارزه را دشوارتر می‌کند. اما در مقابل سرکوب بین‌المللی، پرولتاریا و دهقانان جهان هم علیه دشمن مشترک جبهه‌ی واحدی تشکیل داده‌اند و به همین دلیل سازمانی قاره‌ای را برای مقابله با امپریالیسم و متحдан داخلی آن تشکیل داده‌ایم. تشکیل این جبهه به زمان طولانی نیاز دارد، اما زمانی که جبهه تشکیل شود ضربه‌ی مهلكی بر امپریالیسم است. نمی‌دانم ضربه‌ای که وارد می‌شود کارساز و تمام کننده است یا نه، اما می‌دانم باید که ضربه‌ای اساسی باشد. به همین علت موضع ما موضعی قاطع است که مبارزه در راه رهایی فقط مبارزه‌ای تدافعی نیست بلکه مبارزه‌ای قاطع و تهاجمی علیه امپریالیسم خواهد بود. اضافه می‌کنم که در ایالات متحده طبقه‌ی کارگر به دلیل رفاه نسبی چندان متوجه تضادهای موجود در جامعه نمی‌شود. برای طبقه‌ی کارگر امریکا این تضادهای هر چند عمدۀ نامحسوس است و آن‌ها تا زمانی که امپریالیسم امریکا سریزها و خردۀای نان را جلوشان می‌اندازند، متوجه ماجرا و استثمار خود نمی‌شوند.



## د رکنفرانس آسیایی - آفریقایی

گوارا از الجزایر به مالی، کنگو برازاویل، گینه، غنا، داهومی، تاتزانیا و جمهوری متحده‌ی عربی رفت. بعد به الجزیره آمد تا در دومین سمینار اقتصادی سازمان همیستگی آفریقا و آسیا شرکت کند. سخنرانی او در آن سمینار به خصوص بخش‌هایی که به ارتباط اقتصادی کشورهای توسعه نیافته با بلوک شوروی می‌پرداخت از بخش‌های جالب آن بود. سخنرانی او در ۲۴ فوریه سال ۱۹۶۵ ارایه شد که متن کامل آن از نظر تان می‌گذرد.

### برادران عزیز!

در این کنفرانس کوبا به نمایندگی از امریکای لاتین شرکت کرده است. چنان که در مناسبت‌های دیگر هم تاکید کرده‌ام، کوبا به عنوان کشوری توسعه نیافته سخن می‌گوید و کشوری که تجربه‌ی ساختمان سوسیالیستی را دارد.

تصادفی نیست که هیأت کوبایی اجازه‌ی اظهارنظر در حلقه‌ی کشورهای آفریقایی و آسیایی را پیدا کرده است. آرزویی مشترک ما را به سوی آینده رهنمون می‌کند: شکست امپریالیسم. مبارزه‌ی مشترک با دشمن واحد ما را در راهی که پیش گرفته‌ایم متحد می‌کند.

اینجا مجمع مردم مبارز است و مبارزه در دو جبهه ادامه دارد. مبارزه علیه امپریالیسم برای آزادی از بندهای استعماری یا نواستعماری که با سلاح سیاست، جنگ‌افزار آتشین یا ترکیبی از هر دو که از مبارزه با فقر و عقب ماندگی جدا نیست. هر دو منازلی از یک مسیر هستند که به خلق جامعه‌ای جدید مبنی بر عدالت و رفاه ختم می‌شود.

لازم است قدرت را به دست بگیریم و از شر طبقات استثمارگر خلاص شویم. اما بعد مرحله‌ی دوم مبارزه شروع می‌شود که دشوارتر از مرحله‌ی اول است.

از زمانی که انحصار سرمایه جهان را فراگرفت، بخش اعظم جامعه‌ی بشری را در فقر فروبرد و همه‌ی منافع را بین گروه کشورهای قدرتمند تقسیم کرد. سطح بالای زندگی در آن کشورها مدبیون فقر بی‌حد کشورهای ماست. بنابراین باید برای بالا بردن سطح زندگی در کشورهای توسعه نیافته با امپریالیسم مبارزه کنیم. هر بار که کشوری از شبکه‌ی امپریالیسم جدا می‌شود، نه تنها بخشی از پیروزی ما در مبارزه علیه دشمن اصلی است بلکه باعث تضعیف دشمن می‌شود و یک گام دیگر ما را به سوی پیروزی نهایی تزدیک می‌کند.

در این مبارزه‌ی تا پای جان هیچ مرزی وجود ندارد. نمی‌توانیم نسبت به وقایعی که در سایر بخش‌های جهان اتفاق می‌افتد بی‌اعتنای باشیم، زیرا هر پیروزی در مقابل امپریالیسم پیروزی ما است، همانگونه که شکست هر کشوری در این مبارزه شکست ماست. اعمال انتربنیونالیسم کارگری فقط وظیفه‌ی مبارزان و مردمی که برای آینده‌ی بهتر می‌رزمند نیست، بلکه وظیفه‌ای است که بر همه واجب است. اگر دشمن امپریالیست، ایالات متحده یا هر کشور دیگری به کشورهای توسعه نیافته یا کشورهای سوسیالیستی حمله کنند، منطق حکم می‌کند که مردم این کشورها با هم

متعدد شوند. اگر هیچ عامل وحدتی در میان نباشد، دشمن مشترک این وحدت را توجیه می‌کند.

البته نمی‌توان وحدت را بدون مذاکره و بدون درد زایمان که گاه خیلی در دنار است ایجاد کرد.

هر بار که کشوری آزاد می‌شود، شکست امپریالیسم را جشن می‌گیریم. اما یادمان باشد که این گستاخ صرفاً اعلان استقلال نیست یا پیروزی مسلحانه در انقلاب. این پیروزی زمانی میسر می‌شود که سلطه‌ی اقتصادی امپریالیسم بر آن کشور خاتمه می‌یابد. بنابراین چنین گستاخی برای کشورهای سوسيالیستی یک موقعیت برتر و مطلوب به حساب می‌آید. وظیفه‌ی ما که عقایدمان مارابه آن رهنمون می‌شود حکم می‌کند که از هیچ تلاشی برای تحقق این گستاخ فروگذار نکنیم و در تسریع و تعمیق آن تا حد امکان بکوشیم.

نتیجه این که کشورهای سوسيالیستی باید به توسعه‌ی کشورهایی که در مسیر رهایی افتاده‌اند کمک کنند. این حرف‌هارانه برای تطمیع می‌نویسم و نه قصد بهره‌برداری خاصی از آن‌ها داریم که خود را به مردم آفریقا و آسیا نزدیک کنیم. اعتقاد قلبی ما همین است که می‌گوییم. سوسيالیسم بدون تغییر در ذهنیت مردم خلق نمی‌شود بلکه با گرایش برادرانه در جامعه‌ی انسانی شکل می‌گیرد و هم در سطح فرد و هم در سطح جامعه‌ای که سوسيالیسم در آن بنا می‌شود یا بنا شده است و در مقیاس جهانی با همه‌ی کسانی که از ستم امپریالیسم رنج می‌برند.

به اعتقاد ما باید به کشورهای مستقل در این زمینه کمک شود. نباید بخشی درباره توسعه‌ی تجارت سودمند دو جانبی و قانون ارزش و روابط نابرابر در سطوح بین‌الملل با کشورهای عقب‌مانده صورت بگیرد.

چه طور می‌توان از کشورهای توسعه نیافته انتظار داشت که مواد خامی

را که با عرق جبین و رنج بی حد استخراج می‌کنند بر مبنای «تجارت سودمند دو جانبی» به بهای بازار جهانی بفروشند و بر همان مبنای قیمت جهانی ماشین آلات تولیدی کارخانه‌های بزرگ را بخرند؟

اگر بنا باشد همین روابط را بین دو ملت برقرار زکنیم، پس فرق کشورهای سوسيالیستی با استثمارگران امپریالیست چیست. می‌توان چنین استدلال کرد که تبادل کالا با کشورهای توسعه نیافته بخش ناچیزی از تجارت خارجی کشورهای سوسيالیستی است. درست است، اما همین مقدار هم اگر به آن شکل انجام شود ماهیتی غیراخلاقی دارد.

کشورهای سوسيالیستی وظیفه‌ی اخلاقی دارند و بایستی مرزبندی مشخصی با کشورهای استثمارگر غربی داشته باشند. این را که تجارت در مقیاس کوچک انجام می‌شود نمی‌توان بهانه‌ی روابط تجاری ناعادلانه قرار داد. در سال ۱۹۵۹ کو با گاهی به کشورهای سوسيالیستی شکر می‌فروخت و این کار به واسطه دلالان انگلیسی یا سایر واسطه‌های بین‌المللی انجام می‌گرفت. امروزه ۸۰ درصد تجارت کوبا با این کشورهاست.

همه‌ی مایحتاج حیاتی آن از کشورهای اردوگاه سوسيالیستی تامین می‌شود و به واقع کوبا هم جزو آن بلوک شده است. البته نمی‌توان گفت که ورود به اردوی سوسيالیسم با افزایش تجارت با آن حاصل شده. در ضمن افزایش تجارت با کشورهای سوسيالیستی با انهدام ساختار قدیمی و پذیرش شکل سوسيالیستی توسعه حاصل نشده. دو طرف معادله با هم ارتباط ننگاتنگی دارد.

ما با چشم‌انداز کمونیسم پا به عرصه نگذاشتیم که همه چیز را از اول مشخص کرده باشیم. حقایق سوسيالیسم به اضافه‌ی برخی حقایق خام درباره‌ی امپریالیسم مردم ما را به سوی سوسيالیسم راهنمایی کرد، یعنی

همین راهی که حالا آگاهانه برگزیده‌ایم. مردم آسیا و آفریقا باید برای آزادی خود همین راه را برگزینند. آن‌ها دیر یا زود به این راه خواهند رفت و صفت پس و پیش سوسيالیسم آن‌ها هر چه باشد تفاوتی نمی‌کند. در نظر ما هبچ تعریفی از سوسيالیسم به جز محو استعمار انسان از انسان معتبر نیست. تا زمانی که این هدف تحقق نیافته، اگر فکر کنیم که بنای سوسيالیسم را پی می‌ریزیم راه به خط رفته‌ایم. اگر به جای محو استثمار از مبارزه با آن دست برداریم یا کار را بر عکس کنیم، نمی‌توانیم از سازندگی سوسيالیستی حرفی بزنیم.

باید شرایط را آماده کنیم که برادران ما آگاهانه دست به انتخاب بزنند و راهی را برگزینند که به محو استثمار انسان از انسان ختم شود، در غیر این صورت نمی‌شود در حالی که دست در دست استثمارگران داریم آن‌ها را به راه سوسيالیسم هدایت کنیم. اگر از ما سؤال شود راه تعیین قیمت عادلانه چیست، نمی‌دانیم چه طور جواب دهیم زیرا از مشکلات عملی دخیل در ماجرا اطلاع کامل نداریم. فقط می‌دانیم، پس از بحث و تبادل نظرهای سیاسی، اتحاد شوروی و کویا فراردادهایی بستند که به نفع ما بود. به این ترتیب که ما پنج میلیون تن شکر به بهای بازار جهانی در اختیار اتحاد شوروی قرار می‌دادیم. جمهوری خلق چین هم در خرید از ما آن قیمت را می‌پرداخت.

این آغاز کار بود. کار اصلی تعیین بها بود که امکان توسعه را فراهم می‌آورد. تغییر عقاید در تغییرات ساختار روابط بین‌الملل دخیل خواهد بود. تجارت خارجی سیاست تعیین نمی‌کند بلکه بر عکس فرع بر سیاست برادری با سایر ملل است.

مسئله‌ی اعتبارات بلندمدت را در توسعه‌ی صنایع باید بررسی کنیم. اغلب متوجه می‌شویم که کشورهای ذینفع می‌کوشند در ایجاد صنایع

فراتر از ظرفیت خود عمل کنند. در نتیجه محصول کارخانه‌ها در داخل کشور مصرف نمی‌شود و منابع کشور در تعهدات ناشی از آن به خطر می‌افتد.

فکر می‌کنیم سرمایه‌گذاری کشورهای سویالیستی در قلمرو خودشان از منابع و بودجه‌ی دولتی تامین می‌شود و از طریق چرخه‌ی کامل تولید تا کالای ساخته شده به خزانه‌ی دولت برمی‌گردد. پیشنهاد ما این است که امکان چنین سرمایه‌گذاری‌هایی در کشورهای توسعه نیافته تامین شود. بدین ترتیب نیروی پنهان در میان ملت‌های ما آزاد می‌شود که همواره استثمار شده و هیچ گاه به توسعه‌ی آن کمک نکرده‌اند. می‌توانیم مرحله‌ی تازه‌ای از بخش بین‌المللی کار را تشکیل دهیم که نه براساس تاریخ و آنچه تا به حال انجام شده، بلکه براساس آنچه در آینده انجام خواهد شد، طرح‌ریزی شده است.

دولت‌هایی که در قلمروشان سرمایه‌گذاری‌های جدید صورت می‌گیرد حق مالکیت بر آن‌ها را بدون پرداخت وجه یا اعتبار کسب می‌کنند. در عوض متعهد می‌شوند که در یک دوره‌ی زمانی مقادیر معینی از محصولات خود را در اختیار کشور سرمایه‌گذار با بهای معین قرار دهند. روش‌های برآورد نسبت هزینه‌های محلی کشوری که در آن چنین سرمایه‌گذاری‌ای شده نیز بایستی مطالعه شود. تهیه‌ی کالاهای قابل فروش و مصرف به صورت اعتبار بلند مدت برای دولت کشورهای توسعه نیافته یکی از راه‌های کمک به شکل تهاتر است که در آن ارز معتبر خارجی رد و بدل نمی‌شود.

یکی دیگر از مشکلاتی که باید حل شود کسب مهارت در فن آوری است. همه‌ی ما از کمبود نیروهای فنی مجبوب در کشورهای توسعه نیافته مطلع هستیم. مؤسسات آموزشی و مرتبی لازم و با تجربه وجود ندارد.

گاهی هم در برآورده اولویت‌ها کوتاهی می‌کنیم و رای تعیین اولویت‌ها و سیاست‌گذاری توسعه‌ی فنی و فرهنگی و عقیدتی تصمیمات لازم و درست اتخاذ نمی‌کنیم.

کشورهای سوسیالیستی باید به سازماندهی موسسات آموزش فنی کمک کنند. باید بر اهمیت موضوع پای بفشرند و قادر فنی لازم را برای پُر کردن خلاء موجود تامین کنند.

لازم می‌دانم بار دیگر بر این نکته آخر تاکید کنم. متخصصانی که به کشورهای ما می‌آیند باید از هر نظر نمونه باشند. آن‌ها رفقایی هستند که با محیطی بیگانه رو به رو می‌شوند، محیطی که حتی با فن‌آوری مخالفت و دشمنی می‌کند، زبانش بیگانه است و رسومی به کلی متفاوت دارد. متخصصانی که به چنین امر مهمی مأمور می‌شوند باید قبل از هر چیز کمونیستی معتقد به معنای خاص کلمه باشند. با این ویژگی و قابلیت انعطاف و سازماندهی، کارهای عظیمی صورت می‌گیرد.

اطمینان داریم که کاری عملی را توصیه می‌کنیم. کشورهای برادر تعدادی متخصص برای ما فرستاده‌اند که بیشتر از ده موسسه تحقیقاتی برای توسعه کشورمان زحمت کشیده‌اند و به اندازه‌ی ده سفیر و صد میهمانی دیپلماتیک ارزش داشته‌اند.

اگر بتوانیم به نکات پیش گفته دست یابیم، با آموزش فن‌آوری نوین کشورهای پیشرفته که در دسترس کشورهای توسعه نیافته قرار می‌گیرد، می‌توانیم در راه اهداف مشترک خود گام‌های بلندی برداریم.

امپریالیسم در نبردهای مختلفی شکست خورده است. اما هنوز نیروی فراوانی در جهان دارد. نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که با ایثارگری و تلاش ما نابود شود.

ما راه‌هایی را پیشنهاد می‌کنیم که البته به صورت یک جانبه کارآیی

لازم را نخواهد داشت. می‌پذیریم که کشورهای سوسيالیستی باید هزینه‌ی توسعه‌ی کشورهای توسعه نیافته را پردازنند. در عوض کشورهای توسعه نیافته هم باید عزم خود را جزم کنند که تا در راه سازندگی و پیشرفت جامعه‌ای نوین بکوشند و هر اسمی که بخواهند روی آن بگذارند. باید جامعه‌ای باشد که در آن ماشین و ابزار کار و سیله‌ای برای استثمار انسان از انسان نباشد. از اتحاد کشورهای سوسيالیستی هم نباید سوء استفاده کنند و بین سوسيالیسم و سرمایه‌داری مشغول بندبازی شوند و از هر کدام به عنوان وزنه‌ی تعادل علیه دیگری بهره بگیرند و از رقابت آن‌ها برای خود منافعی در نظر بگیرند. باید اصول و قواعد جدی در این مناسبات حاکم باشد. باز هم تاکید می‌کنم که ابزار تولید ترجیحاً باید در دست دولت باشد، تا آثار استثمار و بهره کشی به تدریج از میان برود.

از آن گذشته توسعه را که نمی‌توان به اختیار دیگران واگذاشت. لازم است که برای ساختن جامعه‌ای نوین برنامه‌ریزی صورت بگیرد. برنامه‌ریزی از اصول مسلم سوسيالیسم است و بدون آن سوسيالیسم هم به وجود نمی‌آید. بدون برنامه‌ریزی صحیح هیچ ضمانتی وجود نخواهد داشت که بخش‌های مختلف اقتصاد کشور همگون و هماهنگ و مطابق با نیاز زمانه‌ی ما پیش بروند.

برنامه‌ریزی را باید مثل مشکلات تحریدی هر یک از کشورهای کوچک در نظر بگیریم که در مسایل توسعه‌ی خود درمانده‌اند. آن‌هایی که مواد خام دارند یا کالاهای نیمه ساخته. برنامه‌ریزی بایستی در ابعاد منطقه‌ای و ترکیبی از اقتصاد ملی کشورها در نظر گرفت و وحدت و همگرایی بر مبنای منافع مشترک را به عنوان سیاست کلی مطرح کرد.

باور داریم که راه پیش رو پُر از مشکلات است، اما نه مشکلاتی که غیب‌گویان در آینده پیش‌بینی می‌کنند، بلکه خطراتی که از واقعیت‌های

موجود سرچشمه می‌گیرد.

مبازه علیه استعمار به مراحل پایانی رسیده است. اما در زمان حاضر ادامه‌ی آن سلطه‌ی امپریالیستی است. تا زمانی که امپریالیسم حضور دارد و سلطه‌ی خود را بر کشورهای دیگر اعمال می‌کند امپریالیسم هست و نام آن به استعمار نو تغییر یافته است.

استعمار نو ابتدا در امریکای جنوبی شکل گرفت و در سرتاسر قاره توسعه یافت و حالا با سرعت بیشتری به آسیا و آفریقا چنگ انداده است. اشکال نفوذ و گسترش آن با امریکای جنوبی فرق دارد. یکی از بی‌رحمانه‌ترین اشکال آن را در کنگو دیده‌ایم. سرکوب بی‌امان و بدون پرده‌پوشی و پنهان‌کاری از سلاح‌های استعمار نو است. از دیگر اشکال آن می‌توان به نفوذ در کشورهایی اشاره کرد که استقلال سیاسی را به دست آورده‌اند و طی این نفوذ با بورژوازی فاسد و وابسته دست به یکی می‌کنند و طبقه‌ی سرمایه‌دارانی را تقویت می‌کنند که به انحصارات جهانی وابسته‌اند. به طور معمول این نقشه با شکل‌گیری جامعه‌ای نسبتاً مرفه و افزایش سطح رفاهی زندگی مردم عملی می‌شود، زیرا در گذر از جامعه‌ی فئodalی به سرمایه‌داری به خصوص در کشورهای عقب مانده تغییرات وسیعی مشاهده می‌شود، اما نفع کارگران در بلند مدت تامین نمی‌شود.

استعمار نو در کنگو چنگ و دندان تیز کرده است. این امر نشانه‌ی قدرت نیست بلکه ضعف آن‌ها می‌رساند. مجبور است به زور متول شود، زیرا آخرین سلاح آن است. واکنش‌های شدیدی را برمی‌انگیزد. در همین زمان در بخش‌های دیگر از آفریقا و آسیا شکل دیگری از استعمار نو در جریان است. به سرعت بخشی از بورژوازی انگل‌وار را تقویت می‌کند که در توسعه‌ی کشور نقشی ندارد و بر سرمایه‌ی ملی نمی‌افزاید که هیچ، هر آنچه سود نامشروع و غیرقانونی که به دست

می‌آورد به بانک‌های خارجی منتقل می‌کند یا درزد و بند با سرمایه‌داران خارجی و به منظور دروکردن سود بیشتر با آن‌ها قراردادهای کلان می‌بندد بی‌آنکه توجهی به رفاه مردم داشته باشد. این طرح را عده‌ای امریکایی، جنوبی کردن می‌نامند.

خطرات دیگری هم هست. خطراتی مثل رقابت بین کشورهای برادر که از نظر سیاسی هم سو هستند و گاه همسایه و هر دو قصد دارند همزمان در یک زمینه‌ی تولیدی سرمایه‌گذاری کنند و بازار برای حجم عرضه‌ی اضافه گنجایش ندارد. چنین رقابتی به هدر دادن منابع و نیروهایی منجر می‌شود که با همکاری و هماهنگی بیشتر دستاوردهای بزرگی به ارمغان می‌آورد و با هدر رفتن آن‌ها امپریالیست‌ها قدرت مانور بیشتری می‌یابند.

زمانی که اجرای سرمایه‌گذاری خاصی با کشورهای سوسیالیستی ممکن نیست، احتمال انعقاد قرارداد با کشورهای سرمایه‌داری را نمی‌توان نفی کرد. سرمایه‌گذاری کشورهای سرمایه‌داری معايب فراوانی دارد که علاوه بر مقروض کردن کشور با وام‌های سنگین، همسایه شدن و هم خرج شدن با همسایگان ناباب را هم به دنبال می‌آورد که خیلی بدتر است. از آنجایی که چنین سرمایه‌گذاری‌هایی به صورت موازی در کشورهای دیگر هم صورت می‌گیرد، سرمایه‌داران تلاش می‌کنند با ایجاد رقابت بین کشورهای دوست و همسایه‌های اختلاف را تحریک کنند. به علاوه حضور دائمی سرمایه‌داران که در فربی افکار عمومی و ایجاد توهمند پیشرفت‌های اقتصادی مهارت دارند باعث گسترش فساد می‌شود.

گاه بر اثر اشباع بازار از کالاهای مشابه بهای آن‌ها کاهش می‌یابد. همین امر باعث می‌شود که کشورها به وام خارجی روی آورند، یا آنکه

به منظور رقابت اجازه می‌دهند سرمایه‌های بیشتری وارد عرصه تولید شود. پی‌آمد نهایی چنین سیاست‌هایی افتادن اقتصاد کشور به دست انحصارات و بازگشت تدریجی اما قطعی به وضع سابق است. تنها روش مطمئن سرمایه‌گذاری، دخالت مستقیم دولت به عنوان تنها خریدار کالاهای تولیدی است که فعالیت امپریالیست‌های تدارکاتی محدود می‌کند و اجازه نمی‌دهد که به خانه‌ی ما پا بگذارند. استفاده از تضادها و رقابت‌های درونی امپریالیست‌ها عدم مداخله‌ی آن‌ها را به حداقل ممکن کاهش می‌دهد.

باید مراقب کمک‌های فرهنگی، اقتصادی و «غیرانتفاعی» باشیم که امپریالیسم به صورت بی‌واسطه یا از طریق کشورهای دست نشانده تخصیص می‌دهد، کمک‌هایی که به طور معمول به راحتی پذیرفته می‌شود.

اگر این خطرها را به موقع نبینیم، شاهد خواهیم بود که برخی از کشورهایی که با آرمان بلند و اعتقاد راسخ پا به عرصه نبرد آزادیبخش ملی گذاشته‌اند ناگهان خود را در گرداب مهیب سلطه‌ی انحصارها می‌یابند. زیرا انحصارات سلطه‌ی خود را گام به گام عملی می‌کند که ردیابی آن دشوار است مگر زمانی که چهره‌ی خشونت باز خود را نشان می‌دهند. کار بزرگی باید انجام شود. در مقابلِ دو دنیا‌ی ما، اردوی سویاالیسم و جهان سوم مشکلات بزرگی وجود دارد مشکلاتی که به انسان و رفاه او مربوط می‌شود و به مبارزه علیه نیروی ارتباط دارد که همه‌ی عقب‌ماندگی ما از اوست. کسانی که در این نبرد به وظیفه خود واقف هستند و از خطرات آن آگاهی دارند و می‌دانند که برای پیشرفت باید ایثار کرد، می‌بایست در مواجهه با مشکلات گام‌های استواری بردارند و با تحکیم موقعیت و دوستی در دو زمینه‌ی جدایی ناپذیر اقتصادی و سیاسی

بکوشند. باید بکوشیم پیمان مستحکمی ایجاد شود که به کشورهای دیگر کمک کند که از یوغ سلطه‌ی امپریالیسم درآیند و نه تنها از نظر سیاسی بلکه از نظر اقتصادی هم روی پای خود بایستند.

مسئله جنگ مسلحه و رهایی از سلطه‌ی سیاسی زورمداران را باید در قالب و چهارچوب بین‌الملل کارگری در نظر گرفت. در کشور سویاپیستی که در حال جنگ است نمی‌توان از مدیر کارخانه انتظار داشت که بازگشت هزینه‌ی تانکی را که به جبهه می‌فرستد پیشاپیش تضمین کند. انتظار تضمین پرداخت هزینه‌ی اسلحه از مردمی هم که برای رهایی خود می‌جنگند کاری عبث است.

در جهان ما اسلحه را نباید مانند کالا قیمت‌گذاری کرد. باید آن را به رایگان و در حد نیاز در اختیار مردمی قرار داد که با دشمنی مشترک می‌جنگند. به همین دلیل اتحاد جماهیر شوروی سویاپیستی و جمهوری خلق چین اسلحه‌ی مورد نیازمان را تامین می‌کنند. ما سویاپیست هستیم و استفاده‌ی صحیح از آن اسلحه را تضمین می‌کنیم. اما فقط ما نیستیم که به اسلحه نیاز داریم، همه‌ی ما باید از چنین برخوردهایی برهمند شویم.

در پاسخ به حملات بی‌رحمانه‌ی ایالات متحده به ویتنام و کنگو باید برای آن کشورهای برادر وسایل و ادوات دفاعی مناسب را تدارک دید و بدون هیچ شرط و شروطی حمایت کامل خود را از آنان اعلام می‌کنیم. در زمینه‌ی اقتصاد باید با استفاده از بالاترین فن آوری روز پیش برویم و از هر امکانی برهبرداری کنیم. ما قادر نخواهیم بود که از مرحله‌ی فتووالیسم پله پله بالا برویم تا به عصر اتم و اتوماسیون برسیم. این راه تلاش بی‌حد و ایثار بی‌ثمر خواهد بود. باید از فن آوری پیش رفته و روزآمد برهه بگیریم. باید فاصله عمیق موجود بین کشورهای پیشرفته و خودمان را کاهش دهیم و این کار میسر نمی‌شود مگر با برهه گیری از

فن آوری نوین. دستاوردهای علمی و فنی را باید در کشاورزی و کارخانه‌های صنعتی به کار بگیریم. از همه مهم‌تر باید به ایجاد سنگ بنای آموزش فنی و ایدئولوژیک پردازیم تا بتوانیم با تربیت توده‌ی نیروی کار متخصص، سازمان‌ها و موسسات تحقیقاتی و پژوهشی لازم را راه بیندازیم و حفظ کنیم و در عین حال کسانی را تربیت کنیم که بتوانند با استفاده از فن آوری موجود خود را آماده‌ی پذیرش علوم و فنون آتی بکنند.

کادرهای تربیت شده‌ای که ذکر شان رفت باید آگاه باشند چه وظیفه‌ای به عهده دارند و در چه جامعه‌ای زندگی می‌کنند. اگر آموزش عقیدتی در کنار آموزش تخصصی نباشد آن تخصص به درد نمی‌خورد و بدون آن آموزش‌ها بنیاد صنعت و توسعه‌ی صنعتی که متضمن پیشرفت جامعه‌ی نوین است پا نمی‌گیرد و کالاهای اساسی مصرفي و آموزش مناسب هم فراهم نمی‌شود.

بخش زیادی از درآمدهای ملی باید صرف سرمایه‌گذاری در آموزش شود. اولویت را باید به توسعه‌ی بخش کشاورزی داد. محصولات کشاورزی در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری به حدی است که بحران اضافه تولید را موجب می‌شود و مازاد محصولات کشاورزی در کشورهای توسعه‌یافته در زمینه‌ی غلات و محصولات غذایی بسیار زیاد است. در حالی که بخش اعظم جهان از گرسنگی در رنج است، این کشورها آنقدر نیروی کار و زمین دارند و تولید می‌کنند که می‌توانند تمام جهان را چندین بار سیر کنند.

کشاورزی باید ستون توسعه‌ی کشورهای ما باشد. اساسی‌ترین وجه کار ما باید ایجاد تغییرات در ساختار کشاورزی و به کارگیری امکانات پیشرفته‌ی فنی در راه الغای بهره‌کشی از انسان باشد.

پیش از آنکه هزینه‌های گزارفی را متحمل شویم که خسارات سنگین بر ما وارد کند، باید مطالعات دقیقی انجام شود. یکی از گام‌های اساسی و تحقیقات پایه‌ای و پیش نیاز برنامه‌ریزی صحیح همین مطالعات دقیق است.

از پیشنهاد الجزاير برای نهادینه کردن و ساماندهی روابط خود حمایت می‌کنیم. البته پیشنهادهایی هم داریم که مطرح می‌کنیم. یک: به منظور نهادینه کردن اتحاد خود و تبدیل آن به اهرمی در راه مبارزه با امپریالیسم، همکاری با کشورهای امریکای لاتین و کشورهای سوسیالیستی ضرورت دارد.

دو: باید مراقب باشیم و روحیه‌ی انقلابی اتحادیه‌ی خود را حفظ کنیم و اجازه ندهیم حکومت‌ها یا جنبش‌های نامحرم به آن دست یابند و اگر حکومت یا جنبشی که خلاف خواسته‌ی مردم عمل می‌کند بر حسب اتفاق چنین امری پیش آورد باید ساز و کاری معین کنیم که بتوان آن‌ها را که از راه عدالت خارج شده‌اند، از اتحادیه اخراج کرد.

سه: باید روابط خود را بر مبنای حقوق مساوی بین کشورهای خودمان و کشورهای سرمایه‌داری به شکلی نو تعریف کنیم و در موارد درگیری بتوانیم به شیوه‌ای انقلابی از خود دفاع کنیم و به روابط خودمان و باقی کشورهای دنیا معنای تازه‌ای ببخشیم.

ما به زبان انقلابی حرف می‌زنیم و برای پیروزی آرمان آن صادقانه می‌جنگیم. اما اغلب در چنبره‌ی قوانین بین‌المللی اسیر می‌شویم که حاصل تقابل امپریالیست‌ها با همدیگر است و ربطی به مردم آزاده‌ی جهان ندارد که در طول مبارزه به آن رسیده باشند.

به عنوان مثال مردم ما از حضور پایگاه‌های نظامی خارجی در سرزمین خود ناراحتند یا این که مجبورند بار سنگین و کمرشکن

بدھی‌های خارجی را تحمل کنند. داستان این دو ماجراهای مشابه برای همه‌ی ما داستانی آشناست. حکومت‌های دست نشانده که بر اثر تداوم حرکات و مبارزات آزادیبخش با اعمال سیاست‌های مالی بازار امپریالیستی سرمایه تضعیف شده‌اند، به پیمان‌هایی تن می‌دهند که ثبات داخلی و آینده‌مان را به خطر می‌اندازد. حال زمانی است که این یوغ را باید از گردن باز کرد و امپریالیست‌ها را واداشت که پایگاه‌های تجاوز را تخلیه کنند.

دلم نمی‌خواهد حرف‌هایم را با این جمله مشهور تمام کنم که کو با تنها کشور امریکای لاتین نیست، غیر از ما هم هستند، فقط می‌خواهم بگویم تنها کشوری از آن فاره است که حالا در حضور شما حرف می‌زند. مردم کشورهای دیگر از جان خود می‌گذرند که مثل ما به حقوق خود دست یابند. زمانی که از اینجا و از همه‌ی گردهم‌آیی‌هایی که در جهان برگزار می‌شود به مردم قهرمان ویتنام، لاووس، گینه به اصطلاح پرتغال، آفریقای جنوبی یا فلسطین و همه‌ی مردم مبارزی که برای حق خود مبارزه می‌کنند درود می‌فرستیم، باید دست دوستی و ندای حمایت خود را بلند کنیم و به برادران مان برسانیم که در ونزوئلا، گواتمالا و کلمبیا سلاح در دست در مقابل امپریالیسم «نه» می‌گویند. جاهایی که این صدا از آن بلند می‌شود اندک‌اند که مثل الجزیره نماد قهرمان آزادی باشند. باشد که مردم قهرمان الجزایر که مثل بسیاری از مردم جهان در راه استقلال متحمل خسارات فراوان شده و تحت رهبری داهیانه‌ی حزب خود به رهبری رفیق عزیzman احمد بن بلا به سرمتزل پیروزی رسیده‌اند در این مبارزه الهام‌بخش ما باشند.



## مصاحبه بالیبراسیون

در ۱۴ مارس ۱۹۶۵ گوارا الجزایر را به مقصد کویا ترک کرد. پیش از حرکت با بوعام روئیسی که از طرف هفته نامه‌ی لیبراسیون کازابلانکا، مغرب آمده بود مصاحبه‌ای کرد که در شماره‌ی ۱۷ مارس آن مجله چاپ شد.

سؤال: جناب وزیر از آنجاکه اولین بار است کویا به عنوان یک عضو در کنفرانس آسیا و آفریقا شرکت کرده، مایلم از جنابعالی بپرسم نظرتان درباره‌ی گسترش این سازمان به امریکای لاتین چیست و چه راه‌هایی را پیشنهاد می‌کنید؟

جواب: به نظر من گسترش سازمان همبستگی آسیا آفریقا به امریکای لاتین ساده است. مسائل دیگر خیلی اهمیت ندارد. مشکل دیگری که در واقع باید به آن اشاره کنیم این است که در امریکای لاتین هیچ دولتی علیه امپریالیسم مبارزه نمی‌کند. لازم است که از جنبش‌های آزادیبخش مردمی حمایت کنیم. جنبش‌هایی که خود را خلقی می‌نامند کم نیستند. در هر صورت دبیرخانه‌ی سازمان همبستگی آسیا و آفریقا توانسته است پیشنهادهای مشخصی را در این زمینه ارائه کند.

سؤال: شما از برخی کشورهای آفریقایی دیدار کرده‌اید، منظور از این

دیدارها چه بوده و به نظر شما چشم‌انداز مبارزه علیه استعمارنو در آفریقا چگونه است؟

جواب: هدف از این سفر تقویت پیوندهای کوبا و کشورهای آفریقایی بود. در این سفر توانستیم انقلاب کوبا را معرفی کنیم و از مردم آفریقا یاد بگیریم.

به نظر من مبارزه علیه استعمار نو بخشی از مبارزه علیه امپریالیسم است. مبارزه علیه استعمارنو را شاید به دلایل تاکتیکی از مبارزه علیه امپریالیسم بتوان جدا دانست، اما نباید فراموش کنیم که مبارزه‌ای علیه یک دشمن است. امپریالیست‌ها به رغم تفاوت‌هایشان به سرکردگی امریکا در کنگو به صورت یکپارچه عمل کردند و در هر جایی که به آینده‌ی آفریقا مربوط می‌شود موضع یکسان دارند. به همین دلیل مبارزه علیه استعمارنو را نمی‌توان از مبارزه‌ی علیه امپریالیسم جدا کرد. آلت‌راتیوهای زیر وجود دارد:

کشورهای مترقبی باید اتحادیه‌ای همسو و هماهنگ تشکیل دهند تا علیه امپریالیسم امریکا در کنگو مبارزه کنند و پس از پیروزی مبارزه را علیه کشورهایی آغاز کنند که پایگاه استعمار نو هستند. ضرورتی ندارد که مبارزه‌ی نظامی باشد.

یا این که همین وضع جاری باقی بماند که امریکایی‌ها را به ضعیف‌ترین کشورها وارد کنند. (لازم است از ترور نخست وزیر بوروندی و ماجراهای بعد از آن درس عبرت بگیریم). در چنین وضعیتی کشورهای مترقبی علیه امپریالیسم و نفوذ امریکا که از کنگو آغاز شده تنها و منزوی می‌مانند.

خلاصه کنم که نبرد کنگو باید برای کشورهای آفریقایی نبردی سرنوشت‌ساز باشد، لحظه‌ای تاریخی است که باید درباره‌ی ادامه مبارزه یا

عقب نشینی تصمیم بگیرند. پیروزی در کنگو به آفریقا یی ها نشان می دهد که مبارزه‌ی آزادی بخش راه بنای سو سیالیسم را باز می کند و شکست، راه را برای استعمار نو هموار می سازد. سو سیالیسم یا استعمار نو حاصل در گیری‌هایی است که در کنگو جریان دارد.

سؤال: بسیاری از کشورهای آفریقا یی تحت سلطه‌ی امپریالیسم مانند کوبا دران باتیستا هستند. می خواهم بدانم چه شرایطی در کوبا وجود داشت که به انقلاب منجر شد.

جواب: شرایط کوبا با شرایط کشورهای آفریقا یی چندان تفاوتی نداشت. کوبا کشوری تحت سلطه‌ی استعمار نو بود که در آن بورژوازی ملی نقش خود را بازی می کرد. کوبا به یک معنی «میوه» رسیده انقلاب را چید. اما شرایط کوبا با کشورهای دیگر امریکای لاتین چندان تفاوتی نداشت و حتی می توان گفت که در آرژانتین یا گواتمالا شرایط «آماده‌تر» بود. شرایط عینی مهم‌ترین شرط نیست، شرایط ذهنی و در تحلیل نهایی قاطعیت جنبش انقلابی اهمیت داشت. انقلاب سبب نیست که وقتی رسید از درخت بیفت! آن را باید بچینید. نقش تاریخی ما و عملکرد رهبرمان فیدل کاسترو همین بود.

سؤال: انقلاب کوبا را گاهی «پدیده‌ی استثنایی» می دانند.

جواب: به نظر من هیچ پدیده‌ی استثنایی وجود ندارد. مگر حضور مردی قاطع و با اراده که علیه اندیشه‌های جرمی مبارزه کرد و سیاست سازشکارانه‌ی انتظار را که در میان نیروهای انقلابی جا می افتد کنار زد و توانست آینده را بیند، مردم را رهبری کند و راه را نشان دهد و امروز هم که بنای سو سیالیسم را گذاشته باز هدایت‌شان را به عهده دارد. لازم نمی بینم اسم او را ببرم که برای همه شناخته شده است.

اما یک مسئله می ماند، آیا وجود کاسترو برای انقلاب ضرورتی

جدایی ناپذیر بود؟

در چارچوب انقلاب کوبا شاید حضور فیدل کاسترو برای رهبری لازم بود و آنچه او با مردم خود کرد نمونه‌ای مثال زدنی است. اما اگر فیدل کاسترو برای انقلاب ما ضرورت داشت، فیدل‌های دیگر برای انقلاب‌های دیگر ضرورتی ندارند!

تا دیروز جنبش‌های ترقی خواهانه با ذره‌بین به دنبال تحقق همزمان شرایط عینی و شرایط ذهنی انقلاب بودند که آن را هم نمی‌یافتنند! امروز خطر فرق دارد. این که با همان ذره‌بین به دنبال فیدل کاسترویی باشیم که برایمان انقلاب کندا!

آنچه در مورد دوم گم شده است خیلی کوچک نیست، قدرت سیاسی مطرحی است که باید در وجود یک انقلابی باشد. تازمانی که آن را کسب نکرده کاری از پیش نخواهد برد.

## انسان و سوسياليسم در کوبا

گوارا «يادداشت‌هایی برای مطالعه‌ی انسان و سوسياليسم در کوبا» رابه شکل نامه‌ای برای کارلوس کایوبی خانو، دیر هفته‌نامه‌ی انقلابی مستقل مارچا تهیه کرد که در مونته‌ویدئو اروگوئه چاپ می‌شد. تاریخ نامه هاوانا ۱۹۶۵ است. بعدها در مجله‌ی بردہ اولیو ارگان نیروهای مسلح کوبا منتشر شد.

رفیق عزیز،

این یادداشت‌ها را طی سفرم به آفریقا تنظیم کرده‌ام و هر چند دیر شده اما امیدوارم به وعده‌ام عمل کرده باشم. دلم می‌خواهد به مضمون عنوان مقاله پردازم که به نظر من برای خوانندگان اروگوئه‌ای جالب است.

بحث کلی که در مبارزه عقیدتی علیه سوسياليسم از دهان سخنگویان نظام سرمایه‌داری در می‌آید این است که در سوسياليسم یا مراحل ابتدایی اش که ما هم در آن وارد شده‌ایم، فرد به نفع دولت از بین می‌رود. سعی نخواهم کرد که این بحث را صرفاً در مبانی نظری اش رد کنم بلکه با بیان حقایقی که در کوبا می‌گذرد به مطالب کلی‌تر می‌پردازم. در آغاز اشاره‌ای به تاریخ مبارزه‌ی انقلابی خودمان می‌کنم چه پیش از به قدرت رسیدن و چه زمانی که قدرت را قبضه کردیم.

همه می‌دانند که تاریخ دقیق آغاز مبارزه‌ی انقلابی که در ژانویه‌ی سال ۱۹۵۹ به شمر رسید ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۵۳ بود.

گروهی از مردان مسلح به رهبری فidel کاسترو در سحرگاه آن روز به پادگان مونکادا در استان اوریتته حمله کردند. حمله ناکام ماند و این ناکامی به فاجعه انجامید، آن‌ها که زنده ماندند به زندان افتادند و پس از اعلام عفو عمومی آزاد شدند و مبارزه را دوباره از سر گرفتند.

در این روند که تنها رگه‌هایی از سوییالیسم نهفته بود، انسان عامل اصلی به حساب می‌آمد. به او اعتماد کردیم و پیروزی یا شرکت در ماموریتی که به او محول شد به عهده خودش بود و به میزان توانایی و عمل اش بستگی داشت انسانی که به او اعتماد کردیم یک نفر بود که اسم و رسم داشت.

بعد نوبت جنگ چریکی بود. این حرکت در دو فضای معین شکل گرفت: مردم که هنوز در خواب بودند و باید بیدارشان می‌کردیم و پیشاهنگ‌شان، یعنی چریک‌ها که موتور محرک بیداری و موتور محرکه‌ی آگاهی انقلابی و شور مبارزه بودند. پیشاهنگ عامل سرعت‌دهنده و کاتالیزوری بود که شرایط ذهنی انقلاب را فراهم می‌آورد که برای نیل به پیروزی لازم بود.

در اینجا هم در چهارچوب گسترش فرهنگ پرولتاریایی و انقلابی که در ذهن و در زبان ما شکل می‌گرفت، فرد عامل اساسی بود. هر کدام از چریک‌های سیراما استراکه در نیروهای انقلابی رتبه‌ای کسب کرده بودند، سابقه‌ی عملی پُر و پیمانی داشته‌اند. در آن زمان که زمان قهرمانی بود با هم رقابت می‌کردند که سنگین‌ترین مسؤولیت‌ها را پذیرند و در راه انجام وظیفه از جان مایه بگذارند.

در آموزش انقلابی مان به کرات به این نکات آموزنده اشاره می‌کنیم.

در رفتار رزمندگان ما می‌توان نمایی از انسان فردا را دید.

تعهد کامل به آرمان‌های انقلابی در مقاطع دیگری از تاریخ ما تکرار شده است. در بحران موشکی اکتبر سال ۱۹۶۲ و در زمانی که توفان فلورا کشور را درهم کوبید شاهد ایثار و از جان گذشتگی تمامی ملت بودیم. یافتن و تقویت چنین روحیه‌ی فهرمانی در کشور، از دیدگاه ایدئولوژیک یکی از وظایف اصلی ماست.

در ژانویه سال ۱۹۶۹ حکومت انقلابی تاسیس شد که برخی از اعضای آن از بورژوازی خائن بودند اما ارتش انقلابی که مواضع کلیدی قدرت را در اختیار داشت ضامن انقلاب بود.

تضادها بلافارسله شکل گرفت. در نخستین اقدام فیدل کاسترو برای حل مشکل پیش آمده رهبری حکومت و مقام نخست وزیری را به عهده گرفت. این روند با استعفای رئیس جمهور کامل شد که بر اثر فشار توده‌ها انجام گرفت.

در انقلاب کوبا اینک با چهره‌ی تازه‌ای روبه رو هستیم، چهره‌ای با خصوصیات مشخص و برجسته که مدام به صحنه می‌آید: مردم. این چهره‌ی کثیرالوجه چنانچه شایع کرده‌اند حاصل جمع عناصری هم‌سان نیست که قدرت حاکم آن‌ها را یک دست کرده باشد تا مثل‌گله‌ی گوسفند عمل کنند. هر چند مردم به ندای رهبران خود و به خصوص فیدل کاسترو پاسخ می‌دهند و بدون هیچ تردیدی به دنبال او می‌روند اما آنچه باعث شده است که چنین شود ویژگی‌های کاسترو است که بیانگر آمال و آرزوهای مردم است و از تلاش مجدانه‌اش برای تحقق وعده‌هایی که می‌دهد.

مردم در اصلاحات ارضی نقش فعالی داشتند و در اداره‌ی دشوار کارخانه‌های کشور خود را نشان دادند، تجربه‌ی قهرمانانه‌ی پلایا خیرون،

خلیج خوک‌ها و مبارزه با عناصر نفوذی و اشرار مسلح تحت حمایت سازمان جاسوسی امریکا آن‌ها را آبدیده کرد. ملت ما تجربه‌ی دشوار بحران اکتبر را دارد که یکی از مهم‌ترین بحران‌های قرن بود. او امروز در بنای سوسياليسیم تلاش می‌کند.

شاید برای ذهن ساده‌اندیش حق با مدعیان باشد که می‌گویند فرد به نفع دولت فربانی می‌شود. توده‌ی مردم با استیاق و ایشاره‌ی نظیر در صحنه حضور دارد و ظایفی را که دولت تعیین می‌کند به اجرا درمی‌آورد، خواه در زمینه‌های اقتصادی باشد و خواه فرهنگ، دفاع، ورزش و غیره. ابتکار عمل را فیدل یا شورای فرماندهی انقلاب دارند که برای مردم توضیح می‌دهند و آن‌ها با جان و دل می‌پذیرند. در برخی از موارد هم حزب و حکومت در تجارب محلی با استفاده از همان روش به تعمیم مسایل می‌پردازند.

با این حال گاهی دولت اشتباه می‌کند. زمانی که خطای صورت می‌گیرد آدم متوجه می‌شود که شور و شوق جمعی مردم کاهش یافته است. کارها می‌خوابد و فعالیت چشمگیری صورت نمی‌پذیرد. در اینجا باید به تصحیح اشتباه بپردازیم. در مارس سال ۱۹۶۲ در نتیجه‌ی سیاست‌های سکتاریستی که آنیبال اسکالانته بر حزب تحمیل کرد، چنین وضعی پیش آمد.

این ساز و کار برای تضمین اقدامات معقول کفايت نمی‌کند. ساختاری منسجم‌تر برای ارتباط با مردم و حفظ حضور آن‌ها لازم است و باید در سال آینده آن را تقویت کنیم. اما تا جایی که به ابتکار عمل مقامات رده بالای دولتی مربوط می‌شود، از روش کارآ استفاده می‌کنیم که در حل مشکلات و ارتباط با توده‌ی مردم موفق بوده است.

فیدل استاد این کار است. روش مخصوص او در آمیختن با مردم است

كه وقتی او را در کنار خود می بینند سر از پا نمی شناسند. در گردهم آیی های بزرگ عمومی ما شاهد تعامل دو مضراب هستیم که ارتعاش آنها آهنگی تازه ایجاد می کند. فیدل و مردم ارتعاشات خود را افزایش می دهند و با فریاد پیروزی به اوج می رسانند.

کسانی که تجربه‌ی زندگی در دوران انقلاب را نداشته‌اند نمی توانند این وحدت دیالکتیکی بین فرد و توده را که درهم آمیخته‌اند درک کنند، وحدتی که در عین حال توده‌ی مردم را که جمع افراد مشتاق هستند با رهبری یکی می کند و به آن از تعامل وا می دارد.

گاهی پدیده‌هایی از این دست را در نظام سرمایه‌داری هم مشاهده می کنیم که در آن رهبرانی ظاهر می شوند که به راحتی می توانند مردم را بسیج کنند و افکار عمومی را برانگیزنند. اما وقتی جنبش اصیل اجتماعی در بین نباشد تازمانی دوام می آورد که سیاست‌مدار یاد شده زنده است یا تازمانی که خشونت جامعه‌ی سرمایه‌داری به توهم مردم پایان دهد. اگر این جنبش‌ها اصیل بود که نام آن را سرمایه‌داری نمی گذاشتند.

در جوامع سرمایه‌داری فرد با قوانین بی رحمانه‌ای اداره می شود که از آن خبر ندارد. انسان از خود بیگانه با بندناف نامریبی قانون ارزش به جامعه وصل است. این قانون بر همه‌ی شئون زندگی اش اشراف دارد و مسیر زندگی او را تعیین می کند.

قوانين سرمایه‌داری که کور است و برای مردم عادی هم قابل رویت نیست بر زندگی افراد حکم فرمایی می کند بی آنکه خودشان خبر داشته باشند. فرد فقط افق بی انتها بی را در مقابل چشمان خود می بیند. تصویری که مبلغان نظام سرمایه‌داری نقاشی کرده‌اند و با الهام از زندگی را کفلر آن را سرمشق موقبیت جا می زنند. به درست و نادرست آن کاری نداریم. فقر و بدبختی‌هایی که بر اثر اوج گرفتن کسانی مثل راکفلر به خاک سپاه

می‌نشستند، در این تابلو حذف می‌شود و نیروهای مردمی هم همواره امکانِ تنویر افکار عمومی را ندارند.

این که کارگرانِ کشورهای امپریالیستی چگونه به تدریج خصلت‌های کارگری و انتربالیسم کارگری را از دست می‌دهند و شریک استثمار کشورهای وابسته می‌شوند و همین امر باعث تضعیف روحیه‌ی مبارزاتی در بین توده‌های مبارز کشورهای امپریالیستی می‌شود بحث به جایی است اما در حوصله و متن یادداشت‌های حاضر نمی‌گنجد.

به هر صورت راه رسیدن به موفقیت راهی بس دشوار و خطرناک است و به نظر می‌رسد که تنها افراد خاصی می‌توانند از پس آن برآیند. پاداش را هم در دور دست به تصویر کشیده‌اند، راه باز است و جاده دراز و تنها سفر باید کرد. از آن گذشته جنگ گرگ‌هاست. موفقیت یکی به بهای شکست بقیه است.

حال می‌خواهم به توصیف فرد بپردازم که بازیگر این نمایش شگفت‌انگیز ساختمان سوسیالیسم است. شخصیتی دو وجهی که هم موجودی منحصر به فرد است و هم عضوی از جامعه.

به گمان من نقطه‌ی عزیمت باید بررسی نقص وی باشد که موجودی ناتمام است. بقایای اندیشه‌های گذشته در ضمیر خود آگاه فرد به حیات خود ادامه می‌دهد و زدودن آن‌ها مستلزم تلاش فراوان است. این روند دو جنبه دارد. از یک طرف جامعه با آموزش مستقیم و غیرمستقیم عمل می‌کند و از طرف دیگر فرد تسلیم جریان خود آموزی آگاهانه می‌شود. جامعه جدید برای حفظ و بقای خود باید با گذشته به رقابت جدی پردازد. گذشته نه تنها در خود آگاه فرد حضور دارد و آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد بلکه به لحاظ ماهیت دوره‌ی انتقالی که زیر سلطه‌ی روابط کالایی است خود را به فرد تحمیل می‌کند، زیرا تحت تأثیر مستقیم

آموزش‌هایی است که فرد را به ازدوا می‌کشاند. کالا هسته‌ی اقتصادی جامعه‌ی سرمایه‌داری است. تازمانی که کالا وجود داشته باشد در سازمان تولید و به تبع آن آگاهی فرد اثر خواهد گذاشت.

مارکس دوره‌ی انتقال را ناشی از بروز تحول ناگهانی و انفجار در نظام سرمایه‌داری می‌داند که بر اثر تضادهای درونی آن را نابود می‌کند. اما در عرصه‌ی واقعی تاریخ، کشورهایی را دیده‌ایم که حلقه‌ی ضعیف درخت امپریالیسم بودند و پیش از همه از آن جدا شده‌اند. این پدیده را لذین پیش‌بینی کرده بود.

سرمایه‌داری در این کشورها رشد کافی کرده بود، آنقدر که مردم آثار آن را به گونه‌های مختلف حس می‌کردند. اما تضادهای داخلی و چاره‌ناپذیر سرمایه‌داری نبود که آن را منهدم کرد. مبارزه برای رهایی از سلطه‌ی استعمارگر خارجی، مصایب ناشی از وقایع خارجی مثل جنگ که طبقات ممتاز و مرفه تبعات آن را بر دوش طبقات محروم می‌گذارند، جنبش‌های رهایی‌بخش با هدف سرنگونی نظام‌های نواستعماری از جمله علل و عوامل این نوع انفجارهاست. مابقی هم به عهده وجدان‌های بیدار است.

در این کشورها آموزش صحیحی در ارتباط با کارگروهی صورت نگرفته است و ثروت در دسترس تودهی مردم قرار ندارد. توسعه نایافتگی از یک طرف و فرار سرمایه به کشورهای به اصلاح «متمن» از طرف دیگر تحقق دوره‌ی انتقال را بدون از خود گذشتگی و ایثار غیرممکن می‌کند. راه درازی در پیش است تا زیربنای اقتصادی درستی را بسازیم. برای توسل به روش‌های ناکارآمد تکیه بر منافع مادی به عنوان اهرم تسریع توسعه اقتصادی و سوسه‌های زیادی وجود دارد.

این خطر هست که درخت‌ها نگذارند جنگل را ببینیم. این که با

استفاده از ابزار باقیمانده از سرمایه‌داری، کالا به عنوان هسته‌ی اقتصاد، سودآوری یا انگیزه‌ی منافع شخصی به سوسيالیسم می‌رسیم خواب خوشی است که تعبیر نمی‌شود و ما را به بن‌بست می‌کشاند. راه درازی را باید بکوییم که تقاطع‌های زیاد دارد و این که بفهمیم کجا به بیراهه افتاده‌ایم کار آسانی نیست. به علاوه اقتصاد مسلط کار خود را کرده و حاصل آن کندذهنی و عدم درک واقعی است. برای ایجاد سنگ بنای کمونیسم لازم است در کنار بنای مادی نوین، انسان طراز نو نیز ساخته شود.

از همین رو انتخاب ابزار صحیح و روش مناسب برای بسیج مردم اهمیت می‌یابد. این ابزار باید در ماهیت اخلاقی باشد، بی‌آنکه کاربرد صحیح انگیزه‌های مادی و ماهیت اجتماعی آن به فراموشی سپرده شود. چنانچه پیش‌تر هم گفته‌ام در لحظات پُر مخاطره، یافتن راهی که انگیزه اخلاقی قوی در آن دخیل باشد آسان به نظر می‌رسد. حفظ و زنده نگه داشتن روحیه و تاثیر آن در یک جامعه‌ی ارزشی اهمیت دارد که آگاهی جامعه را می‌طلبد. باید سرتاسر جامعه را به مدرسه‌ای عظیم تبدیل کنیم. خطوط کلی این پدیده همان است که در آغاز جامعه‌ی سرمایه‌داری با آن مواجه شده‌ایم. سرمایه‌داری به زور متولّ می‌شود اما مردم را در مکتب خود آموزش هم می‌دهد. تبلیغات مستقیم توسط کسانی انجام می‌شود که نظام به آن‌ها اعتماد دارد و جامعه‌ی طبقاتی را تشریع می‌کنند و این کار را به فرضیه ریشه‌های روحانی و نظریه مکانیکی قوانین طبیعی ربط می‌دهند. این شیوه آموزش مردم را دچار خمودگی می‌کند زیرا خود را با نظامی روبه رو می‌بینند که امید نجاتی برای آن‌ها باقی نمی‌گذارد و راهی برای مبارزه با قدرت اهریمنی که آن را در چنگال گرفته پیدا نمی‌کنند.

بعد اميد به بهبود مطرح می شود. سرمایه داری از اين نظر با نظام های پیشین مبتنی بر کاست تفاوت دارد که هیچ راه بروون رفتی را باقی نمی گذاشتند. اصل جامعه‌ی مبتنی بر کاست هنوز برای عده‌ای اعتبار دارد. فرد مطیع، پاداش اطاعت خود را در جهان شکفت‌انگیز دیگر دریافت می‌کند. عده‌ی دیگری هم اعتقاد دارند که نظام طبقاتی را تقدیر معین کرده است و البته عده‌ای می‌توانند با ابتکار و تلاش از طبقه‌ی خود به طبقات بالاتر بروند. کل این ماجرا و داستان‌های مرد خود ساخته تزویر و دغل بازی است. تلاشی برای جازدن افسانه و دروغ به جای حقیقت.

ما آموزش مستقیم را مدنظر قرار می‌دهیم. حرف‌مان را روراست می‌زنیم و چون حقیقت را می‌گوییم قانع‌کننده است. نیازی به فریبکاری نداریم. دستگاه‌های متولی آموزش و پرورش و تشکیلات حزبی آگاه‌کننده‌ی ملت که آموزش فنی و حرفة‌ای و عقیدتی را وظیفه خود می‌دانند این امر را به عهده دارند. آموزش در میان توده‌های مردم جا می‌افتد و رفتارهای جدید به شکل عادت درمی‌آید. توده‌ها آموزش‌ها را فرا می‌گیرند و درونی می‌کنند و با این کار روی کسان دیگر هم که هنوز آموزش ندیده‌اند تاثیر می‌گذارند. این شیوه‌ی غیرمستقیم آموزش هم کارآیی‌های خاص خود را دارد.

اما روندی که ذکر آن رفت آگاهانه است. فرد در جامعه احساس می‌کند که نتوانسته خود را با معیارهای قدرت اجتماعی نوین هماهنگ کند و می‌کوشد که از قافله‌ی آن عقب نماند. تحت فشار آموزش غیرمستقیم سعی می‌کند خود را با معیارهایی تطبیق دهد که درست تشخیص می‌دهد و در جامعه تبلیغ می‌شود و عقب‌ماندگی اش مانع از دستیابی او به آن معیارها می‌شود. پس به خود آموزی می‌پردازد.

در دوران سازندگی سوسياليستی می‌توانیم تولد انسان طراز نو را شاهد

باشیم. شخصیت او هنوز شکل نگرفته است و نمی‌تواند شکل بگیرد زیرا روند تکامل شخصیت در کنار توسعه‌ی اشکال نوین اقتصادی پیش می‌رود.

غیر از کسانی که به دلیل نداشتن آموزش‌های لازم به تنها بی در کوره راه جاه طلبی‌های شخصی می‌افتد، کسانی هم هستند که با وجود تعلق خاطر به نیروی پیشو و متحد دوست دارند جدا از توده حرکت کنند. آنچه اهمیت دارد آگاهی روزافزون مردم است که دلشان می‌خواهد در جامعه ادغام شوند و در عین حال نیروی محرك آن باشند.

آن‌های دیگر در کوره راه‌های پرت با جاه طلبی‌های دور و دراز نمی‌افتد. به دنبال پیشاہنگ خود حزب، کارگران پیشو و افراد روشنفکر در کنار مردمی گام بر می‌دارند که رو به سوی آزادی و پیشرفت دارند. پیشاہنگ‌ها چشم به آینده‌ای دوخته‌اند که پاداش بزرگی به ارمغان می‌آورد، اما ارمغان آن‌ها پاداش فردی نیست بلکه سازندگی جامعه‌ای است که در آن انسان‌ها ویژگی دیگری دارند: جامعه‌ی انسان‌های کمونیست.

راهی که در پیش داریم راه دشواری است. گاه راه را گم می‌کنیم و باید به عقب برگردیم. گاه چنان تند می‌رویم که از مردم جدا می‌افتیم. گاه آنقدر آهسته می‌رویم که نفس گرم کسانی را حس می‌کنیم که به دنبال ما می‌آیند. به دلیل تعصب و شور انقلابی تا جایی که می‌توانیم به سرعت پیش می‌رویم و راه را هموار می‌کنیم. اما می‌دانیم که نیروی ما به مردم وابسته است مردم هم با الهام از سرمشق ما می‌توانند بر سرعت خود بیفزایند.

به رغم اهمیتی که برای انگیزه‌های اخلاقی قابل هستیم جامعه به دو گروه تقسیم می‌شود، البته اقلیت را که به دلایل متفاوت حاضر به همراهی

در سازندگی سوسياليستی نیست از اين جمع مستشنا می‌کنیم. در زمينه‌ی کسب آگاهی‌های اجتماعی هنوز کمبود داریم. نیروی پیشاهنگ جامعه از نظر ایدئولوژیک جلوتر از مردم حرکت می‌کند. مردم ارزش‌های نوین جامعه را پذیرفته‌اند اما نه در حد کفايت. گروه پیشاهنگ آگاه که تغييرات زیادی را تجربه کرده به دليل آگاهی ظرفیت ايشار و از خودگذشتگی را دارد، اما توده‌ی مردم هنوز به آگاهی لازم و کافی نرسیده و باید تحت فشار قرار بگیرد تا انگیزه‌های لازم را به دست بیاورد. در اينجاست که دیكتاتوری پرولتاریا علاوه بر طبقه‌ی مغلوب به برخی از عناصر طبقه‌ی پیروزمند هم تسری پیدا می‌کند.

خلاصه‌ی کلام اين است که برای توفيق نهايی مجموعه‌ای از مکانيسم‌ها و نهادهای انقلابی لازم است. در کنار تصوير صفواف به هم فشرده‌ی راهيان آينده، نهادينه کردن برخی مجاری قانوني و اعمال محدوديت‌های خاص، باید به فکر پيش‌روی و انتخاب طبیعي افراد هم باشيم تا به خادمان پاداش بدھيم و به خائنان جزا، چراکه در جامعه‌ی نوین دست به جنایت می‌زنند.

نهادينه‌سازی انقلاب هنوز عملی نشده است. ما به دنبال راهی هستيم که بين حکومت و مردم در کلیت خود وحدت ایجاد کند. راهی که در آن سازندگی سوسياليستی تسهیل شود در ضمن از به کارگیری نهادهای دموکراسی بورژوازی مثل مجلس قانون‌گذاري و غيره خودداری کنیم. تلاش‌هایی با هدف نهادينه کردن انقلاب صورت گرفته اما نه با شتابی درخور. بزرگترین عامل آن هم ترس از جدایی از مردم و جا افتادن تشریفات زايد است که مبادا از توده‌ها جدا شویم و ترس از اين که والاترین ارزش انقلاب را از دست بدھیم یعنی دیدن مردمی که قید از خودیگانگی را از گردهی خودگشوده‌اند.

به رغم نبود این نهادها که باید به تدریج بر آن فایق آییم، مردم به صورت توده‌ای واحد با اهداف مشترک که برای آن مبارزه می‌کنند، تاریخ جامعه خود را می‌سازند. انسان در جامعه‌ی سوسياليستی به رغم کمبود امکانات و ظواهر انسان‌کامل‌تری است. با آنکه ساز و کار تمام‌عيار و بسی‌نقصی در جامعه نیست، امکان ابراز وجود او و تاثیرگذاری اش بر روند ساختار اجتماعی از جوامع دیگر بیشتر است.

در چنین شرایطی لازم است که امکان شرکت آگاهانه‌ی او را در وجه فردی و جمعی در همه‌ی ساز و کارهای مدیریت و تولید فراهم کنیم تا فرد دریابد که آموزش‌های عقیدتی و فنی چقدر به هم وابسته‌اند و پا به پای هم پیش می‌روند. بدین ترتیب فرد آگاه می‌شود و در می‌یابد که وجود و حضورش در اجتماع چه ارزشی دارد. به عبارت دیگر این آگاهی او را به ارزش‌های رهایی از قید و بندهای از خودیگانگی می‌رساند.

حاصل به طور مشخص این است که فرد از طریق کار، آزاد شده سرنوشت واقعی اش را باز می‌یابد و وضع و حال خود را به زبان فرهنگ و هنر بیان می‌کند.

برای تحقق مورد اول، کار باید معنای جدیدی بیابد. انسان کالاگونه دیگر وجود ندارد و نظامی بر سر کار آمده که برای زحمات او ارزش قابل می‌شود. ابزار تولید در اختیار جامعه قرار می‌گیرد و ماشین و سیله‌ای است که فقط وظیفه‌ی فرد را تسهیل می‌کند.

انسان دیگر خود را از قید این فکر رها می‌کند که باید برای اراضی نیازهای حیوانی اش کار کند. فرد کم کم در کاری که انجام می‌دهد بخشی از خود را می‌بیند و وجود کامل خود را در آنچه تولید کرده در حاصل کار خود می‌یابد. کار دیگر فروش بخشی از وجودش نیست که به غیر واگذار و از اختیار خودش خارج شود، بلکه تجلی وجود خودش در

عرصه‌ی کار می‌شود. ادای دینی است در زندگی جمعی که بخشی از آن را خودش به انجام رسانده است.

تا جایی که از دست مان برآید، می‌کوشیم مفهوم جدید وظیفه‌ی اجتماعی را در کار بگنجانیم تا از یک سو آن را به توسعه‌ی فن‌آوری ربط دهیم که آسایش و فراغ بال را به جامعه به ارمغان آورد و از طرف دیگر با کار داوطلبانه براساس درک مارکسیستی پیوند دهیم که در آن انسانی که داوطلبانه و با طیب خاطر کار می‌کند بی‌آنکه از سر نیاز بخشی از خود را بفروشد، به کمال والای انسانی دست می‌یابد.

ناگفته نماند که کار به شکل داوطلبانه نیز از جنبه‌های اجبار خالی نیست. انسان هنوز نتوانسته است خود را چنان متحول کند که آنچه او را احاطه کرده به صورت واکنش شرطی شخصیتی اجتماعی درآید. او هنوز از سر جبر و ناچاری کار می‌کند. فیدل البته آن را الزام اخلاقی می‌نمد. باید در وجود انسان چنان تغییر و تحولی پدید آید که در کار خود از فشار محیط اجتماعی خلاص شود و با رفتارهای نوین به نوسازی کامل نایل آید. کمونیسم که می‌گویند، همین است.

آگاهی فرد هم خود به خود به دست نمی‌آید، درست مثل تغییرات اقتصادی. تغییرات گاهی آهسته است گاهی پرشتاب و موزون نیست. گاه تغییرات از شتاب بیشتری برخوردار می‌شود و گاه حتی سیر قهقهایی دارد. به علاوه همان طور که پیش‌تر اشاره کردم، باید در نظر داشته باشیم که ما به همان صورتی که مارکس در نقد برنامه‌ی گوتا خود آورده، با یک دوره‌ی انتقالی خالص رو به رو نیستیم. با مرحله‌ای جدید مواجه شده‌ایم که او پیش‌بینی نکرده بود. مرحله‌ی آغازین انتقال به کمونیسم یا بنای سوسياليسم. در میانه‌ی مبارزات طبقاتی شدید که عناصری از سرمایه‌داری هم در آن حضور دارد این اتفاق می‌افتد که درک آن را دشوار می‌کند.

به علاوه باید به این نکته هم اشاره کنیم که تحریر و جزماندیشی مانع پیشرفت اندیشه‌های مارکسیستی و بررسی اصولی آن شده است. اقتصاد سیاسی دوره‌ی انتقالی درست تعریف نشده و ما می‌پذیریم که در مرحله‌ی مقدماتی قرار داریم و باید خود را آماده‌ی بررسی وسیع‌تر ماهیت این دوره بکنیم و بعد به فکر اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی جامع‌تر بیفتیم.

بی‌تردد حاصل کار نظریه‌ای خواهد بود که بر دو ستون سازندگی سوسیالیستی تاکید می‌ورزد: آموزش انسان طراز نو و توسعه‌ی فن آوری. کارهای زیادی هست که روی زمین مانده، اما تعلل در زمینه‌ی فن آوری که سنگ بنای اصلی است به هیچ روی پذیرفته نیست، زیرا در اینجا مسئله‌ی دنباله‌روی کورکورانه مطرح نمی‌شود بلکه پیمودن راه درازی است که کشورهای پیشرفتی جهان هموار کرده‌اند. به همین علت فیدل کاسترو چنین اصرار دارد که آموزش‌های علمی و فنی مردم و به خصوص عناصر پیشاهنگ آن انجام شود.

در قلمرو اندیشه‌هایی که به فعالیت تولیدی منجر نمی‌شود تفاوت بین نیازهای مادی و معنوی را راحت‌تر می‌توان تشخیص داد. بشر مدت‌ها کوشیده است که از طریق فرهنگ و هنر خود را از الیناسیون رها سازد. در حالی که پس از روزانه هشت ساعت جان کنندن یا بیشتر که نقش کالا را ایفا می‌کند به خود می‌آید و پس از فراغتی کوتاه به فکر معنویت می‌افتد. اما این داروی شفابخش هم همان نسخه‌ی قبلی است: انسانی تنها که محیط سرکوبش کرده به دنبال آرامش است. او از فردیت خود دفاع می‌کند که محیط سرکوب کرده و به عقاید زیبا‌ساختی واکنش نشان می‌دهد که گویی موجودی یکانه است که آرزوها و آمالش دست نیافتندی می‌نماید.

چيزی بیشتر از تلاش برای فرار نیست. قانون ارزش دیگر بازتاب روابط تولیدی نیست، انحصارات سرمایه‌داری را حتی با به کارگیری روش‌های تجربی آن چنان در لفافه می‌پیچند و پیچ و تاب می‌دهند که در خدمت خودشان باشد. روینا چنان هنری را می‌پسندد که هنرمند باید آن را یاد بگیرد. سورشیان مقهور ماشین می‌شوند و تنها برخی استثناهای نادر می‌توانند اثر هنری خود را خلق کنند. بقیه یا له می‌شوند یا به ابزار دست بی‌آبروی سرمایه‌داری تبدیل خواهند شد.

نوعی مکتب هنری جعل می‌شود که تعریف آزادی نامیده می‌شود، اما تعاریف خاص خود را دارد و تازمانی که با آن کلنگار نروی نامحسوس است و قابل درک نیست، یعنی تازمانی که مشکلات انسان و از خودبیگانگی طرح می‌شود. اندوه بی‌معنی و تفنن‌های مبتذل، سوپاپ اطمینانِ اضطراب بشری می‌شود. هنر به مثابه ابزار اعتراض، سرکوب می‌شود.

كسانی که تشویق می‌شوند قاعده‌ی بازی را رعایت کنند، درست مثل میمونی که به پاداش بازی و شیرین‌کاری جایزه می‌گیرد. شرط این است که نخواهی از قفس نامری بگریزی.

زمانی که انقلاب شد کسانی که کاملاً خانه خراب بودند و راه برگشتی نداشتند به مهاجرت دسته‌جمعی پرداختند. بقیه چه انقلابی و چه غیرانقلابی در برابر خود راه تازه‌ای دیدند. هنرمندان و هنر تجارت تازه‌ای یافتند. لیکن راه‌ها از قبل مشخص بود و این بار ادبیات و هنر «گریز» خود را در پشت نقاب «آزادی» پنهان کرد. این طرز تلقی اغلب در میان خود انقلابیون هم یافت می‌شد که بازتابی از آرمان خواهی بورژوازی در میان آن‌ها بود.

در کشورهایی که تجربه‌ی مشابهی را از سرگذرانده بودند با این گونه

گرایش‌ها با تعصب خشک برخورد می‌کردند. فرهنگ عمومی یک تابو به حساب می‌آمد و اوج آن در ترسیم دقیق طبیعت جلوه‌گر می‌شد. همین برخوردها بعد تغییر شکل یافت و به صورت جلوه‌ی ساختگی و واقعیت اجتماعی ظاهر می‌شد و جامعه‌ی آرمانی‌شان را نشان می‌داد جامعه‌ای بدون تضاد و درگیری که می‌خواستند خلق کنند.

سوسیالیسم نظامی نوپاست و عاری از خطأ هم نیست. ما انقلابیون اغلب از دانش و شهامت فکری لازم برای پرورش انسان طراز نو بی‌بهراهایم و راهی به جز روش‌های سنتی نمی‌شناسیم که آن‌ها هم حاصل جامعه‌ای هستند که ابداع‌شان کرده است. باز هم رابطه‌ی فرم و محتوا خود را نشان می‌دهد. عدم شناخت گسترده است و ماهم غرق مشکلات سازندگی هستیم. هنرمندان با نفوذی هم نداریم که در عین هنرمندی از نفوذ انقلابی برخوردار باشند. افراد حزبی باید این وظیفه‌ی مهم را به عهده بگیرند و رسالت آموزش مردم را اجرا کنند.

پس باید به سوی ساده‌کردن مسایل برویم و حرف‌هایی بزنیم که همه سر در بیاورند و کارگزاران هم در فهم آن عاجز نباشند. مشکلات هنری به پایان می‌رسد و مسئله‌ی فرهنگ عمومی به پدیده‌ی ساده‌ای تقلیل می‌یابد که با الهام از سوسیالیسم امروز و به کارگیری عناصر مرده و بی‌خطر گذشته شکل گرفته است. پس رئالیسم سوسیالیستی بر پایه‌های هنر قرن گذشته شکل می‌گیرد.

اما هنر رئالیستی قرن نوزدهم ماهیت طبقاتی داشت که محتوای سرمایه‌داری آن شاید بیشتر از هنر منحط قرن بیستم باشد که اضطراب بشر از خود بیگانه را نشان می‌دهد. سرمایه‌داری در عرصه‌ی فرهنگ هر آنچه داشت عرضه کرده و امروزه چیزی از آن نمانده به جز جسدی متغیر که همین فساد و انحطاط هنری امروز حاصل آن است.

اما چرا باید تنها نسخه‌ی معتبر را در اشکال منجمد رئالیسم سوسيالیستی جست و جو کنیم؟ ما که نمی‌توانیم آزادی را در مقابل رئالیسم سوسيالیستی علم کنیم، زیرا آزادی وجود ندارد و تازمانی که جامعه به رشد و تعالی نرسد وجود نخواهد داشت. ما نمی‌توانیم با تکیه بر کرسی رئالیسم به هر بھایی همدلی اشکال هنر را تخطه کنیم و کلیه آثار نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم را محکوم کنیم، زیرا در آن صورت دچار اشتباہ آثارشیسم پرولانی می‌شویم که به گذشته رجوع می‌کرد که دست و پای هنرمند در حال خودسازی را می‌بست.

آنچه در کشور نیاز داریم ساز و کار فرهنگی - عقیدتی است که هم به برداشت آزادانه‌ی هنر کمک کند و هم علف‌های هرزی را ریشه کن کند که در خاک حاصل خیز یارانه‌های دولتی رشد و تکثیر می‌کنند. در کشور ما اشتباہ رئالیسم ساختگی شکل نگرفته بلکه برعکس است. زیرا نیاز به خلق انسان طراز نو درک نشده، انسانی که عقاید قرن نوزدهم را نمایندگی کند و نه عقاید منحط و فاسد قرن خودمان را.

آنچه باید خلق کنیم انسان قرن بیست و یکم است، هر چند آرزویی ذهنی است و راهکاری برای آن تنظیم نشده است. یکی از اهداف بنیادین و عینی در بررسی و مطالعات و کار ما همین مسئله است. هر توفیقی که در عرصه‌ی نظری به دست بیاوریم، یا هر قدر دامنه‌ی نتایج جامع و مشخص نظری بر مبنای تحقیقات ما معین شود، کمک با ارزشی به مارکسیسم لنینیسم و به آرمان بشری کرده‌ایم.

با رد دیدگاه‌های انسان قرن نوزدهم به ورطه‌ی انحطاط قرن بیستم افتاده‌ایم. خطای سنگینی نیست اما باید بر آن غلبه کنیم و گرنه راه را برای تجدیدنظر طلبی گشوده‌ایم.

گرایش‌های جدید در جامعه پا می‌گیرد. عقاید جدید بین مردم جا

می‌افتد. امکانات مادی برای رشد هماهنگ و مساوی برای کلیه‌ی اقشار جامعه کار ما را ثمر بخش می‌کند. حال زمان مبارزه است و آینده از آن ما.

خلاصه آنکه خطای بسیاری از هنرمندان و روشنفکرهای ما در گناه نخستین شان نهفته است: آن‌ها انقلابی نیستند. ما می‌خواهیم با پیوند زدن به درخت نارون میوه‌ی گلابی به دست بیاوریم؛ اما باید یادمان باشد که در عین حال درخت گلابی هم بکاریم. نسل جدیدی قدم به عرصه‌ی گذارند که از گناه نخستین مبرا هستند. هر قدر صحنه‌ی فرهنگ و امکانات آن گسترده‌تر باشد هنرمندان بزرگ بیشتر ظهور می‌کنند.

وظیفه‌ی ما این است که نگذاریم نسل حاضر که به علت گرفتاری‌ها خود دچار از هم گسیختگی شده و فرهنگ منحط را پذیرفته، نسل جدید مارا هم به انحراف بکشاند. در عین حال نباید جبره خواران حلقه به گوش و تابع طرز فکر رسمی و دولتی تربیت کنیم یا کسانی که از دولت بورسیه می‌گیرند و هنر به اصطلاح آزاد را تجربه می‌کنند. انقلابیونی خواهند آمد که ترانه‌ی انسان طراز نو را با صدای مردم می‌خوانند. این روند زمان می‌برد.

در جامعه‌ی ما جوانان و حزب نقش مهمی دارند.

جوانان اهمیت دارند زیرا آن‌ها خمیر مایه‌ی انسان نوین هستند که از عیوب‌های سابق مبراست. جوانان با آمال و آرزوهای ما هم‌ساز هستند. آموزش آن‌ها هر روز کامل‌تر می‌شود و یادمان نمی‌رود که آن‌ها را از همان ابتدا در گیر کار کنیم. دانشجویان بورسیه در تعطیلات کار یدی می‌کنند یا حتی در حین تحصیل. کار در مواردی پاداش است و در موارد دیگر آموزش. کار را هرگز به عنوان تنبیه تلقی نمی‌کنیم. نسل جدیدی در راه است.

حزب سازمانی پيشاهنگ است، متشکل از بهترین کارگران که از طرف همکاران خود معرفی می‌شوند. حزب اقلیت است اما به علت کادرهای قوی و مجرب اعتبار دارد. تبدیل حزب به یک حزب مردمی آرزوی دیرینه‌ی ماست اما این کار زمانی میسر می‌شود که توده‌ها به سطح آگاهی بالایی برسند و خود را هم‌سطح پيشاهنگ کنند، یعنی زمانی که اندیشه‌ی کمونیسم را پذیرفته باشند.

آموزش مداوم همواره هدف ما بوده است. حزب نمونه‌ی زنده‌ی آن است. کادرهای حزبی باید کار و تلاش و از خودگذشتگی را درس دهند. آن‌ها باید با عمل خود توده‌ها را رهبری کنند تا وظیفه انقلابی شان تکمیل شود و این کار نیاز به زمان زیادی دارد و باید با مشکلات سازندگی اقتصادی، دشمنان طبقاتی و فساد و ویرانی به جا مانده از رژیم گذشته و امپریالیسم مبارزه کنیم.

حال به نقش فرد می‌پردازم، فردی در میان توده که تاریخ را می‌سازد؛ این تجربه ماست و نمی‌خواهم نسخه بیچم.

فیدل در سال‌های نخست انقلاب نیروی محرک آن بود و رهبری اش را به عهده داشت. آهنگ انقلاب را تعیین می‌کرد. گروه خوبی از انقلابیون هم پا به پای مرکزیت آن جلو آمدند و رشد کردند. توده‌ی وسیع مردم هم به علت اعتقاد به راستی رهبران از آن‌ها پیروی می‌کنند. توده‌ها به آن‌ها ایمان دارند زیرا توانسته‌اند آمال و آرزوهای آنان را برآورده کنند.

بحث این نیست که هر نفر چند کیلوگرم گوشت بخورد یا سالی چندبار به کنار دریا برود یا با دستمزدهای امروز توان خرید کالاهای لوکس را دارد یا نه. بحث ما احساس کمال است و حس درونی و مسؤولیت پذیری و غنای وجود.

در کشور ما فرد می‌فهمد که دوران باشکوهی را از سر می‌گذراند که حاصل فداکاری و ایثار است، او ایثار را می‌شناسد. رزمندگان سیراماسترا و جاهای دیگر پیش از همه فهمیدند و به دنبال آن‌ها کل کوبا. کو با کشور پیشتاز امریکای لاتین است و باید فداکاری را به همه نشان دهد، زیرا مقام پیشاهنگ را کسب کرده و باید راه کسب آزادی کامل را به همه نشان بدهد.

رهبری در داخل کشور باید الگو باشد و نقش پیشاهنگی خود را ایفا کند. باید اذعان کنیم که در انقلاب واقعی که انقلابی همه چیز خود را در طبق اخلاص می‌گذارد و هیچ انتظار مادی ندارد، پیشتاز بودن ضمن آنکه شکوه و عظمت دارد از رنج و مرارت هم نصیب می‌برد.

شاید این حرف خنده‌دار باشد اما می‌گوییم، انقلابی واقعی عاشق است و عشق او را هدایت می‌کند. غیرممکن است که انقلابی اصیل عاشق نباشد. شاید از جلوه‌های بزرگ رهبری این باشد که او شور آتشین را باید با تصمیم قاطع درآمیزد و گاه تصمیم‌های دردناکی بگیرد و خم به ابرو نیاورد. انقلابیون پیشتاز، باید عشق به خلق و والاترین اهداف را به شکل جدایی‌ناپذیر مدنظر قرار دهند، آن‌ها نباید خود را در حد احساسات روزانه و پیش‌پا افتاده‌ای محدود کنند که افراد عادی عشق خود را ابراز می‌دارند.

رهبران انقلاب فرزندانی دارند که تازه زیان باز کرده‌اند، اما هنوز نمی‌توانند بگویند «بابا». آن‌ها همسرانی دارند که با ایثار خود بخشی از تاریخ انقلاب را می‌سازند. دایره‌ی دوستان آن‌ها به رفقای انقلابی شان محدود است. بیرون از آن حلقه خبری نیست.

در چنین شرایطی باید خیلی مراقب باشیم و احساس انسان دوستی، محبت به هم نوع، عدالت‌خواهی و حقیقت‌جویی را در حد کمال داشته

باشيم تا مبادا به دامن تعصبات افراطی جزم‌اندیشي، مكتب‌گرایي خشك متحجرانه و جدایي از مردم بيفتيم. باید بی وقهه تلاش کnim تا عشق به انسان به عمل درآید، عملی که الگو باشد و نیروی محرکه‌ی جامعه.

انقلابی با همه‌ی وجود نیروی محرکه‌ی انقلاب است و در درون حزب همه‌ی توان خود را صرف چنین فعالیت‌های بی وقهه‌ای می‌کند. تنها مرگ او را باز می‌دارد یا آنکه سازندگی سوسياليستی در مقیاس جهانی شکل‌گرفته باشد. اگر پس از انجام وظایف مبرم ملی و استقرار سوسياليسم در کشور خودش، شور انقلابی او فروکش کند و انترناسيونالیسم پرولتری را به فراموشی بسپارد، انقلابی که رهبری می‌کرده خاموش می‌شود و خمودگی و انفعال آن را می‌گیرد و امپرياليسم دشمن آشتی ناپذير ما ابتکار عمل را به دست می‌آورد و به نفع خود از آن بهره‌برداری می‌کند. انترناسيونالیسم پرولتری وظیفه‌ای است که نباید به فراموشی سپرده شود و ضرورتی انقلابی است که باید به مردم خود آموزش دهیم.

البته در وضع فعلی خطراتی هست که فقط به تحجر و دگماتیسم یا به قطع پیوند با توده‌ها در میانه‌ی راه محدود نمی‌شود. خطر مربوط به ضعف‌هایی است که احتمال دارد گریبان‌گیر ما شود. اگر کسی فکر کند با ایشار و فداکاری و ریختن هستی‌اش به پای انقلاب، نباید نگران باشد که فرزندش از برخی مزایای زندگی محروم بماند و بچه‌هایش کفش نداشته باشند، آنگاه این توجیه زمینه‌ی فسادهای آینده را فراهم می‌کند.

ما این اصل را پذيرفته‌ایم که بچه‌های ما هم مثل باقی بچه‌ها باشند و اگر بچه‌های مردم چیزی ندارند، لازم نیست بچه‌های ما از آن مزایا بهره‌مند شوند. خانواده‌های ما باید بفهمند که فرقی با مردم عادی ندارند. انقلاب را مردم کرده‌اند و مردم باید روحیه‌ی انقلابی خود را هر روز صیقل دهند.

بدین ترتیب پیش می‌رویم. پیشاپیش این ستون عظیم مردم، فیدل ایستاده است و از گفتن آن نه شرم‌ساریم و نه هراسی به دل راه می‌دهیم. پشت سر او بهترین کادرهای حزبی قرار دارند و حمایت توده‌های عظیم مردم ضامن حرکت آن‌هاست. جمعیتی عظیم که از افراد آگاه تشکیل شده، کسانی که می‌دانند چه می‌خواهند و چه باید کرد. مردانی که می‌جنگند تا از هر چه نیازمندی بگریزند و وارد قلمرو آزادی شوند.

این خیل عظیم خود را سازمان می‌دهد، سازمان آن حاصل آگاهی به ضرورت زمان است. آن‌ها دیگر نیروی پراکنده نیستند که مثل هزاران ترکش نارنجک هر کدام به سویی پرتاب شده باشند. آن‌ها نیرویی نیستند که هر کدام تنها به فکر خود باشند و با هم دیگر درگیر شوند.

می‌دانیم که انقلاب نیاز به ایثار دارد و باید بهای فهرمان پیشتاز ملت‌ها بودن را پردازیم تا بتوانیم بگوییم که در موقعیت رهبری امریکای لاتین قرار داریم. می‌دانیم که در این راه باید از جان گذشت. هر کدام از ما می‌دانیم که انجام وظیفه خود پاداش است. همه‌ی ما سهم خود را می‌پردازیم، در کنار دیگران راهی را می‌رویم که در افق روشن آن انسان طرازنو نمایان است.

حالا اجازه می‌خواهم بحث را جمع‌بندی کنم.

MASOSSIALLYIST HA AZADTRIM ZIRAKAMALTRIM. KAMALTRIM ZIRAAZADTRIM.  
استخوان‌بندی آزادی کامل ما شکل گرفته است، اما هنوز گوشتی بر آن نرویده و لباسی بر تن ندارد، اما آن را هم خلق می‌کنیم.  
آزادی ما و قوت روزانه‌ی ما به بهای خون و ایثار فراهم شده و آسان به دست نیامده است.

ایثار ما از سر آگاهی است. بهای آزادی است که می‌پردازیم.  
راه درازی در پیش داریم و برخی پیچ و خم‌های آن ناشناخته است.

از محدودیت‌های مان خبر داریم. انسان قرن بیست و یکم را خواهیم ساخت. خودمان را.

با عمل روزانه خود را صیقل می‌دهیم و با فن آوری نوین انسان نو را هم به ارمغان می‌آوریم.

فرد تا جایی که آمال و آرزوهای مردم را رهبری می‌کند و از مسیر آن‌ها خارج نشده است والاترین ارزش‌ها را دارد.

گروه پیشاهنگ راه را برای پیشروی باز می‌کند و از بهترین فرزندان خلق و حزب است.

خمیر مایه‌ی اصلی ما جوان‌ها هستند. ما به این جوان‌ها امیدواریم و آن‌ها را آماده می‌کنیم تا پرچم را از دست ما بگیرند و پیش بروند.

اگر این نامه توانسته باشد در تنویر برخی نکات سودمند باشد به هدف خود رسیده است که انگیزه‌ی نوشتن همان بود که گفتم. سلام‌های گرم ما را پذیرید که همان دست است یا آبه ماریا پوریسیما (یا مریم مقدس!) پاتریا و مؤثره (یا مرگ یا وطن)



## نامه‌ی خدا حافظی با فیدل

گوارا در ۱۴ مارس سال ۱۹۶۵ به کویا بازگشته بود اما غیبت او از انتظار عمومی باعث بروز شایعاتی شد. پس از گذشت چند ماه این غیبت به ماجرا بی اسرار آمیز و بین‌المللی تبدیل شد.

سراجام در سوم اکتبر همان سال در مراسم معارفه‌ی کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا که از تلویزیون پخش می‌شد، کاسترو در حضور همسر گوارا و فرزندانش نامه‌ای را خواند که در آوریل از چه دریافت کرده بود و زمان افشاء متن آن را به خود کاسترو واگذار کرده بود. علت تعلل او در افشاء متن نامه حفظ امنیت گوارا بود و به همان دلیل هم محل جغرافیایی حضور او را اعلام نکرد.

هاوانا

سال کشاورزی

فیدل

در این لحظه خیلی چیزها را به یاد می‌آورم - زمانی که تو را در خانه‌ی ماریا آنتونیا دیدم، زمانی که توصیه کردی همراهی‌ات کنم و همه‌ی هیجان و تنفس مربوط به تدارکات. یک روز آمدند و پرسیدند اگر مُردید

به چه کسی خبر بدھیم و امکان وقوع آن مازا تکان داد. بعدها فهمیدیم که اگر انقلاب، انقلاب باشد امکان کشته شدن هست، یکی می‌میرد و یکی می‌ماند. بسیاری از رفقای ما در راه پیروزی به خاک غلتیدند.

امروز همه چیز رنگ و بوی آرامتری دارد زیرا ما پخته‌تر شده‌ایم، اما حوادث تکرار می‌شوند. احساس می‌کنم بخشی از دینم را به انقلاب کو با ادا کرده‌ام، بخشی که مرا با آن و سرزمین کو با پیوند می‌داد. حالا هم از تو خدا حافظی می‌کنم، از همه‌ی رفقا و از مردم شما که حالا مردم من هم هستند. از همه‌ی پست‌های خود در رهبری حزب، وزارت و رده‌های فرماندهی استعفا می‌دهم و ترک تابعیت کو بایی ام را اعلام می‌دارم. هیچ پیوند حقوقی مرا به کو با مربوط نمی‌کند. یک‌گانه پیوند سرشنی متفاوت دارد - آن پیوند ربطی به انتصاب و انفصل ندارد.

به زندگی گذشته‌ام که نگاه می‌کنم، ایمان دارم که در راه پیروزی انقلاب با تمام وجود تلاش کرده‌ام. تنها ضعف من این بوده که از نخستین لحظات شروع کار در سیرا ماسترا به تو اعتماد نکردم و نتوانستم به شایستگی هایت در مقام رهبر و انقلابی آن طور که باید، پی ببرم.

روزهای باشکوهی را از سرگذرانده‌ام، احساس غرور می‌کنم که در روزگار نه چندان خوش بحرانی و اندوهبار کارائیب در کنار مردم خودم بوده‌ام. کمتر رهبری را دیده‌ام که سرزندگی تو را در آن روزها داشته باشد و مفتخرم که بی‌هیچ تردیدی از تو پیروی کرده‌ام و راهم با تو یکی بوده و همراه با تو بوده‌ام و شیوه‌ی تفکر و اصول و استقبال از خطر را از تو آموخته‌ام.

ساختم ملل جهان یاری منِ حقیر را می‌طلبند. من می‌توانم کاری را بکنم که تو به واسطه‌ی مسؤولیت دولت کو با نمی‌توانی و زمان آن رسیده که با هم وداع کنیم.

باید بدانی که این کار را با آمیزه‌ای از اندوه و شادمانی انجام می‌دهم. به عنوان کسی که سهمی در پی افکنند این بنا داشته عزیزترین کسانم را به شما می‌سپارم. مردمی را ترک می‌گوییم که مرا چون پسر خویش عزیز داشتند. این بخشی از روان مرا پریشان می‌کند. ایمانی را که تو به من آموخته‌ای با خود به جبهه‌های نبرد تازه می‌برم، روح انقلابی مردم خودم را، احساس انجام وظیفه‌ی مقدس مبارزه علیه امپریالیسم، هر جا که باشد. همین منشاء قدرت است. قدرتی که بر هر زخمی مرهم می‌گذارد.

بار دیگر اعلان می‌کنم که کوبا هیچ مسؤولیتی در قبال من ندارد، جز الگویی که از آن گرفته‌ام. اگر آخرین ساعات زندگی ام زیر آسمان جایی دیگر باشد در آن لحظه به این مردم و به ویژه به تو فکر خواهم کرد. سپاسگزار درس‌هایی هستم که از تو آموخته‌ام و می‌کوشم تا به آخر وفادار بمانم.

هویت من همواره با سیاست خارجی انقلاب‌مان مشخص می‌شد و هم‌چنان خواهد ماند. هر جا که باشم مسؤولیت انقلابی کوبایی بودن را یدک خواهم کشید و رفتاری درخور آن خواهم داشت. از این که چیزی برای فرزندانم و همسرم نگذاشته‌ام ناراحت نیستم، به واقع خوشحالم و می‌دانم که دولت آن‌ها را تامین خواهد کرد تا زندگی شان بگذرد و بتوانند درس بخوانند و به همین دلیل چیزی برای آن‌ها طلب نمی‌کنم.

حرف‌های ناگفته‌ی بسیاری دارم که برای تو و مردم‌مان بگویم، اما گمان نمی‌کنم ضرورتی داشته باشد. کلمات از بیان آنچه در دل دارم عاجزند و سیاه کردن کاغذ هم فایده‌ای ندارد.

آستا لا بیکتوریا سیامپره! [پیش به سوی پیروزی!]

پاتریا او موئته! [یا مرگ یا وطن!]

با همه‌ی شور انقلابی ام تو را در آغوش می‌کشم



## نامه‌ی خدا حافظی به پدر و مادرش

زمانی که کاسترو نامه‌ی خدا حافظی گوارا را خواند گفت که انقلابی مفقودالاثر نامه‌های خدا حافظی دیگری خطاب به خانواده و دوستان و رفقاء مختلف نوشته است و از آن‌ها خواهش کرد که آن نامه‌ها را به انقلاب تقدیم کنند زیرا اسناد مهمی هستند که ارزش دارند بخشی از تاریخ انقلاب باشند. یکی از آن نامه‌ها، نامه‌ای است خطاب به پدر و مادرش که در سال ۱۹۶۷ در کوبیا چاپ شد.

### پدر و مادر عزیزم

بار دیگر زیر پاشنه‌هایم دنده‌ی رو سینانته را حس می‌کنم. بار دیگر پا به راه گذاشته‌ام و سپریم را به دست گرفته‌ام. حدود ده سال پیش نامه‌ی خدا حافظی دیگری برای شما نوشته بودم. تا جایی که به یاد مانده در آن نامه شکایت کرده بودم که سرباز و پزشک خوبی نبوده‌ام. آن نامه را دیگر دوست ندارم. من سرباز بدی نیستم.

هیچ چیزی عوض نشده است جز آنکه بر آگاهی من افزوده شده. من آگاه‌تر شده‌ام. مارکسیسم من ریشه دوانده و پالوده شده است. مبارزه‌ی مسلحه را تنها راه رهایی مردمی می‌دانم که در راه آزادی مبارزه

می‌کنند و بر اعتقاد خود پافشاری می‌کنم. شاید بسیاری مرا ماجراجو بدانند که هستم. فقط یک فرق کوچک دارم: برای اثبات حقانیت خود از جانم مایه می‌گذارم.

شاید این آخر کار باشد. من البته به دنبال آن نیستم، اما جزو احتمالات منطقی یکی هم این است. اگر چنین باشد شما را از دور می‌بوسم. خیلی دوستان دارم، فقط نمی‌دانم علاقه‌هام را چه گونه نشان دهم. من در عمل خود راسخ و پای‌بند هستم و فکر می‌کنم که گاهی مرا درک نمی‌کنید. درک من آسان نیست. اما لطفاً مرا باور کنید. همین امروز.

حالا اراده‌ای دارم که با شوق هنرمندانه پاهای لرزان و سینه‌های خسته را جلا می‌دهد. این کار را خواهم کرد.

گاهی به این سرباز کوچک قرن بیستم فکر کنید.

سلیا، روبرتو، خوان مارتین و پاتوتین و بئاتریس را می‌بوسم و همه را سلام می‌رسانم. شما را هم در آغوش می‌فشارم. فرزند خلف شما

ارنستو

## ویتنام و مبارزه جهانی براي آزادی

در فاصله‌ی بین ناپدید شدن او در بهار ۱۹۶۵ و مرگش در پاییز ۱۹۶۷ گوارا یک سخنرانی عمومی داشت. آن هم پیام از «جایی در دنیا» به سازمان وحدت خلق در آفریقا، آسیا و امریکای لاتین بود. خبرگزاری پرسنالاتینا در آوریل سال ۱۹۶۷ آن را منتشر کرد. متن کامل آن در اینجا آمده است.

حالا ساعت کوره است و نور تنها چیزی است که به چشم می‌آید.  
خوشه مارتی

بیست و یک سال از پایان آخرین جنگ جهانی می‌گذرد و همه ساله نشریات مختلف به زبان‌های گوناگون این واقعه را که با شکست و تسلیم ژاپن مشخص می‌شود جشن می‌گیرند. جوی از خوشبینی در بسیاری از بخش‌های دو اردوگاه متفاوت جهانی حاکم شده است.

بیست و یک سال بدون هیچ جنگ جهانی در این روزگاری که همه جارا جنگ و درگیری و شورش فراگرفته است رقم بزرگی به نظر می‌آید. همه ما آمادگی خود را برای جنگیدن و مبارزه در این راه صلح اعلان می‌کنیم. اما بدون تجزیه و تحلیل نتایج آن، فقر، تحفیر سرکوب و استثمار

روزافرون بخش‌های بزرگی از جامعه‌ی بشری باید سؤال کرد که آیا این صلح واقعی است.

هدف این بادداشت نوشتن تاریخ درگیری‌ها و جنگ‌های مختلف با ویژگی‌های محلی نیست که پس از تسلیم ژاپن یکی پس از دیگری رخ داده است. هدف ما بر شمردن درگیری‌های داخلی روزافرون هم نیست که طی این دوران به اصطلاح صلح اتفاق افتاده است. اشاره‌ای به جنگ کره و ویتنام کافی است تا خوش‌بینی بی‌حد و مرز مارا به باد دهد.

در کره پس از مبارزه‌ای سرسختانه بخش شمالی کشور، به فلاکت‌بارترین وضع افتاد در حالی که جنگی ویرانگر و مهیب بر آن تحمیل شد. آن را با بمب به خیش کشیدند و نه کارخانه‌ای ماند و نه مدرسه‌ای و ده میلیون نفر بی‌خانمان شدند.

دو جین کشور در آن جنگ دخالت کردند و رهبری آن‌ها را ایالات متحده به عهده داشت و زیر پرچم دروغین سازمان ملل متحد و به سرکردگی عمدۀ نیروهای امریکایی و همکاری کره‌جنوبی جنگ را ادامه دادند. در طرف دیگر ارتش و مردم کره و داوطلبان جمهوری خلق چین مهمات و تدارکات و مشاوره‌ی نظامی دستگاه اتحاد شوروی را در کنار خود داشت. ایالات متحده هر نوع آزمایش سلاح‌های مخرب و کشتار جمعی به جز اسلحه‌اتمی را در آن جا به انجام رساند، اما از کاربرد سلاح میکروبی و شیمیایی در مقیاس محدود سر باز نزد.

در ویتنام جنگی بی‌امان توسط جبهه‌ی میهنهی آن کشور علیه سه قدرت امپریالیستی جریان داشته است: ژاپنی‌ها که بعد از بمباران هیروشیما و ناکاساکی مغلوب شدند، فرانسوی‌ها که مستعمرات هند و چین خود را از آن کشور مغلوب باز پس گرفتند و وعده‌های خود را فراموش کردند و ایالات متحده که آخرین مرحله‌ی درگیری را آغاز کرده است.

در همه‌ی قاره‌ها درگیری‌های محدود جریان دارد، هر چند در امریکای لاتین مبارزات آزادی‌بخش مدت زیادی است که صرف مقابله با کودتاهاي نظامي می‌شد تا اين که انقلاب کوبا زنگ خطر را به صدا درآورد و اهمیت این منطقه از جهان را اعلام کرد و خشم امپرياليست‌ها را برانگیخت و کوبا را وادار کردند تا از سواحل خود دفاع کند. ابتدا در پلایا خیرون و سپس در ماجراجی بحران اکتبر.

در بحران اکتبر خطر جنگی در ابعاد غیرقابل محاسبه بین ایالات متحده و اتحاد شوروی بر سر مسئله کوبا به وجود آمد.

همین حالا درگیری‌ها در مناطق شبه جزیره هندوچین متتمرکز شده است: لاوس و ویتنام با درگیری‌هایی که با دخالت امپرياليسم امریکا از حالت جنگ داخلی خارج شد تکان خوردنده، دخالت امریکایی‌ها مثل شعله‌ای بود که به بشکه‌ی باروت می‌رسید و تمام منطقه را به آتش می‌کشید. در ویتنام درگیری‌ها شدت گرفت. در اینجا قصد ندارم به شرح تاریخ جنگ پردازم و به اشاره‌ای گذرا اکتفا می‌کنم.

در سال ۱۹۵۴ پس از شکست سنگین نیروهای دین‌بین فو پیمان صلح ژنو امضا شد که بر طبق مفاد آن ویتنام را به دو منطقه‌ی شمالی و جنوبی تقسیم کردند، با این قيد که طی هجده ماه انتخابات برگزار شود تا معلوم شود چه کسی برکشور حکومت کند و روند اتحاد کشور چه گونه باشد. ایالات متحده حاضر به امضای پیمان نشد و کوشید به جای امپراتور بائودای دست نشانده‌ی فرانسه کسی را بگذارد که منافع امریکا را تأمین کند. این فرد کسی نبود جز نگو دین دیم که سرنوشت ذلت‌بار او بر همگان روشن است که مثل دستمال چرکی به کنار انداخته شد.

طی ماه‌های بعد از امضای قرارداد ژنو در اردوی نیروهای خلق خوش‌بینی حاکم بود. آن‌ها موقعیت نظامی نیروهای ضد فرانسوی را در

جنوب کشور شناسایی کردند و به انتظار نتیجه نشستند اما میهن پرستان خیلی زود دریافتند که هیچ انتخاباتی در کار نخواهد بود، مگر این که امریکایی‌ها قادر باشند بر آرا صندوق‌ها اعمال نظر کنند و کسانی را از صندوق‌ها بیرون بیاورند که در راستای منافع آن‌ها گام بر می‌دارند، چنین کاری حتی با وجود همه‌ی انواع تقلب‌های رایج و رای خریدن هم غیرممکن بود.

بار دیگر مبارزه در جنوب شدت گرفت و روز به روز بر شدت آن افزوده شد. امروز ارتش ایالات متحده در آن کشور به حدود نیم میلیون نفر رسیده و نیروهای مزدور و دست نشانده‌ی آن‌ها روز به روز تقلیل می‌یابند و از آن گذشته انگیزه‌ی جنگیدن ندارند.

از زمانی که ایالات متحده بمباران منظم جمهوری دموکراتیک خلق ویتنام را آغاز کرده، تا روحیه‌ی مبارزه را در جنوب بشکشد. دو سال می‌گذرد و امریکایی‌ها سعی کرده‌اند از موضع بالا ویتنامی‌ها را به پای میز مذاکره بشانند. در آغاز بمباران‌ها تحت پوشش سرکوب مواضع نیروهای متهم به دخالت در آشوب‌های جنوب انجام می‌شد. سپس بر شدت بمباران‌ها افزوده شد و مرتب بر تعداد آن‌ها نیز اضافه می‌کردند. بعد نوبت به هوایپیماهای غول‌پیکر نیروی هوایی امریکا رسید که هر روز با هدف نابودی مطلق هر آنچه در شمال نشان از تمدن داشت، بمب و موشک بر سر مردم می‌ریخت. این یکی از پرده‌های غم‌انگیز توطئه‌ی شوم جهان‌خواران بود.

اهداف مادی امریکا به بار می‌نشست، فقط آن‌ها روی مقاومت مردم حساب نکرده بودند. دفاع جانانه‌ی واحدهای ضد هوایی ویتنام ۱۷۰۰ هوایپما را سرنگون کرد که تدارکات رزمی آن‌ها را اردوی سوسالیست تامین می‌کرد.

این واقعیت در دنیا است. ویتنام، ملتی که نماد پیروزی و مقاومت و امید به شمار می‌آید، به شکل غریبی تنهاست. این مردم باید سرکوب‌ها و بمباران امریکایی‌ها را تحمل کنند که در جنوب مردم بی‌دفاع را می‌کوبد و در شمال مردمی را که امکان دفاع دارند، اما در مبارزه خود تنها هستند.

همبستگی و اتحاد نیروهای متفرقی جهان با مردم ویتنام طنز تلخی در خود دارد و مثل فریادهای تشویق در سیرک‌های روم باستان است. آرزوی پیروزی برای قربانی و مظلوم کافی نیست، باید در سرنوشت او شریک باشند باید در مرگ یا پیروزی او سهیم باشند.

زمانی که به تجزیه و تحلیل انزوای مردم ویتنام می‌پردازیم، به این نکته‌ی نگران کننده می‌رسیم که در این لحظه‌ی تاریخی امپریالیسم امریکا بار این جنایات را به دوش می‌کشد. بُعد جنایات آن وسیع و به همه‌ی جهان سراحت کرده است. آقایان همه این را می‌دانیم! همه‌ی آن‌ها که در این لحظه‌ی حساس و سرنوشت‌ساز تردید دارند که ویتنام را وارد اردوگاه سویاالیسم بکنند و بهانه‌شان ترس از جهانگیر شدن جنگ است به امپریالیسم امریکا کمک می‌کنند که در تصمیم خود پابرجا باشد. آن‌هایی که به اختلافات موجود دامن می‌زنند و بر مسائلی که بین دو قطب بزرگ اردوگاه سویاالیسم پیش آمده تاکید می‌کنند هم گناهکارند.

باید رو راست باشیم: آیا ویتنام تنها مانده است یا نه. آیا سعی ندارد تعادل خطرناکی را بین نیروهای درگیر برقرار کند؟

این مردم چه عظمتی دارند! چه شجاعت و سرخشنی نشان می‌دهند مبارزات آن‌ها چه درس عظیمی به مردم جهان می‌دهد.

خیلی طول نمی‌کشد که شاهد عزم جدی رئیس جمهور جانسون باشیم که برخی اصلاحات را برای از بین بردن اصطکاک‌های طبقاتی آغاز کند،

زیرا هرازگاهی این تضادها سر باز می‌کنند و به انفجار می‌انجامند. آنچه تردیدی در آن وجود ندارد نگاه تازه به عنوان پُر طمطراق جامعه‌ی بزرگ است که در باتلاق ویتنام فرو رفته است. بزرگترین قدرت امپریالیستی در مقابل مردی پابرهنه و فقیر و عقب مانده به زانو درآمده و چاه ویل جنگ اقتصاد افسانه‌ای اش را فلنج کرده است. کشتار دیگر آسان‌ترین کار انحصارات جهانی نیست.

اسلحة‌ی دفاعی که تعداد آن کافی نیست، تمام چیزی است که سربازان ویتنامی در کنار عشق به میهن و جامعه‌شان دارند و شجاعتی که در دفاع از آن آرمان خود به خرج می‌دهند. شجاعتی که امتحان خود را در همه‌ی عرصه‌ها پس داده است. اما امپریالیسم در ویتنام به گل نشسته است. راهی برای خروج از بحران نمی‌یابد و در به در به دنبال راهی می‌گردد که بتواند با ترمیم غرور و اقتدار زخم خورده‌اش از آن موقعیت خطرناک رهایی یابد. «چهار ماده‌ای» که شمال پیش پای او گذاشته و پنجمی که جنوب ارائه کرده آن را در منگنه قرار داده و درگیری‌هارا به مرحله‌ی خطرناکی رسانده است.

همه چیز حاکی از آن است که صلح، صلح شکننده‌ای که فقط نامی از آن باقی مانده در خطر است زیرا گام غیرقابل قبول و خطرناکی که ایالات متحده بر می‌دارد شکست خورده است، البته هنوز هیچ آتشی در جهان برافروخته نشده است.

ما استثمار شده‌های جهان چه نقشی را باید در این میان ایفا کنیم؟ مردم سه قاره ناظر جریانات ویتنام هستند و برای خود درس‌هایی می‌آموزند. امپریالیست‌ها با تهدید به گسترش دامنه‌ی جنگ بشریت را به گروگان گرفته‌اند به همین دلیل نباید از جنگ ترسید. تاکتیک عمومی

خلق‌ها باید این باشد که بی‌امان حمله‌کنند و در تمامی جبهه‌ها بر دشمن بتازند.

اما در آن جاهایی که این صلح ذلت‌بار نشکسته چه باید کرد و  
وظیفه‌ی ما چیست؟

آزاد کردن خودمان به هر قیمتی.....

چشم‌انداز جهانی بسیار پیچیده است. وظیفه‌ی رهایی‌بخش هنوز پیش روی ماست. نه تنها ما که حتی برخی از کشورهای کهن اروپایی که به اندازه‌ی کافی پیش رفته‌اند و مراحل مختلف و تضادهای سرمایه‌داری را از سر گذرانده‌اند، اما آنقدر ضعیف هستند که نمی‌توانند پا به پای امپریالیسم پیش بروند یا در آن مسیر گام ببردارند. طی سال‌های آینده در آن کشورها تضادها به اوج و مرحله‌ی انفجار می‌رسد. اما مشکلات و راه حل‌های آنان با مشکلات و درگیری‌های کشورهای وابسته و عقب‌افتداده تفاوت دارد.

استثمار امپریالیستی سه قاره‌ی عقب‌مانده‌ی جهان را دربر می‌گیرد. امریکای لاتین، آسیا و آفریقا. البته هر کشوری ویژگی‌های خاص خود را دارد، در مجموع هر سه قاره هم هر کدام به عنوان یک کل ویژگی خود را دارد.

امریکای لاتین کم و بیش وضعیت یکسانی دارد زیرا همه جای آن تحت سیطره‌ی ایالات متحده و سرمایه‌داری انحصاری آن قرار دارد. عروسک‌های خیمه‌شب بازی یا در بهترین حالت حکومت‌های ضعیف قادر به سرپیچی از دستورات ارباب یانکی خود نیستند. ایالات متحده به اوج سلطه‌ی سیاسی و اقتصادی خود رسیده است. دیگر جایی برای پیشروی نمانده و هر تغییری در وضع موجود باعث می‌شود که از آن سو بغلتند. سیاست امریکا حفظ دستاوردهاست. در حال حاضر همه‌ی تلاش

خود را به کار می‌بندد تا جنبش‌های رهایی بخش را از هر نوعی که باشد به شدت سرکوب کند و با استفاده از خشونت عربان مانع بروز آن‌ها شود. در پس شعار، ما نمی‌گذاریم کوپای دیگری درست شود، امکان عملیات تهاجمی گسترده‌ای پنهان است که بهانه‌ی اقدام آن‌ها به شمار می‌آید، نمونه‌اش را در جمهوری دومینیکن دیدیم پا پیش از آن در قتل عام پاناما که هشداری آشکار بود مبنی بر این که نیروهای امریکا آماده‌اند تا در هر نقطه‌ای از امریکای لاتین که منافع شان به خطر بیفتد، دخالت کرده و از بروز هر تغییری در نظام مستقر ممانعت کنند.

این سیاست تقریباً به طور مطلق از مجازات معاف است. سازمان کشورهای امریکایی هر قدر هم بی‌اعتبار باشد نقاب دروغینی است که بر چهره‌ی این فریبکاری کشیده‌اند. عدم کارآیی سازمان ملل و سکوت مجتمع بین‌المللی مسخره است و گاه تن به فاجعه می‌زند. ارشش‌های امریکای لاتین آماده‌اند تا هر لحظه بر سر مردم خود بریزند و آن‌ها را سرکوب کنند. آنچه در واقع شکل گرفته سازمان بین‌المللی جنایت و خیانت است.

از طرف دیگر بورژوازی ملی همه‌ی ظرفیت‌های خود را برای مقابله با امپریالیسم از دست داده است - البته اگر ظرفیتی داشت - و یا این که دنباله‌رو بی‌چون و چرای آن است. هیچ آلت‌رناتیوی وجود ندارد. یا انقلاب سوسیالیستی یا کاریکاتور انقلاب.

آسیا قاره‌ای است که ویژگی‌های متفاوت و خاص خود را دارد. مبارزات رهایی بخش علیه تعدادی از قدرت‌های استعماری اروپایی به شکل‌گیری دولت‌های کم و بیش مستقل و متفرقی انجامید که در پی آن نظام‌هایی بر سر کار آمد که بعضاً با تعمیق خواسته‌های جنبش رهایی بخش ملی همراهی کردند و در برخی از کشورها به موقعیت

طرفداری از امپریالیسم روی آوردند.

ایالات متحده امریکا از نظر اقتصادی چیزی نداشت که در آسیا از دست بدهد و دستاوردهای آن بسیار زیادتر بود. تغییرات به سود آن رقم می‌خورد و ایالات متحده می‌کوشید که جای قدرت‌های نو استعماری را بگیرد و وارد فضای عملیاتی تازه‌ای شود، گاه مستقیم و گاه غیرمستقیم و با استفاده از ژاپن.

اما شرایط خاص موجود در آسیا به خصوص در شبه جزیره‌ی هندوچین باعث می‌شد که امریکا در استراتژی نظامی خود اهمیت فوق العاده‌ای برای آن منطقه قایل شود. امریکا با استفاده از کره‌ی جنوبی، ژاپن، تایلند، تایوان و ویتنام جنوبی حلقه‌ی محاصره‌ای را پیرامون چین به وجود آورد.

این موقعیت دوگانه‌ی منافع استراتژیک در محاصره‌ی جمهوری خلق چین و گرایش شدید سرمایه‌های امریکایی برای نفوذ در آن بازارهای بزرگی که هنوز راهی به آن نداشت آسیا را به یکی از مکان‌های انفجاری دنیا امروز تبدیل کرده، هر چند خارج از منطقه‌ی ویتنام به ظاهر آرامشی برقرار است.

خاورمیانه هم که اساساً از نظر جغرافیایی به این قاره تعلق دارد، پیچیدگی‌های خاص خود را دارد و به واقع در نقطه جنوبی قرار گرفته است. امکان پیش‌بینی نتیجه‌ی جنگ سردی که بین اسرائیل مورد حمایت غربی‌ها و امپریالیست‌ها و کشورهای متفرقی منطقه وجود ندارد. این هم یکی دیگر از آتشفسان‌های آماده انفجار در دنیاست.

آفریقا به ظاهر منطقه‌ای بکر و مستعد هجوم کشورهای نو استعمارگر است. تغییراتی که در جهان پیش آمده، باعث شده که تا حدودی قدرت‌های نو استعماری مطلق‌گرایی و استبداد سابق خود را رها کنند.

زمانی که روند تغییرات بدون وقفه بر وفق خواسته‌های آن‌ها پیش می‌رفت، استعمار جای خود را به استعمارِ نو داد که در زمینه‌ی سلطه‌ی اقتصادی به همان نتایج منجر می‌شد.

ایالات متحده در این منطقه مستعمره ندارد و در حال حاضر می‌کوشد به منابع خصوصی هم‌پالکی‌های قدیمی خودش دست‌درازی کند. با اطمینان می‌توان گفت که آفریقا منبع سرشار و بلندمدتی برای برنامه‌های استراتژیک امپریالیسم امریکاست. سرمایه‌گذاری‌های جاری و مهم آن در حال حاضر در اتحادیه‌ی آفریقاً جنوبی است و نفوذ و گسترش خود را در کنگو، نیجریه و سایر کشورهای آفریقاًی آغاز کرده است که در حال حاضر در آن‌ها با سایر قدرت‌های امپریالیستی رقابت شدیدی آغاز شده، رفاقتی که تابه حال جنبه‌ی صلح آمیز داشت. ایالات متحده هنوز منافع بزرگی در آن جاندارد که بخواهد دفاع کند، مگر این که بخواهد از حق خود از مداخله در سایر نقاط جهان استفاده کند که انحصارات مالی از آن بوی سود سرشار و مواد خام طبیعی حس می‌کنند. با در نظر گرفتن این نکات می‌توان بحث لزوم جنبش‌های رهایی بخش خلقی در کوتاه‌مدت یا میان‌مدت را مطرح کرد.

اگر آفریقا را تجزیه و تحلیل کنیم، متوجه می‌شویم که مبارزات شدیدی در مستعمرات آفریقاًی پرتغال مثل گینه، موزامبیک و آنگولا در جریان است. مبارزان در گینه به توفیق‌هایی دست یافته‌اند و در دو کشور دیگر موفقیت نیروهای انقلابی به درجات باهم فرق دارد. ما شاهد مبارزه‌ی جانشین‌های لومومبا و بازماندگان موسی چومبه در کنگو هستیم، مبارزه‌ای که کفه آن در حال حاضر به نفع طرفِ اخیر پایین رفته و بخش‌های زیادی از کشور را به نفع خود «آرام» کرده، هر چند جنگ پنهان ادامه دارد.

در رودزیا مسئله تفاوت دارد. امپریالیسم بریتانیا همه‌ی تلاش خود را به کار گرفت تا قدرت را به دست اقلیت سفیدپوستی بدهد که الان بر سر قدرت است. درگیری از نظر انگلستان به هیچ وجه رسمی نیست. این قدرت غربی با همه‌ی هوش و ذکاءت دیپلماتیک - به عبارت ساده‌تر توظیه‌چینی - خود را مخالف اقدامات دولت یا ناسیونالیست نشان می‌دهد. برخی از کشورهای مشترک‌المنافع که دنباله‌رو آن هستند مختصراً حمایت می‌کنند اما تعداد زیادی از کشورهای آفریقای سیاه و حتی آن‌هایی که متحد بالقوه امپریالیسم بریتانیا هستند به آن می‌تازند.

در صورتی که جنبش میهانی سیاهان به قیام مسلحانه تبدیل شود و اگر این جنبش از طرف کشورهای همسایه مورد حمایت قرار گیرد او ضایع رودزیا به شدت بحرانی می‌شود و کشور در آستانه‌ی سقوط قرار می‌گیرد. اما می‌بینیم که همه‌ی این مسایل از طریق سازمان‌های رسمی بی‌خاصیتی مثل سازمان ملل، سازمان کشورهای مشترک‌المنافع یا سازمان وحدت آفریقا حل و فصل می‌شود.

با این حال شرایط اجتماعی و اقتصادی در حال تغییر آفریقا، اجازه نمی‌دهد که، شرایط انقلابی را در سراسر قاره شاهد باشیم. مبارزه‌ی رهایی‌بخش علیه پرتغالی‌ها باید به پیروزی برسد اما، پرتغال در اردوی امپریالیسم عددی نیست. مبارزات انقلابی مهم مبارزاتی است که کل دستگاه اداری و نظامی اردوگاه امپریالیسم را به چالش می‌کشد، البته این امر باعث نمی‌شود که ما از مبارزات در راه آزادی این سه مستعمره پرتغال حمایت نکنیم یا نگذاریم انقلاب‌شان به تعمیق بیانجامد.

زمانی که توده‌های سیاهان آفریقا و رودزیا، مبارزه‌ی اصیل انقلابی خود را آغاز کنند، عصر جدیدی در آفریقا آغاز می‌شود.

یازمانی که توده‌های فقیر به جان آمده‌کشوری علیه طبقات حاکم سر

به شورش بر می‌دارند تا حقوق خود را به دست بیاورند عصر تازه‌ای آغاز می‌شود. تا به حال هر چه بوده کودتای پادگانی علیه پادگان دیگر بوده. یک گروه از افسران جای گروه دیگر را گرفته‌اند یا حاکمی را سرنگون کرده‌اند که دیگر به منافع آن‌ها توجهی نداشت یا تاریخ مصرف او گذشته بود و دیگر به درد نیروهایی که در پشت پرده از او حمایت می‌کردند نمی‌خورد. اما هیچ حرکت انقلابی و جوشش مردمی به چشم نمی‌خورد. در کنگو این شرایط به صورت موقتی و گذرا به وجود آمد و حرکاتی به پیروی از لومومبا صورت گرفت، اما آن‌ها هم طی ماه‌های اخیر قدرت خود را از دست داده‌اند.

اوپاچ در آسیا چنانچه شاهد بودیم، انفجار آمیز بوده در ویتنام و لائوس که مبارزه ادامه دارد و کامبوج در وضعی است که ایالات متحده هر آن امکان دارد به آن جایورش مستقیم نظامی کند. باید تایلند و مالزی و البته اندونزی را هم اضافه کنیم که هر چند با وجود نابودی حزب کمونیست آن کشور پس از به قدرت رسیدن نیروهای ارتجاعی نمی‌توان با قاطعیت حرف آخر را زد. خاورمیانه هم که جای خود را دارد.

در امریکای لاتین مبارزه مسلحانه ادامه دارد. در گواتمالا، کلمبیا، ونزوئلا و بولیوی. نخستین شورش‌های مسلحانه در برزیل هم آغاز شده است. سایر کانون‌های مبارزه هم شعله‌ور شده و سپس به خاموشی گراییده‌اند. اما تقریباً در همه‌ی کشورهای این قاره استعداد چنین مبارزه‌ای وجود دارد و همه برای پیروزی تلاش می‌کنند و به کمتر از استقرار حکومتی با ماهیت سوسيالیستی رضایت نمی‌دهند.

در این قاره فقط یک زبان رایج است به استثنای برزیل که به پرتغالی حرف می‌زند، همه به اسپانیایی صحبت می‌کنند. برزیلی‌ها هم زبان بقیه را می‌فهمند زیرا وجهه اشتراک زیادی دارند. با در نظر گرفتن این وجهه و

مشابهت طبقاتی نوعی هویت «بین‌المللی امریکایی» وجود دارد که در سایر قاره‌های جهان کمتر شاهد چنین پیوستگی و اشتراکی هستیم.

زبان، آداب و رسوم، مذهب و ارباب مشترک آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد. شدت و حیّد استثمار هم در این کشورها به نسبت یکسان است و رابطه استثمارکننده و استثمارشونده در بیشتر کشورهای امریکای جنوبی مشابه است و در سرتاسر این قاره مبارزه رو به تعمیق گذاشته و با سرعتی روزافزون شدت می‌گیرد.

خوب می‌پرسم این شورش و انقلاب چگونه به ثمر خواهد نشست؟ چگونه انقلابی است؟ پیش‌تر درباره‌ی ماهیت و ویژگی‌های مبارزه در امریکای لاتین سخن گفته‌ایم و اشاره کرده‌ایم که در زمان مناسب این مبارزات ابعادی قاره‌ای خواهد یافت. امریکای لاتین صحنه‌ی مبارزات بزرگ حق طلبانه‌ی مردمی خواهد شد که خواستار آزادی و رهایی خود هستند.

در چارچوب این مبارزه‌ی قاره‌ای، آن‌هایی که در حال حاضر جریان دارند، به صورت مقطعي فعال هستند و مرحله‌ای از انقلاب به شمار می‌آيند. اما آن‌ها شهدايی را تقدیم کرده‌اند که در تاریخ انقلاب امریکای لاتین از ياد نخواهند رفت، آن‌ها خونی را که برای آبياري مرحله‌ی نهايی انقلاب که آزادی بشر را به ارمغان می‌آورد، ایثار کرده‌اند. نام‌های فراوانی هستند: فرمانده تورچیوس لیما، کشیش کامیلو تورس، فرمانده فابرلیسیو اوخدا، فرمانده لوباتون و فرمانده لوئی دولا پوئته او سه‌دا افراد مرکزیت جنبش‌های انقلابی گواتمالا، ونزوئلا و پرو از آن جمله‌اند.

برانگیختن توده‌های مردم و به حرکت درآمدن آن‌ها قهرمان‌های واقعی را مشخص می‌کند. سسار مونتس و یون سوسا پرچم مبارزه را در گواتمالا بلند کرده‌اند، فاویو باسکوئس و مارولاندا در کلمبیا به راه

افتداده‌اند، دوگلاس براوو در بخش غربی کشور و آمریکو مارتین در ال باچی پر ونزوئلا رهبری جبهه انقلابی را به عهده دارند.

جنگ در این جا و سایر کشورهای امریکای لاتین آغاز خواهد شد و تردیدی در این نیست که مانند بولیوی آتش انقلاب در آن کشورها هم شعله‌ور خواهد شد. مبارزه ادامه می‌یابد تا همه به پیروزی برسند. بسیاری خواهند مرد، عده‌ی زیادی فربانی خطاهای خود خواهند شد، عده‌ای دیگر در مبارزات آینده به خاک می‌غلتند، مبارزان تازه و رهبران تازه نفس از میان جمع مبارزان راه آزادی در گرم‌گرم مبارزه انقلابی سر بر می‌آورند.

مردم مبارزان و رهبران خود را در مسیر مبارزه انتخاب می‌کنند و مزدوران یانکی و عوامل سرکوب زیاد می‌شوند. امروز در همه کشورهایی که مبارزات مسلحانه به وقوع می‌پیوندد مستشاران و مشاوران نظامی امریکایی حضور دارند. به نظر می‌رسد که ارتش پرو با مشاوره و آموزش‌های امریکایی‌ها توانسته است به ارتش انقلابی حمله کند و ضربات سنگینی بر انقلابیون کشور وارد آورد. اما اگر هسته‌های چریکی با دانش و آگاهی سیاسی و نظامی به طور صحیح اداره شود از نظر عملی نمی‌توان آن را سرکوب کرد و یانکی‌ها به تدارکات و تجهیزات بیشتری نیاز خواهند داشت که بتوانند به آن‌ها جمله کنند. در پرو عناصر انقلابی تازه نفس که هنوز ناشناس هستند و زندگی مخفی دارند به سازماندهی مجدد مبارزه‌ی چریکی مشغول شده‌اند.

کم کم کار به جایی می‌رسد که اسلحه‌ی ساده‌ای که برای سرکوب گروه‌های مسلح پراکنده کفایت می‌کرد جوابگو نباشد و گروه‌های مشاوران نظامی و اسلحه‌ی پیچیده و پیشرفته لازم شود و سرانجام کار به جایی می‌رسد که ارتش مزدور حاکم دست نشانده که بر اثر مبارزات

چریک‌ها در معرض متلاشی شدن قرار می‌گیرد نتواند پاسخ چریک‌ها را بدهد و امریکایی‌ها خود مستقیم وارد درگیری شوند.

این راهی است که در ویتنام رفته‌اند. این مسیر خلق ویتنام است. راهی که مردم امریکای لاتین خواهند رفت. با ویژگی‌های خاص خودشان و گروه‌های مسلح مبارز و تشکیل کمیته‌های هماهنگی عرصه را بر امریکایی‌ها تنگ می‌کنند و در راه آرمان خود از هیچ اقدامی فرونمی‌گذارند.

امریکای لاتین، قاره‌ای فراموش شده در تاریخ مبارزات سیاسی آزادی‌بخش که حالا صدای خود را در سه قاره بلند کرده و با مردم پیشتاز کوبا و انقلاب آن طین صدای خود را به گوش جهانیان می‌رساند، حالا وظیفه‌ی مهم‌تری دارد: خلق دومین یا سومین ویتنام دنیا یا دومین و سومین ویتنام.

باید یادمان باشد که امپریالیسم نظامی جهانی است، آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری و باید در مواجهه جهانی نابود شود. هدف استراتژیک مبارزه باید نابودی امپریالیسم باشد.

وظیفه‌ی مهمی که ما به عهده داریم، ما در مقام استثمار شده و عقب‌نگه داشته شده‌ی جهان، نابودی بنیان‌ها و نهادهایی است که امپریالیسم را حفظ می‌کند. ملل استثمار شده که سرمایه مواد خام و نیروی کار ارزان و متخصص آن‌ها مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرد و همه مواد به آن صادر می‌شود و کشور را در منجلاب وابستگی فرو می‌برد. عنصر اساسی آن مبارزه‌ی استراتژیک رهایی واقعی مردم است که در اکثر موارد خاص مبارزه‌ی مسلحه است و در امریکای لاتین لاجرم به انقلاب سوسیالیستی ختم می‌شود.

برای نابودی امپریالیسم باید از سر آن شروع کنیم که جز ایالات

متعدده امریکای شمالی نیست.

باید وظیفه‌ی خودمان را با تاکتیک، بیرون کشیدن دشمن از لانه‌اش به نحو احسن انجام دهیم و او را به جایی بکشانیم که عادت زندگی اش با محیط اطراف آن سازگار نیست. دشمن را نمی‌توان حقیر و بیچاره شمرد، سربازان امریکایی ورزیده و دوره دیده هستند و از حمایت لجستیک و ادواتی برخوردارند که آن‌ها را شکست‌ناپذیر جلوه می‌دهد. آنچه سرباز امریکایی ندارد، ایدئولوژی است، همان سلاحی که دشمن آشتی‌ناپذیر او سرباز ویتنامی دارد و حد اعلای آن را هم دارد. ما با استفاده از این سلاح و انگیزه‌ای که داریم می‌توانیم بر آن ارتش غلبه کنیم و او را از نظر اخلاقی فلج کنیم. این کار هم میسر نمی‌شود مگر با تکرار حملات و صدمه زدن به پیکره‌ی آن ارتش.

اما این مختصر نیازمند ایثار و از خودگذشتگی مردم است، ایثاری که از همین حالا باید آغاز شود، در روشنایی روز و به احتمال زیاد صدمات ناشی از آن کمتر از زمانی خواهد بود که دست بسته تسليم شویم و از مبارزه بگریزیم یا دیگران را جلو بفرستیم که برای ما زحمت بکشند و ما در کناری امن بایستیم.

تردیدی نیست که آخرین کشوری که خود را آزاد می‌سازد به احتمال زیاد مبارزه‌ی مسلحه نخواهد کرد، زیرا امپریالیسم بر اثر ضربات دیگران از پا درمی‌آید و توان مقابله را ندارد، اما مردم از جنگ‌های طولانی امپریالیستی آسیب می‌بینند، زیرا جنگ امپریالیستی مصیبت‌بار است. باز هم باید به یک نکته اشاره کنم که جنگ و درگیری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، زیرا ویژگی این درگیری و مبارزه جهان شمولی آن است و صدمات و آسیب‌های آن سنگین‌تر و دردناک‌تر است. نمی‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم اما باید تسليم وسوسه‌های بزرگ‌لان و

آدم‌های عصا قورت‌داده‌ای شویم که شعار آزادی می‌دهند اما از مبارزه در راه آن اعراض می‌کنند و صبر می‌کنند تا دیگران به مبارزه پردازند و آن‌ها از ثمرات آن بهره ببرند.

البته قرار نیست که بی‌جهت قربانی بدھیم. برای همین هم باید آگاه و هوشیار باشیم و از کلیه امکانات بهره ببریم تا امریکای لاتین وابسته را از راه صلح آمیز نجات دهیم. ناگفته نماند که ما می‌دانیم و باید به این سؤال پاسخ دهیم که آیا حالا وقت شروع مبارزه هست یا نیست. خیلی خوب می‌دانیم و هیچ توهمنی را هم به خود راه نمی‌دهیم، آزادی بدون مبارزه به دست نمی‌آید.

مبارزه فقط درگیری خیابانی با سنگ در مقابل گاز اشک آور نیست و حتی اعتصاب‌های صلح آمیز و آرام هم شکل مطلق مبارزه نخواهد بود. ویران کردن ماشین جنگی و سرکوب دشمن در شورش‌های ناگهانی مردم در ظرف سه چهار روز هم چاره‌ی کار نخواهد بود. مبارزه مبارزه‌ای طولانی است که در آن چریک‌ها در شهر پناه می‌گیرند، در خانه‌ی مبارزان، جایی که دشمن سرکوبگر به راحتی می‌تواند به سراغ آن‌ها و خانواده‌شان بیاید، در میان دهقانانی که قتل عام شده‌اند و در شهرها و روستاهایی که با بمب دشمن ویران شده.

ما به این مبارزه رانده می‌شویم. هیچ راهی جز آماده شدن و قبول مسؤولیت وجود ندارد.

شروع کار آسان نیست و بسیار دشوار خواهد بود. همه‌ی نظام طبقاتی و همه‌ی ظرفیت سرکوب و فریب یک جا در مقابل ما ظاهر خواهند شد. هدف ما در نخستین ساعات زنده ماندن است بعد عمل انقلابی، نمونه‌اش را هم در تبلیغ مسلحانه‌ی به سبک ویتنامی‌ها دیده‌ایم، همان تبلیغ گلوله و مبارزه‌ای که به بردن و باختن فکر نکنی. هدف ضربه زدن به

دشمن است.

درس بزرگ آسیب‌ناپذیری چریک‌ها داخل شدن در میان توده‌های مردم است. تقویت روحیه‌ی انقلابی ملی و آماده شدن برای وظایف دشوار و مقاومت در برابر حداکثر فشار از وظایف جنبش چریکی است. نفرت به عنوان یکی از عوامل مبارزه است. نفرت بی‌حد از دشمن که انسان را به مرزهای فراتر از حد طبیعی و توان اش می‌کشاند و نفرتی که در مقابل از انسان موجودی سرد و خشک و ماشین‌کشtar می‌سازد. سربازان ما باید چنان باشند، مردمی که نفرت نداشته باشند نمی‌توانند بر دشمن بی‌رحم پیروز شوند.

باید جنگ را به خانه‌ی دشمن بکشیم به جایی که در آن پدید آمده و جنگ تمام عیار راه بیندازیم. دشمن یک لحظه هم نباید آرام باشد و یک لحظه آسایش را باید بر او حرام کنیم چه در داخل پایگاه‌هایش و چه خارج از آن. هر جا که باشد و هر جا که برود باید بر او بتازیم تا حس کند که مثل شکاری از نفس افتاده است. بعد درهم می‌شکند. اخلاقیات او تنزل می‌یابد. وحشی‌تر می‌شود، اما علائم سقوط و انحطاط او آشکار می‌شود.

انترناسیونالیسم پرولتری را با ارتش بین‌المللی کارگری توسعه دهیم. پرچم مبارزه‌ای که زیر سایه‌ی آن می‌جنگیم، پرچم آزادی بشریت باشد تا مردن زیر رنگ پرچم ویتنام، ونزوئلا، گواتمالا، لائوس، گینه، بولیوی، کلمبیا و بزریل برای امریکای لاتینی، آسیایی و آفریقایی و حتی اروپایی افتخار و شکوه باشد.

هر قطره‌ی خونی که در زمین زیر آن پرچم‌هایی ریخته شود که وطنِ صاحب خون نیست بعدها در راه مبارزه برای آزادی وطن او به کار می‌رود و آن‌ها که مانده‌اند راه او را ادامه می‌دهند.

هر خلقی که از بند رها می‌شود گامی است که در راه آزادی همهی خلق‌های دربند جهان برداشته می‌شود.  
حالا وقت آن رسیده که همهی اختلاف‌ها را کنار بگذاریم و همه چیز را در راه مبارزه فدا کنیم.

دنیا به حرکت درآمده است و بحث‌های فراوانی پیش آمده و مبارزه در راه آزادی همهی دنیا را تکان داده و همهی ما می‌دانیم و نمی‌توانیم این هیجان و اختلاف‌ها را پنهان سازیم. این اختلاف نظرها و بحث‌ها ماهیت تند و تیزی دارند و گاه به نظر می‌رسد که آشتی ناپذیرند و حتی گاهی حل و فصل آن‌ها غیرممکن می‌نماید. تلاش برای به نتیجه رسیدن در زمانی که فرد حاضر به پذیرش بحث نیست کار بیهوده‌ای خواهد بود. دشمن آنجاست و هر روز ضربه می‌زند و تهدید می‌کند که باز خواهد زد. و این ضربه‌ها ما را متعدد می‌کند، امروز و فردا و پس فردا باید متعددتر شویم. هر کس این واقعیت را درک کند و زودتر دریابد لاجرم سپاس مردم را به دنبال خود خواهد داشت.

در چشم‌انداز درگیری‌ها و بحث‌ها که هر طرف از آرمان خود می‌گوید و بر موضع خود پافشاری می‌کند، ما که چیزی برای از دست دادن نداریم نمی‌توانیم شریک بحث‌های بی‌حاصل طرفین باشیم و نمی‌توانیم طرف یکی را بگیریم و آن دیگری را بکوییم یا به یکی پیش از دیگری نزدیک شویم. در این زمانه‌ی مبارزه باید به بحث پایان داد و بحث بماند برای بعد از شکست دشمن و پراکندن هر اختلافی ضعف است. در شرایط فعلی این که با بحث به جایی برسیم توهم است. تاریخ این بحث‌ها و چالش‌هارا جارو خواهد کرد یا آن را به قضاوت سختی خواهد نشست.

در دنیای ما که دنیای مبارزه است هر اختلافی بر سر تاکتیک و مشی

مبارزه برای دستیابی به اهداف مشخص محدود باید با احترام به نظر دیگران مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. در مورد اهداف بلند مدت و استراتژیک که نابودی امپریالیسم است باید متفق القول باشیم و کوتاه نیاییم.

بحث را جمع می‌کنم که هدف ما را نشان می‌دهد. نابودی امپریالیسم باید با از بین بردن قوی‌ترین مظهر آن یعنی امپریالیسم ایالات متحده امریکای شمالی و سلطه‌ی آن ممکن است. باید به عنوان تاکتیک رهایی خلق‌ها به صورت یک به یک یا گروهی دشمن را درگیر مبارزه‌ای طولانی و سخت کنیم و پایگاه‌های دشمن را که کشورهای وابسته است از بین ببریم.

این به معنی جنگی طولانی و دشوار است. بار دیگر تکرار می‌کنم جنگی سخت و بی‌رحمانه. نباید خود را فریب دهیم، هیچ کس نباید دچار توهمندی شود و بترسد که بلایی بر سر مردم بیاید. باید با امید به پیروزی وارد کارزار شویم.

نمی‌توانیم درس‌های امروز را فراموش کنیم. ویتنام می‌رzmد و به ما درس مبارزه می‌دهد. درس قهرمانی. درس مبارزه و مرگ تا حصول پیروزی نهایی.

سر بازان امپریالیسم در آن کشور با مشکل و بیماری و بدبختی دست به گریبان هستند، برای آن‌هایی که به استانداردهای زندگی امریکایی افتخار می‌کنند زندگی در چنان شرایط دشواری سخت است. آن‌ها مدام در هراس تعقیب هستند زیرا در خاک دشمن پاگداشته‌اند. هراس از مرگ برای آن‌هایی که از پایگاه خود بیرون می‌روند و هراس از هر جنبه‌ای در شهر، این وضع برای امریکایی‌ها قابل تحمل نیست و در ایالات متحده با واکنش‌های شدید مواجه می‌شود. این وضع کم کم به داخل امریکا

سرایت می‌کند و مبارزه‌ی طبقاتی را در داخل خاک آن کشور دامن می‌زند.

آینده چقدر روشن و امیدوار‌کننده خواهد بود اگر دو سه، چهار و چند ویتنام در جهان پدیدارشود و با مبارزه امپریالیسم را به چالش بکشند و با قهرمانی روزمره خود و ضربات پی در پی بر پیکر امیرپالیسم، بر نفرت عمومی خلق دامن بزنند!

آینده با شکوه در انتظار ماست که می‌توانیم متعدد شویم و ضربات مهلكی بر پیکر آن وارد کنیم و با کمک خلق‌های جهان تاثیر مبارزه‌مان را دو چندان کنیم. آینده‌ای با شکوه در برابر ماست!

اگر ما که نقطه‌ای کوچک بر صفحه‌ی جغرافیای جهان هستیم وظیفه‌ی خودمان را انجام دهیم و در راه مبارزه از ایثار جان و مال نهراشیم و در سرزمینی که شاید سرزمین خودمان نباشد آخرین نفس‌ها را بکشیم و آن را با خون خود سیراب کنیم ضرر نکرده‌ایم. بیاییم و خود را قطره‌ای از دریای بی‌کران ارتش بزرگ پرولتاریای جهان بدانیم. ما افتخار می‌کنیم که از انقلاب کوبا و از رهبر آن درس‌های بزرگی گرفته‌ایم که در این بخش از جهان اتفاق افتاده است. «چه فرقی می‌کند، وقتی سرنوشت بشریت در خطر است چه یک نفر چه یک خلق؟» ما هر عمل‌مان فریادی است که بر سر امپریالیسم می‌کشیم و فریاد وحدت ما فریاد علیه دشمن بشریت است فریاد علیه ایالات متحده‌ی امریکای شمالی.

هرگاه که مرگ ما را دربر بگیرد، از آن استقبال می‌کنیم و فریاد وحدت مردمی را در گلو بلند می‌کنیم تابه‌گوش شنوابی برسد و آنگاه که می‌افتیم بر خاک دستی دراز می‌شود و سلاح ما را برمی‌دارد و مردان دیگر می‌آیند و در غشغشه‌ی مسلسل‌ها فریاد مبارزه و پیروزی سر می‌دهند.



محمود معتمدی

به یاد «ارنستو» که از  
صف فانوس‌ها می‌آمد

درختان در تو می‌ایستند!

ما چه ساده و  
چه بی‌صدا  
بر آخرین پله‌های این دریا  
دوباره پیر می‌شویم  
کسی نمی‌گوید  
آنانی که از پی روزهایی رفته  
اینک سر از گوشه‌ای دیگر  
دسته دسته  
باز می‌آیند  
چگونه  
با تصویرهایی از سنگ  
خانه خویش  
بر پامی داشته‌اند  
سقوط  
شاید همان آغاز آمدن  
می‌بود

آنگونه که من  
در صدای تو جا می‌مانم  
تمام برگ‌های این تقویم  
دیگر سال‌هاست  
که از قاب سایه‌های من  
عبور کرده‌اند  
چه روزهای عجیبی را  
خیابان‌های این سرزمین  
پشت سر دارند  
به یاد ارنستو  
به زودی  
صفی از فانوس‌های ایستاده  
ما را  
به جوخه‌هایی زلال  
می‌رساند  
می‌خواهم  
از وسعت دریاهای دور و خاطره  
بوی قهوه و صدای لبخندت را  
در سطرهایی روشن  
دوباره  
بنویسم

ارنستو  
اینجا

همه چیز

از هزاره‌ای کوچک

عاشقانه شروع می‌شود

اینجا

پیراهن پرنده‌گان

بر بام آسمانی سرخ

گاهی طلوع می‌کند

ارنستو

عصرهای اندوه سرزمه‌یتم

از فاصله‌هایی که هرگز نمی‌شناسم

گویی در یادهای تو

بیدار و بیدارتر می‌شوند

هنوز یکشنبه‌های آرام و

جنگل‌های کمی خوشوفت

از خلوت دیدارهای تو

چیزی می‌گویند

به وسعت باران و

گلوله‌ای که بر کلاه تو می‌نشینند

ارنستو

چه نگاه سوزانی

از شانه‌های تو

بر خاک‌های تشنگ

۲۲۲ □ اسطوره‌ی عصیان

فرو می‌بارد

آنگاه

که شکایتی تلخ

اشک‌ها و لبخند‌هایت را

این‌گونه به کشتزاری تازه

فرا می‌خواند

جایی که

تو هنوز

بر دره‌های جنوبی اش

رو به تماشای جهان

پا می‌گشوده‌ای

صدای خوشبختی و آواز رؤیاها

دیگر

به کمین واژه‌های تو

می‌نشینند

آه

چه خیال دوری

چه کسی ما را

به قلب ترانه‌های عاشقت

می‌کشاند

ارنستو

گامی دیگر

یعنی که عشق، یعنی که مردم

آنجا و اپسین گریه‌های باران  
تو را و مرا  
به نقش‌هایی از خاکستر و باد  
می‌برده‌اند

ارنستو  
اینجا  
درختان در تو می‌ایستند و  
با ما  
از کرانه‌ای خاموش  
به زبان سکوت سخن می‌گویند

ارنستو  
لطفاً پکی به آخرین سیگارت  
بزن!

## نشرگل آذین منتشر کرده است:

■ آزادی زنان (مسایل، تحلیلها و دیدگاهها)

نوشته: ایولین رید

ترجمه: اشنگ مقصودی

چاپ دوم ۱۳۸۳ / رقیعی ۲۱۶ صفحه / ۲۰۰۰ تومان

■ آرایش، مُد و بهره‌کشی از زنان (مسایل، تحلیلها و دیدگاهها)

نوشته: جوزف هنسن، ایولین رید، ماری آلیس واترز

ترجمه: اشنگ مقصودی

چاپ اول ۱۳۸۱ / رقیعی ۲۴۰ صفحه / ۱۸۰۰ تومان

■ زنان در انقلاب کویا (گفتگو با تنه پوئبلاء؛ بنیانگذار فدراسیون زنان کویا)

به کوشش: ماری - آلیس واترز

ترجمه: ع. ا. بهرامی

چاپ اول ۱۳۸۲ / رقیعی ۱۶۰ صفحه / ۱۶۰۰ تومان

■ فمینیسم و مردم‌شناسی (زن در تحلیل‌ها و دیدگاه‌های انسان‌شناسی)

نوشته: ایولین رید

ترجمه: اشنگ مقصودی

چاپ اول ۱۳۸۴ / رقیعی ۳۲۲ صفحه / ۳۰۰۰ تومان

■ زنان و تبعیض (تبغیض جنسی و افسانه‌ی فرصت‌های برابر)

نوشته: کیت فیگر

ترجمه: اسفندیار زندپور - به دخت مال‌امیری

چاپ اول ۱۳۸۴ / رقیعی ۳۱۲ صفحه / ۲۹۵۰ تومان

■ اوسمه‌های چندموضعی و درنگی در اصطلاح «مکر زن»

نوشته: محسن میهن‌دوست

چاپ اول ۱۳۸۴ / رقیعی ۲۲۴ صفحه / ۲۰۰۰ تومان

■ خیابان بهار آبی بود (رمان ایرانی)

نوشته: حسین آتش‌پرور

چاپ اول ۱۳۸۴ / رقیعی ۴۶۰ صفحه / ۴۲۰۰ تومان

■ ارتش سایه‌ها (ژمن ارتش مقاومت فرانسه)

نوشته: ژوزف کسل

ترجمه: قاسم صنعواوی

■ مانیفست سایبرگ (فمینیسم در روابط اجتماعی علم و فن آوری)

نوشته: دانا هاراوی

ترجمه: امین قضاوی

چاپ اول ۱۳۸۶ / رقیعی / ۱۴۰ صفحه / ۱۵۰۰ تومان

■ ویکتوریا (رمان برنده جایزه نوبل ۱۹۲۱)

نوشته: کِنوت هامسون

ترجمه: قاسم صنعتی

چاپ سوم ۱۳۸۶ / رقیعی / ۱۶۰ صفحه / ۲۰۰۰ تومان

■ رو به آسمان در شب داستانهای کوتاه از امریکای لاتین (آرژانتین، اکوادور، اوروگوئه، برباد، بولیوی، پاراگوئه و پاناما) جلد اول

نوشته: خورخه لوئیس بورخس، ادواردو مایهآ، خولیو کورتاثار، خورخه ایکاتا، سالاروئه، اوراسیو کیروگا، فلیسبرتو ارناندث، ماریوده آندراده، ژوانو گیماراوس روسا، آنگوستوسپس، گابریل کاساسیا، خوشه فینا پلا، آنگوستو روا باستوس، روبن باره ئیروساگیه، کارلوس بیاگرا مارسال، فرانسیسکو پهرث ماریسے بیچ، کارلوس گارسنه و خوشه ماریا سانچث.

ترجمه: قاسم صنعتی

چاپ سوم ۱۳۸۶ / رقیعی / ۳۵۲ صفحه / ۳۵۰۰ تومان

■ آن شب مردها بیرون آمدند داستانهای کوتاه از امریکای لاتین (پرو، دومینیکن، شیلی، کلمبیا، کوبا، گواتمالا، مکزیک و ونزوئلا). جلد دوم نوشته: انریکه لوپت آلبونخار، فرانسیسکو بگاس سمینارو، سیرو آنگریا، خوشه آرگهواس، خولیو ریبه ئیرو، انریکه مارتین، ماریو بارگاس یوسا، خوان بوش، انریکه بونسترو، خورخه ثالامهآ، خوشه سوکاراس، میگل آنخل آستوریاس، اوکتابیو پاث، خوان رولفو، کارلوس فوئتس، آرتورو اوسلار بی اتری

ترجمه: قاسم صنعتی

چاپ سوم ۱۳۸۴ / رقیعی / ۴۰۲ صفحه / ۳۷۰۰ تومان

■ رازها (رمان برنده جایزه نوبل)

نوشته: کِنوت هامسون

ترجمه: قاسم صنعتی

■ خاطرهای جنگ انقلابی (نبرد رهائیبخش کویا ۱۹۵۶ - ۱۹۵۸)

نوشته: ارنستو چه گوارا

ترجمه: قاسم صنعتی

چاپ اول و دوم ۱۳۸۵ / رقیعی / ۳۰۲ صفحه / ۳۵۰۰ تومان

■ شهر سنگی (مجموعه داستان‌های کوتاه، برگزیده اولین جشنواره بانوی فرهنگ)

نوشته: زهرا پورقریبان

چاپ اول ۱۳۸۴ / رقیعی / ۱۰۴ صفحه / ۱۲۰۰ تومان

■ کلام را برای شاعران بگذارید (گزیده‌ای از آثار شاعران معاصر فرانسه)

آثاری از: لوئی آراغون، پل الوار، روبر دسنوس، ژاکلین فارژ، ایلاری وورونکا، و...

ترجمه: قاسم صنعتی

چاپ اول ۱۳۸۴ / رقیعی / ۳۰۸ صفحه / ۳۲۰۰ تومان

■ خیابان بهار آبی بود (دومین رمان برگزیده انجمن مطالعاتی آثار داستانی متفاوت «واو»)

نوشته: حسین آتش پرور

چاپ اول ۱۳۸۴ / رقیعی / ۴۶۰ صفحه / ۳۸۰۰ تومان

■ کلیدر، رمان حماسه و عشق (نقد ادبیات داستانی معاصر ۱)

نوشته: جواد اسحاقیان

چاپ اول ۱۳۸۳ / رقیعی / ۴۰۰ صفحه / ۲۳۰۰ تومان

■ درنگی بر سرگردانی‌های شهرزاد پسامدرن، سیمین دانشور

(نقد ادبیات داستانی معاصر ۲)

نوشته: جواد اسحاقیان

چاپ اول ۱۳۸۵ / رقیعی / ۲۰۰ صفحه / ۲۲۰۰ تومان

■ سایه‌های ره‌شن در داستان‌های جلال آل احمد

(نقد ادبیات داستانی معاصر ۳)

نوشته: جواد اسحاقیان

چاپ اول ۱۳۸۵ / رقیعی / ۲۰۰ صفحه / ۲۲۰۰ تومان

■ راهی به هزار توی رمان نو (در آثاری از روب‌گری‌یه، ساروت، کوندرا)

(نقد ادبیات داستانی معاصر ۴)

نوشته: جواد اسحاقیان

■ هنگامه‌ی خشم و جنون (رمان)

نوشته: تاریه و سوس

ترجمه: قاسم صنعتی

چاپ اول ۱۳۸۶ / رقیعی / ۲۶۸ صفحه / ۳۵۰۰ تومان

■ رفتارهای اجتماعی مطلوب (تحلیل انواع رفتارهای اجتماعی از دیدگاه روانشناسی اجتماعی)

نوشته: پروفسور هانس ورنر - بیرهوف

ترجمه: رضوان صدقی نژاد

چاپ اول ۱۳۸۴ / رقیعی / ۵۰۰ صفحه / ۴۸۰۰ تومان

■ یک روز پس از شادی (رمان)

نوشته: رنه بازن

ترجمه: قاسم صنعتی

چاپ اول ۱۳۸۶ / رقیعی / ۲۶۸ صفحه / ۳۵۰۰ تومان

■ اقتصاد سیاسی (درآمدی بر اقتصاد مارکسیستی)

نوشته: ارنست تندل

ترجمه: کمال عالق پناه

چاپ اول ۱۳۸۶ / رقیعی / ۱۳۶ صفحه / ۲۲۰۰ تومان

■ سرود مرغ آتش (زنگی و شد آثار سیلویا پلات)

تألیف و ترجمه: رقیه قنبر علیزاده

چاپ اول ۱۳۸۶ / رقیعی / ۴۴۰ صفحه / ۴۸۰۰ تومان

■ آله فریاد (ترانه‌هایی از خراسان)

محسن میهن‌دوست چاپ اول ۱۳۸۰ / رقیعی / ۲۰۰ صفحه / ۱۲۰۰ تومان

■ چگونه E-mail بنویسیم (آموزش مهارت‌های کاربردی و نوشتاری)

نوشته: نانسی فلین، تام فلین

ترجمه: نرگس مینا، ماندانه مینا

■ هرگز مگو هرگز (عاشقانه‌ها، ترانه‌ها، شعرهای کوتاه)

برتولت برشت

ترجمه: علی عبدالله، علی غضنفری

# **CHE GUEVARA SPEAKS**

**By:**

**Joseph Hansen**

**Translated by:**

**Asadollah Amraii**



**Golâzin Publication**



# CHE GUEVARA SPEAKS



## CHE GUEVARA

کاپریل گارسیا مارکز شعری دارد در رثای ((ارنستو چه گوارا)) به این مضمون که: مرد افتاده بر زمین، مرده، یکی فریاد می‌زند دلاور برخیز و دلاور بی‌حرکت می‌ماند.  
دو، سه، ده، هزار نفر فریاد می‌زنند، بر نمی‌خیزد.  
اما همه می‌خواهند، بر می‌خیزد. نخستین کس را می‌بوسد و به راه می‌افتد. چه گوارا را شاید به عنوان نماد اعتراض بر هر پرچمی بنشانند، اما نگاه انسانی و مهربان اوست که همه را می‌خواند....



نشر کل آذین

